بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۱۴۰۰۱

۳۰

بازدید شد
۱۳۸۲

ح ۹۴۶۹

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب تحریم الربوا

مؤلف ابوطالب الحسینی

موضوع

شماره قفسه ۸۶۴۵

شماره ثبت کتاب
۸۵۹۰۷
۱۲۴۵۵

خطی، فهرست شده.
۸۶۴۵

هذا کتاب بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین تحریم الربوا

الحمد لمن یمحق الربوا ویربی الصدقات ویقترض من عباده لیردّ الیه اضعافا
متضاعفات کمثل حبةٍ انبتت سبعمائةً في سبع سنبلات ثم یضاعف
لمن یشاء الحسنات ویرفع الدرجات ویحط الخطیئات لمن یشاء ویکفر
السیئات والصلوة علی من صلی الله وملائکته صلوات زاکیات واذا صلینا
علیه واحدة صلی علینا عشر مرات واذا صلینا علیه مائة صلی علینا الصلوات
وعلی آله المعصومین ما دامت الارضون والسموات وبعد چون
مدار اهل روزگار بر تجارت و داد و ستد و بر تجارت خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و کو... است
واکثر مردمان جاهلند با داب تجارت و غافلند از دانستن و یاد گرفتن شرایط معاملات و من حیث لا یشعرون

درربا

درربا مبتلا میکنند و سود میخورند و میخورانند و نمیدانند که حرام است و خرید و فروش میکنند و خبر ندارند
که ربا است و اگر بشنوند هیچ پروا نمیکنند و نمیدانند که حق سبحانه و تعالی خورنده و گیرنده او را وعید به آتش
جهنم کرده است و باین سبب مالهاشان تباه میشود و ظالمان و حکام جور و استادان صنف و شاگردان کار
دست میابند بتلف نمودن و دزدی و غیر آن و نقصان میرسانند باشان بسبب آنچه در معاملات
خود نقصان میکنند و اگر مالشان از ایشان سالم بماند و قدری جمعیت بهم رسد وارث در فسوق و معاصی
در اندک روزی باطل میکنند و عذاب او بر میت باقی است و مطالبه که در روز حساب بدهد
و عذاب او را بکشد و عمده سبب این همه چیز است اول آنکه مالشان مخلوط بربا است دویم آنکه
سنگ کم و کیل کم دهند کم فروخته اند سیم آنکه زکوة مالیات که از آنجمله زکوة تجارت است نداده اند
و در احادیث معتبره وارد شده که هیچ حیوانی بدام صیاد نمی‌افتد تا آنکه از ذکر خدا غافل نشود و هیچ
در دریا و صحرا تلف نمیشود تا آنکه زکوة او را نداده باشند و مشهور میان علماء آنست که اگرچه استحباب
زکوة تجارت است لیکن احادیث بسیار دلالت بر وجوب او میکند و جمعی از علماء شیعه از آنجمله
ابن بابویه قائل بوجوب شده اند و بر تقدیر استحباب شکی نیست که دادن زکوة تجارت سبب زیادتی
و برکت و حفظ مال مالک است از تلف شدن و خسارت و چون غرض اهل بازار انتفاع از مردم
روزگار است و مدار هر روزه بر معامله ابرار و اشرار است چرا در سالی یکبار رعایت خداوند را اعتبار نمیکنند
تا در این روزگار و در روز شمار عوض بیشمار بگیرند آیا خداوندگار در اعتبار کمتر از مردم روزگار میباشند

وجه لب از خسیس و بخیل است تا حدی که هر سال چندین ده یک مال را بعلاوه حکام میدهد و به رشوه و مصادرات
و باز به درگاه سلاطین و ارباب جور و اعوان شیاطین میفرستند و نابود میشود و بکار دنیا و آخرت
او نمی آید بلکه در دنیا و آخرت ضرر از آن مال باو میرسد و مع هذا بخیلی میکنند از آنکه هر ساله از مال زکوة که خدا
جل جلاله باو عطا نموده میباید چهل یک او را در راه خدا بفقرا و مساکین و ابن سبیل بدهد تا آنکه
آن مال و ذمه اش از حقوق مستحقین پاک و پاکیزه شود و مالش از خسران و نقصان محفوظ گردد
و هر یک درهم که داده بمقصد و زیاده میگیرد و خالق و خلایق از او خوشنود و بهره مند شوند آیا جماعت
مذکوره زکات را سهل میدانند از خدای عز و جل که هر سال چند بار بدر خانهای ایشان مبلغهای
کلاب و جاروب میکشند و چند بار بدر خانهای خدا که مساجد است صرف میرسانند [illegible]
او را عیال خود دانسته میدهند و اگر خیال کرده اند که صاحب مسجد جل جلاله [illegible]
عیال خود بدر مسجد انداخته است والله که چنین نیست بلکه او پادشاه پادشاهان و مالک
زمین و آسمان است و غرض آزمایش و امتحان است مردمان اگر چه قلیلی از ایشان خود بشما داده
بعیال او بدهید اضعاف مضاعف در دنیا و آخرت بشما رساند و از شدائد دنیا و آخرت برهاند چه
معلوم است که خزانهای آسمان و زمین بدست قدرت اوست و بهشت برین دنیا و آخرت بعطیه او دست
بلکه او را محتاج بسؤال و ترا قادر بدادن مال و او را در تشویش حال انداخته و ترا خوشحال گردانیده
بجهت مصالح و حکمتهای چند است که استقصاء آن او مناسب مقام نیست پس اگر شکر نعمت او بدادن حق

واجب و ملت کردی نعمت تو مستقر و برقرار است و اگر کافر نعمت و تارک واجب شدی در اندک
روزی قضیه منعکس و آن صاحب مال و مال است و احوال تو روز بروز در اختلال است و اگر
مخبر صادق را کاذب میدانند و وعدهای الهی را در دادن عوض و ثواب غیر متناهی و درجات
عالیات کلام صادق نمیدانند پس باید که دعوی اسلام و ایمان نکنند و خود را در سلسله کافران
بشمارند و چنانچه بالمره حق فقرا گذاشته اند و دست از دادن زکوة برداشته اند یکباره بنماز نیز خود را
بنمایند چه آنکه در حدیث وارد شده که عبادت زکوة را مقرون بنماز نموده است و فرموده است
اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة پس آنکه زکاة واجب را نداد نمازش قبول نیست و جمعی از ارباب
کرم حق محتاجان خصوصا حق واجب زکوة دست برنمیدارند بلکه بر دو دست مناجات بدرگاه
قاضی الحاجات بر میدارند و هرگاه دست فقرا از گرفتن حق خود [illegible] از اغنیاء کوتاه است چگونه
در قنوت نماز از روی نیاز دستهای خود را دراز میکنند و چون [illegible] ایشان را از در خانه خود دست
خالی بر میگردانند چگونه طمع دارند که از درگاه حضرت حق سبحانه دست خالی برنگردند با وجود آنکه
حضرت غنای علی الاطلاق [illegible] بمقتضای کرم و فضل خود [illegible] است نه بعدالت و استحقاق
و در مدح جماعتی که در راه خدا میدهند اموال را ظاهر و خفیة قول خدا تعالی الذین ینفقون
اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا
خوف علیهم و لا هم یحزنون مضمون آیه کریمه آنکه آنها که میدهند اموال خود را

در شب و روز و همه جا پس این نزار مرد ایشان در نزد هر درد کارسازی و مسیح [illegible]

نیست و اندر همال کم نشود لهذا بعض از برادران دینی که بزیور علم و عمل آراسته و دوستان یقینی که

بشیوه فضل و هدایت متحلی‌اند از این حقیر کثیر التقصیر **ابوطالب** [illegible] التماس نمودند که

که مفصل ترجمه بعضی از آیات و احادیث متضمنه ربا و عقود باطله که مستحق میشود بر خوردار آن در دنیا

و عقبی و مسایل فقهیه و احکام شرعیه که مترتب میشود بر او و آداب تجارت و شرایط آن که مستفاد

شده است از کتاب خدا و اخبار ائمه هدی علیهم السلام بلغت فارسی نوشته شود تا آنکه هر که عمل نماید

از آفات و بلیات مالی دور و دنیا و آخرت خود معمور شود امید بدرگاه قاضی الحاجات آنکه

نفعش عام و عایده او تمام باشد و این کتاب مشتمل است بر چند باب **باب**

اول و در آن چند فصل است **اول** در آنکه در خرید و فروش هشت چیز واجب است

و هشت چیز سنت و هشت چیز مکروه و نه چیز حرام اما آن هشت چیز واجب **اول** آموختن تجارت

آن و شرایط بیع و شرا و مواضع ربا **دوم** آموختن سنجیدن ترازو و برداشتن و کیل کردن چیزها

و دیگر کیل قماشها **سیوم** [illegible] سنگ معمول و پیمانه متعارف و گز معهود در میان مردمان آن شهر

داد و ستد کردن **چهارم** ملاحظه کردن سنگ و پیمانه و زرع که مبادا کم و زیاد باشد و ملاحظه

ترازو که مبادا علتی داشته باشد مگر آنکه داند که درست است **پنجم** آنکه ترازو و سر راست نگاه دارد

بلکه نگاه داری این کفه با نگاه داری کفه دیگر مساوی و برابر باشد و هیچ تفاوت نداشته باشد ششم چنانکه رخ

در دعا

در وسط حقیقی چوب باشد که زبانه از آن بیرون آمده و بدست میگیرند و میکشند

ششم آنکه در جمیع اوقات حق ایشان دهد و حق بستاند **هفتم** هرگاه سهوی واقع شود و زیاده گرفته

باشد یا کم داده باشد در اول اوقات امکان حق بصاحب حق رساند و یا خبر بصاحبش برساند خواه صاحب

حق بداند یا نداند و خواه طلب کند یا نکند اما هرگاه نداند و کم و هر که باشد نزد تو یا [illegible]

هشتم واجب است ظاهر کردن بایع عیب متاع خود را و همچنین مشتری ظاهر کردن عیب قیمت را

اگر معیوب باشد **اما مستحبات** بیست است **اول** آنکه در قصد داشته باشد که در

وقت دادن زیاده دهد و در هنگام گرفتن کمتر بگیرد و در نیت [illegible] واجب [illegible]

میشود **دوم** هر روز صدقه در راه خدا بدهد اگر چه اندک باشد **سیم** هرگاه دعا کند در امر این

امور [illegible] **چهارم** هرگاه داخل بازار شود دعا بخواند **پنجم** هرگاه بدکان خود

بنشیند دعا بخواند **ششم** هرگاه بخرد متاعی را الله اکبر بگوید و دعا بخواند **هفتم** هرگاه

متاعی بخرد دعائی برای [illegible] انشاء الله مذکور خواهد شد **هشتم** در وقت

نشستن در بازار از خدا برکت بطلبد **نهم** زود ببازار رود بعد از طلوع آفتاب **دهم**

بنفع کم راضی شود **یازدهم** با مردم مدارا نموده خوش خلقی کند و سخن [illegible] **دوازدهم** آنکه [illegible]

از کسی که با او [illegible] کند و او را محل نگذارد **سیزدهم** سهل انگاری کند در خریدن و فروختن

و دادن و گرفتن **چهاردهم** هرگاه مشتری [illegible] زیادتی متاع را [illegible] مضایقه نکند

پانزدهم فسخ کند بیع کسی را که پشیمان شده باشد **شانزدهم** در اول بازار نفروشد **هفدهم**
هفدهم در وقت فروختن از کسی ابتدا دعا کند **هجدهم** در وقت دادن متاع از
زیر بهره و در وقت کردن کم بگیرد **نوزدهم** وقتی که متاع به ترازو میل به زیادتی کنند
بیستم چون وقت نماز داخل شود باید که نماز را مقدم دارد و دست از خرید و فروش بردارد
واما محرماتها نه چیز است **اول** حیله کردن در کیل و وزن و ذرع بجهت کم دادن و زیاد
گرفتن **دوم** آنکه وقوف کیل و وزن و ذرع نداشته باشد متوجه این امور شود **سیم** هرگاه
کسی از او طلب داشته باشد و تواند به او بدهد **پنجم** خلف وعده کردن هرگاه وعده کنند
چهارم قسم دروغ خوردن **ششم** خرید و فروش که مشتمل بر ربا باشد چنانکه بعد از این انشاء الله
مذکور شود **هفتم** پنهان کردن بایع عیب متاع را **هشتم** مدح کردن او بصفتی که در او نباشد
و همچنین مذمت کردن مشتری متاع بایع را بصفتی که در او نباشد **نهم** در وقت زوال
جمعه خرید و فروخت کردن و همچنین پیش از آن هرگاه مستلزم فوت فریضه جمعه باشد
واما مکروهاتها هفت است **اول** قسم در وقت بیع و شرا هر چند که راست باشد
دوم پیش از طلوع آفتاب رفتن به بازار و خرید و فروش کردن و همچنین بعد از غروب **سیم**
درشتگوئی و بدخوئی کردن با مردمان **چهارم** مذمت کردن مشتری متاع بایع را **پنجم** مدح کردن
بایع متاع خود را هر چند راست گوید **ششم** سخت گرفتن در خریدن متاع بتخصیص خریدن قربانی

وخریدن

در بیان محرمات بیع و شری

بیع و تجارت مکروهها

[illegible]

و خریدن بنده و خریدن کفن و کرایه کردن شتر در راه مکه و هم چنین نگیرد خوردنیات حج
هفتم بعد از دخول وقت نماز خرید و فروش کردن و نماز نکردن تا وقت تنگ شود
و شیخ صدوق ابو جعفر محمد ابن علی ابن الحسین ابن موسی ابن بابویه قمی در کتاب من لا
یحضره الفقیه میفرماید که رسول خدا صلعم فرموده است که هر سوداگری فاجر و گناهکار است
و هر گناهکاری در آتش دوزخ است مگر آنکه حق بگیرد و حق بدهد و حضرت فرمود که نگاه
دارید ایمان خود را بدادن صدقه تا مال شما محفوظ و گناهان شما آمرزیده شود و نگاه
دارید خود را از قسمها که در وقت سودا میخورید تا پاک و پاکیزه شود سودای شما **مؤلف گوید**
که از این حدیث شریف ظاهر میشود که قسم هر چند راست باشد در وقت سوداگردن مکروه
و مذموم است و خیر و برکت مال میرود چنانکه در حدیث دیگر نیز مذکور خواهد شد ٥
اصبغ ابن نباته میگوید که شنیدم از حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع که میفرمود
بر منبر که ای گروه سوداگران الفقه ثم المتجر الفقه ثم المتجر یعنی اول بیاموزید
علم تجارت را و بعد از آن تجارت کنید این را دو مرتبه فرمود والله که ربا در این
امت رفتارش پنهان تر است از رفتار مورچه بر سنگ نرم نگاه داری کنید ایمان
خود را بدادن صدقه که هر سوداگری گناهکار است و هر گناهکاری در آتش جهنم است
مگر آنکه حق بگیرد و حق بدهد و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که هر که خرید و فروش کند

[illegible]

بغیر علم مباشر شود لابد که مکرر در ربا می‌افتد و می‌خورد ربا را و نمی‌داند و غیر از این بس شنیده در

بازار نکند مگر آنکه بداند آداب خرید و فروخت را و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر صبح در بازارهای کوفه

میگردید و با او بود دره که بر دوش گرفته بود و دو سر داشت و میایستاد بر سر بازارها

و ندا میکرد مردم آن بازار را که ای گروه سوداگران مقدم دارید طلب خیر و برکت را از خدا

یعنی اول بار از خدا برکت بخواهید و مبارک دانید سهل کاری را یعنی مسامحت بسیار با مشتری

بکنید و سخن نرم بگوئید و مهربانی کنید با خریداران و نزدیک شوید بایشان و زینت خود

کنید حلم را و دوری کنید از ستم کردن بر یکدیگر و انصاف دهید مظلومان را و نزدیک مشوید

و تمام کنید پیمانه و ترازو را و کم مدهید از مردمان چیزهای ایشان را و فساد مکنید در زمین و

بجمیع بازارهای کوفه میگردید و این را میفرمود آنگاه بر میگردید و بمجلس حکم از برای مردم مینشست

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بفروشد و بخرد باید که نگاه دارد خود را از پنج خصلت و الا

نخرد و نفروشد **اول** ربا خوردن **دویم** قسم خوردن **سیم** پنهان کردن عیب متاع

چهارم مدح کردن متاع هرگاه بفروشد **پنجم** مذمت کردن هر وقت بخرد **و دیگر**

آنحضرت فرمود که ای جمع سوداگران [illegible] بتحقیق که راه روشن است برای آنکه [illegible] در

روز قیامت فاجر و گناهکار مگر کسی [illegible] و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

مرویست که وحی فرستاد خدا تعالی به پیغمبری از پیغمبران که کرم کن با آنکه با تو کرم کند و سهل انگاری

کن در

کن در سودا با آنکه با تو سهل انگاری کند و برگردان روی خود را از آنکه با تو بدخلقی کند

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که مسامحه و سهل انگاری کردن و مضایقه نکردن با مشتری

یکی از راههای انتفاع است **مؤلف گوید** که ظاهرا آنست که مشتری هرگاه دید که فروشنده بی

مضایقه است همیشه از او سودا میکند و باو نفع میرسد بخلاف آنکه هرگاه دانست که صاحب [illegible] میکند

دیگر با او سودا نمیکند و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذشتند بر کنیزی که گوشت از قصاب میخرید و می

گفت که زیاد کن حضرت فرمودند صلوات الله علیه که زیاد کن که برکت آن عظیمتر خواهد بود و رسول

خدا فرموده است که خدا تعالی دوست میدارد بنده را که همیشه آسان بفروشد و آسان بخرد

و حق مردم را آسان بدهد و آسان بگیرد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر مسلمی که اقاله نماید نادم را

یعنی فسخ کند سودائی که کرده باشد و پشیمان شده باشد خدا تعالی گناهان او را فسخ کند در روز قیامت

و بگردد حساب کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت بر مردی که متاعی داشت که و میخواست بفروشد

آنحضرت فرمود که برو بجائی که در اول بازار بفروشی و آنحضرت نهی فرمود از خرید و فروش

کردن از مابین طلوع صبح تا آنکه آفتاب برآید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مماکست

یعنی [illegible] صاحب متاع با مشتری بگوید که بهتر است از برای خود ای مشتری هر چند قیمت بسیار بده

هر چیزی که آنکه نقصان میکند در خرید و فروش خوب نیست بلکه نیت و اجر زیاد دارد

مؤلف گوید که ظاهر این حدیث منافات دارد با احادیث سابقه که متفق این بر

که سهل انگاری نباید کرد در خرید و فروش و ممکنست که جمع کنون میان اینها بچند وجه باشد
اوّل آنکه احادیث سابقه محمول است برآنکه هرچه مشتری میدهد مبیع گو بر او رحم کند بلکه حدّ
وسط مطلوبست که قدری حرف زند بجهت آنکه خبر رسیدا که هرگاه مبیع نگوید بخیال مشتری میرسد
که قیمت زیاده داده است و پشیمان میشود از سودا **دویم** آنکه مراد از سهل انگاری کردن در احادیث
سابقه آنکه خرید و فروش بکند بهر قیمتی که برسد و باید که نفع رعایت نشود بجهت قلت نفع و طمع زیادتی
نفروشد و نخرد **سیّم** آنکه احادیث سابقه را حمل کنیم بر قیمتهای دیگر آنها از برای راه مکه و قیمت کفن
و قیمت بنده که خرید و فروش کنند و حدیث آخر بر غیر اینها محمول باشد دلیل بر این معنی است
آنکه حضرت امام محمد باقر ع میفرمایند که مساحت مکن در خریدن چهار چیز **اوّل** در قیمت قربانی **دوّم**
در قیمت کفن **سیّم** در قیمت بنده **چهارم** در کرایۀ سفر مکه معظمه و حضرت امام زین العابدین فرمود
بکارکنان خود که هرگاه خواهید که بخرید چیزی از ضروریات حج بخرید مضایقه مکنید و شخصی عرض کرد
بخدمت امام جعفر صادق ع که مردی که در قصد اوست تمام نفروشند و هرگاه کیل میکنند میتواند درست
کیل بکند حضرت فرمود که چه میگویند آنها که در دور او کسی را دیدند گفتم میگویند که تمام نمیدهد فرمود
که این شخص نباید که کیل کند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که هر که بکیرد ترازو را بدست خود
پس خواهد تمام بکیرد نمیگیرد مگر زیاد و اگر بفروشد و خواهد که برابر بدهد نمیدهد مگر کم و نافقی فرمود
و فرمود که نمیباشد تمام تا آنکه زبان ترازو میل بکند و حضرت صادق ع فرمود که تجارت زیاده میکنند عقلرا

دنرا

و ترک تجارت میبرد عقلرا و معاذ بن خنیس گفت که حضرت امام جعفر صادق ع مرا دید که تأخیر
کرده بودم رفتن بازار را فرمود که زود برو بسوی عزّت خود یعنی اگر به بازار زود تر بروی تحصیل
روزی خود و عیال خود کنی محتاج بسؤال و قرض که مستلزم خواری و مذلت است نگردی و بعد
روایتست از حضرت امام جعفر صادق ع در تفسیر آیه کریمه رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا
بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَوٰةِ که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ایشان
مردانند که غافل نمیکرداند ایشانرا سوداگری و نه فروختن متاع ضروری از یاد خدا و خود و برپا
داشتن نماز حضرت فرمود که ایشان جمعی سوداگران بودند که هرگاه وقت نماز میشد ترک
سوداگری میکردند و میرفتند بنماز بودن و ثواب ایشان زیاده است از آنکه تجارت کنند
علی ابن عبد العزیز گفت که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود بمن که چه میکنند عمر ابن مسلم
عرض کردم که رو به عبادت کرده است و ترک کرده است سوداگری را فرمود که خوب نکرده است
نمیداند که آنکه تارک طلب است مستجاب نمیشود دعاء او بجهت آنکه جماعتی از اصحاب رسول صلعم وقتی
وقتی که نازل شد آیه وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ظاهر معنی آنکه کسیکه پرهیز کند از نافرمانی خدا تعالی میگرداند
خدا تعالی از برای او بیرون شدن از هر بدی و روزی میدهد او را از جائی که گمان نمیکند
پس بستند جماعت درهای خانه خود را و رو گردانیدند بعبادت خدا تعالی و گفتند بتحقیق که

کفایت کنیم یعنی خدا تعالی معیشت ما را بر سازد و محتاج بخلایق نشویم بطلب هر روز پس این
خبر رسید بحضرت رسول صلعم و فرستاد دنبال ایشان که چه چیز شما را بر این داشت که این کار کردید
گفتند ای رسول خدا عز و جل ضامن شده است که روزی ما را بدهد پس روی کردیم بعبادت او
فرمود که هر که چنین کند کاری مستجاب نمیشود دعای او بدرستیکه بر شما باد که طلب روزی بکنید و فرمود من دشمن
میدارم کسی را که در خانه خود بخوابد بسوی پروردگار خود و گوید پروردگارا روزی بده مرا و طلب روزی و جستجو
نکند و حضرت امیر المؤمنین فرمود که تجارت کنید تا خدا تعالی شما را برکت دهد بدرستیکه من شنیدم از
رسول خدا صلعم که فرمود روزی ده جزو است نه جزو او در تجارت است و یکی در غیر تجارت و حضرت امیر
المؤمنین ع فرمود که متوجه تجارت شوید بدرستیکه در تجارت بی نیازی شما است از آنچه در دست
مردمان است و حضرت صادق ع فرمود که ترک مکنید تجارت را که خوار و ذلیل میشوید بر

مؤلف گوید که سبب خواری چند چیز است **اول** آن است که هر که ترک سعی
و معامله میکند مداخل او کم میشود و پریشان میشود و هر که پریشان شد محتاج بسوال و در
یوزه میشود و اگر بر او سؤال دشوار باشد بعنوان قرض چیزی از مردمان سؤال میکند و این
نهایت مذلت و خواری است **دویم** آنکه سابقا گذشت که ترک تجارت عقل را میبرد پس هرگاه
عقل را میبرد حرکات چندی از او ظاهر میشود که مناسب عقلا نباشد لهذا سبب مذلت و خواری
خلق میشود

فصل ۲ در بیان وصف بازار مردی اعرابی از قبیله بنی عامر آمد خدمت پیغمبر صلعم

در بیان وصف بازار

و پرسید

و پرسید که کجاست بدترین جاهای زمین و بهترین جاهای زمین فرمود حضرت ع که بدترین جاها
زمین بازار است و جولانگاه شیطان است هر صبح میبرد علم خود را در بازار و کرسی میگذارد
و در نشیند و پراکنده میکند فرزندان خود را در بازارها که کیل میکنند و ترازو میکنند و کم
زیاد میکنند و دروغ میگویند در گز و قماش و میگوید بسرکردگان خود که بر شما باد که
متوجه آنها شوید که پدر شان مرده است و پدر شما زنده است پس همیشه پیش از همه کس شیطان
داخل بازار میشود و بعد از همه کس بیرون می‌آید بعد از آن فرمود که بهترین جاها مسجد است
و دوسترین همه بسوی خدا تعالی آن کسی است که پیش از همه کس داخل مسجد میشود و بعد از همه کس بیرون
میرود و حضرت امیر المؤمنین فرمود که بازار مسلمانان مثل مسجد ایشان است پس هر که سبقت
گرفت بسوی مکانی پس او اولی است به آن مکان تا شب و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که کسی که داخل بازار یا مسجد جامعی شود پس بگوید یکمرتبه اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ
اِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَاللهُ اَکْبَرُ کَبِیراً وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
کَثِیراً وَسُبْحانَ اللهِ بُکْرَةً وَاَصِیلاً وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ
الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ وَصَلَّی اللهُ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ برابر باشد با یک حج مقبول و حضرت امام محمد
باقر ع فرمود بسدیر صیرفی که ای ابو الفضل آیا جائی و دکانی داری در بازار که بنشینی و معامله کنی با مردمان
گفت آری حضرت فرمود بدانکه هیچ مردی نیست که صبح و شب برود بجانب دکان خود در بازار پس بگوید در وقتی که پا

میگذارد در بازار اللّهمّ انّی اسئلک خیرها وخیر اهلها و ا
عوذ بک من شرّها وشرّ اهلها امر ملکی که موکل میشود خدای تعالی بسیار
که حفظ کنند او را در بازار تا وقتی که برگردد بمنزل خویش پس میگوید او را که بتحقیق که
که امان دادم تو را از شر بازار و شر اهل بازار در آن روز هرگاه که بنشیند در مکان خود
در آنجا که بنشیند پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد انّ محمداً عبده ورسوله صلی الله علیه
وآله اللّهمّ انّی اسئلک من فضلک حلالاً طیّباً واعوذ
بک من ان اظلِم او اُظلَم واعوذ بک من صفقة خاسرة ویمین
کاذبة پس هرگاه این را بگوید او را فرشته که موکل است باو مژده باد تو را که نیست
کسی نصیب او بیشتر باشد از تو امروز در این بازار و زود میآید بتو آنچه قسمت کرده
خدای تعالی از برای تو روزی فراوان حلال پاکیزه و با برکت و دیگر مرویست
که هرکه یاد کند خدای تعالی را در بازار بیامرزد خدای تعالی گناهان او را بعدد آنچه در بازار است
ملایکه از جن و انس که گویا است و آنچه گویا نیست و حضرت صادق ع فرمود که هرکه یاد خدای تعالی کند در بازار
بیامرزد خدای تعالی گناهان او را بعدد آنچه در بازار است و بسند صحیح از حضرت امام
محمد باقر یا از امام جعفر صادق ع مرویست که هرگاه خریدی متاعی را سه مرتبه الله اکبر بگو و بعد از آن

بگو

ایضاً دعا که در بازار باید خواند

بگو اللّهمّ انّی اشتریته التمس فیه من خیرک فاجعل لی فیه خیراً
اللّهمّ انّی اشتریته التمس فیه من فضلک فاجعل لی فیه فضلاً
اللّهمّ انّی اشتریته التمس فیه من رزقک فاجعل لی فیه رزقاً
و هریک از اینها را سه مرتبه بگوید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که هر متاع که برکت ندارد لنا
مؤلف گوید که هرکه ابتدا عادت کند و معنی اینها را میداند خوبست و اگر نداند خوبست
ولیکن حاضر دارد که معنی ابتدا عادت کند و بلغت خود ترجمه آنها را بگوید در نزد فقیر بهتر است
از آنکه عربی بگوید و معنی نفهمد و اگر کسی عربی بگوید و هم عربی بگوید اکمل خواهد بود

باب دویم

در ذکر آیات و احادیثی که مشتمل بر فضیلت تجارت
و تحریم ربوا است و مسایلی که مترتب میشود بر آنها و در این چند فصل است

فصل اول

در ذکر آیات الآیة الاولی یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا اموالکم
بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم ولا تقتلوا انفسکم
انّ الله کان بکم رحیما ظاهر تفسیر این است که لفظ تجارت معنی که بآن آورده است مجموع
خوردن در میان خود بباطل که خلاف شرع و رضای خداست مگر آنکه بوده باشد تجارتی که از جانبین رضا
باشد و مشهور بین مفسرین است که خدای تعالی مهربان است الآیة الثانیة الذین یأکلون
الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس ذلک

دعاء وقت خریدن
متاع خواند

در بیان فضیلت تجارت

بأنهم قالوا انما البيع مثل الربوا واحل الله البيع وحرم الربوا فمن
جاءه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف وامره الى الله ومن عاد
فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون ظاهر ترجمه اش اینست که آنان که میخورند
ربا از بر نمیخیزند مگر چنانکه برمیخیزد کسی که از خبط او را شیطان بمس و دیوانگی این بجهت
آنست که گفتند ایشان که بیع نیست مگر مثل ربوا پس کسیکه بیاید او را پند و موعظه از جانب پروردگار
خود پس ترک کند خوردن ربوا را پس او راست آنچه خورده و گذشته است و کار او بسوی خداست
وکسی که عود کند بخوردن ربوا پس ایشان اند اهل آتش همیشه جاوید خواهند بود ٥

مرویست از حضرت صادق ع که فرمود رسول صلعم که چون مرا بمعراج بردند جمعی را که
هر یک از ایشان که میخواست برخیزد نمیتوانست برخیزد بواسطه آنکه شکم آن بزرگ بود
بمرتبه که عاجز بود از برخاستن گفتم کیستند این قوم یا جبرئیل گفت ایشان ربوا خواران اند گفته اند
که در زمان جاهلیت هرگاه شخصی از کسی طلبی داشت و وعده او میرسید و قدرت بر ادای دین
نداشت میگفت بصاحب طلب که مدت را زیاد کن تا من مبلغ را زیاد کنم و او قبول میکرد
واین را حلال میدانستند و میگفتند که ما ولیست آنکه در اول بفروشیم متاع را بقیمت
حالیه و وعده مدت بالکه بعد از رسیدن وعده مبلغ را زیاد کنیم و وعده را زیاد کنیم پس رد
کرد حق تعالی قول ایشان را باینکه این جایز نیست و رباست و فرمود که آنها که میخورند ربا را

هر نمیخیزند

هر نمیخیزند از قبرهای خود مگر چنانکه دیوانه برخیزد و حرکات خلاف استقامت میکنند بسبب آنکه ربائی
که خورده در شکمهای ایشان سنگینی کرده است و گوشت فاسد و حرام در بدنهای ایشان بهم رسیده
لهذا حرکات ایشان خلاف حرکات ایشان طبیعیه میشود بخلاف آنکه حلال خورده باشند و گوشت خوب
و شایسته در بدن ایشان بهم میرسد و حرکات ایشان بر استقامت و صحیح خواهد بود **تنبیه**
مشتمل بر چند فایده است **الاولی** بدانکه قیاس بیع بر ربوا چنانکه ایشان گفته اند
قیاس فاسد است بجهت آنکه کسیکه متاعی بفروشد که بیکتومان نقد ارزش داشته باشد بدو تومان
نقد که بوعده یکسال دیگر زر بگیرد متاع مزبور در برابر دو تومان گذاشته واقع شده و چون
نقد و جنس متغایر شد در حقیقت اختلاف ایشان در مقدار نقد از نسیه صحیح و مجوز باشد
بخلاف آنکه هرگاه مبلغ معیّنی در ذمه زید قرار یافته باشد زیاد کردن آن مبلغ بمدت بار جایز
نیست و ربواست و زیادتی عینی است که در مقابل او چیزی نیست و تأخیر مطالبه و تأجیل
حال امر معنوی اعتباری است که برابری بمقدار عینی توان کرد بلکه بنابر آنکه موجب غبن است لهذا آنکه زیادتر بگیرد بنابر
حرام است و بر او لازم نیست شرعا و همچنین تاخیر مطالبه نیز بر او لازم نمیشود پس صاحب طلب را نمیرسد
که اصل طلب با زیادتی بگیرد و اگر معسر مدیون باشد و عاجز باشد از اداء دین باید صبر کند تا وقتی
که قادر شود بر ادادن و چنانکه فرموده است خدای تعالی وَاِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ
اِلَى مَيْسَرَةٍ و هر چند مدتی بگذرد درهمی یا دیناری اضافه نشود که ربا خواهد بود

الفایدة الثانیه هرگاه در حقیقت یکی باشند مثل گندم با گندم و خواهند که با یکدیگر
معاوضه کنند جایز است بشرط آنکه زیادتی در یکی نباشد و تفاوت متاع در یکطرف برابر
باز زیادتی عینی در طرف دیگر میتوان کرد پس اگر صد من گندم بسیار خوب را به صد و پنجاه من گندم
بسیار بد بگیرد یا صد من گندم بد بهر بشرط آنکه بعد از ده سال دیگر صد و پنجاه بگیرد دیگری رباست
و حرام است و ثمره براو لازم نیست که بهره و بران دیگر جایز نیست که بگیرد که آنکه در یکطرف ربا
عینی است و در طرف دیگر مدة است که امر اعتباری عرفی است که در برابر موجود عینی واقع نتواند
شد و همچنین خوبی و بدی متاع امر اعتباریست و در مقابل موجود عینی واقع نتواند شد پس معلوم شد
که هرگاه عوضان در حقیقت یکی باشند تساوی در مقدار شرط است و اگر در حقیقت جدا باشند تساوی
شرط نیست و زیادتی یکی بر دیگری جایز است و ربوا نیست مثل معاوضه یک من برنج با ده من
گندم که آنکه حقیقت ایشان دو چیز است و چون معلوم شد که موجود عینی بازای مدت نتواند
بود ظاهر میشود سر حکم امیر المؤمنین علیه السلام در باب کسی که فروخته است متاعی را نقداً بمبلغی و نسیه بمبلغ زیاده
بر مبلغ اول حضرت فرموده که نیست او را اعتبار قیمت کمتر بوعده دورتر و این حدیثی است
که در باب ربوا در من لایحضره الفقیه محمد ابن قیس روایت کرده است و در این اکثر علما اشکال
کرده اند بجهة آنکه بایع راضی نشده که متاع مزبور را بالقیمة کمتر و وعده دورتر بفروشد پس بحسب ظاهر
بایستی که حضرت حکم به بطلان بیع مزبور کند چنانکه مشهور میان علما بطلان آنست یا آنکه بنا بر اکثر بایع

و مشتری

و مشتری راضی شده اند بنا بر آنکه در وجه صحیح دانستن بیع را در حاصل جواب که دفع اشکال کند آنستکه هرگاه
تعیین قیمت متاع خود کرد نقداً استقلالاً میتوان که با تصریح کرده که زیاده بر آن بازاء مدت معلومه
و چون زیاده بر مبلغ وجه عینی است بازاء مدت نمیتوان شد شرعاً ربا خواهد بود و بر مشتری لازم نخواهد بود
لهذا حکم فرموده حضرت بقیمت کمتر که میتوان است و الله العبد الجاهل مراد آنستکه بایع هر چند جبر کرده باشد
و قیمت نکرده باشد لهذا آن مدت جهت مستحق میتوان خواهد بود نه آنکه بر بایع لازم است که صبر کند
تا آن مدت غرض آنکه هرگاه تعیین ثمن کند نقداً در نسیه دعاوی زیاده بر قیمت مستوا از آنکه و بنا بر این
حدیث مزبور اشکالی نیست و موافق اصول و قواعد علماست و حکم به بطلان باطل است و از این لازم
نمیآید که کسی متاع خود را بفروشد نقداً بثمن ناقص و نسیه بثمن زیاده چنانکه اگر هر چند نقداً میتوان بفروشد
و به نسیه بعد از آن بالاترین نصف آن متاع را نقد میتوان هر چه بفروشد و نصف دیگر بانسیه و طلان همان
را بفروشد جایز است بجهة آنکه بعد تقدیر مبلغ در مقابل متاع واقع شده نه در مقابل مدت **الفایدة
الثالثة** الطلاق آیه کریمه مقتضی آنستکه ربا در معدود و مثلی نیز جاری باشد چنانکه در مکیل و موزون
جاریست و این مذهب جمعیست از علما و چون جوز و تخم مرغ پس جایز نیست معاوضه ده عدد جوز
با یازده عدد جوز یا ده عدد تخم مرغ با یازده تخم مرغ و مشهور میان علما آنستکه چون آنها مکیل
و موزون نیستند بهر نحو معاوضه شود خوبست اما اگر عدد تخم مرغ هائی را با بیست عدد تخم مرغ معاوضه کنند
جایز است زیرا که این جنسها مختلف اند و همچنین اگر معدود و مثلی نباشد مثل ده عدد امرود را با بیست عدد

همدوانه دیگر معاوضه کنند جایز است زیرا که اینها هرچند یکجنس است ولیکن افراد اینها مختلفند ولیکن
احتیاط آنست که عوضین مثلا در عدد یا دیگر زیاده نباشند و عوضین غیر مثلیرا معاوضه نکنند و اگر لا بد
باشند باید بودن در آورند و با یکدیگر برابر بود آکنند یا آنکه زیاده داده باشند آن زیادتیرا بجنس دیگر کنند
هر یکی و اما معاوضه قیمی با قیمی هر چه طرفین راضی شوند خوب است خواه عوضین برابر باشند یا متفاوت
و خواه در قیمت مساوی باشند یا مختلف مثل معاوضه یک اسب بدو اسب یا یک مروارید به دو مروارید
یا یک جریب زمین به دو جریب یا یک غلام بدو غلام یا یک غلام بغلام دیگر که فایق باشد چون خدمه و محبوب
و عمرو و نحو ذالک ولیکن حدیثی از حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که این مکروه است و اما اگر یک بز ترد
و اسب بلند دو یا دو کاو بده و چهار الاغ بکره بدهند درست است **الفائدة الرابعة**
قوله تعالی و احل الله البیع دلیل است بر حلیت جمیع اقسام بیع مثل نقد و بیع نسیه و بیع سلف خواه مرابحه
و خواه مواضعه و خواه تولیه و خواه مساومه بجهة آنکه بیع بر همه صادق است **تکمیله** بیع نقد آنست که
متاع و قیمت هر دو نقد باشند و بیع نسیه آنست که متاع نقد و قیمت نسیه باشد و بیع سلف آنست که ثمن
نقد و متاع نسیه باشد و بیع مرابحه آنست که فروشنده بگوید که این متاع را بهزار دینار مثلا خریده ام و بهزار
و دویست دینار مثلا میفروشم و اگر بگوید بهشتصد دینار میفروشم مواضعه خواهد بود و اگر بهمان
قیمتی که خریده است بفروشد تولیه خواهد بود و اگر نگوید که چند خریده ام این را بیع مساومه گویند
الفائدة الخامسة قوله تعالی حرم الربوا دلیلست بر حرمت جمیع افراد ربوا مثل ربوا در بیع
باقامه

باقامه و ربوا در قرض کردن مبلغ بازاء تاخیر مطالبه دین بعد از آنکه حال شده باشد چنانکه
گذشت **الفائدة الثامنة** ظاهر قوله تعالی فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی
فله ما سلف مقتضی آنست که کسی که ربوا خورده باشد در وقتی که نمیدانسته و نشنیده است
که ربوا حرام است چون توبه کند واجب نباشد که عوض آن ربوا که خورده است بر صاحبانش که ربوا
از ایشان گرفته است و همچنین اگر داند که ربوا حرام است و نداند که از ربوات
اظهر و احوط آن است که اگر عین او باقی باشد بصاحبانش برساند نقدا از عم و اگر خورده باشد
عوض او را مطلقا بصاحبانش برساند یا ابراء ذمه از ایشان حاصل کند و اگر اصحاب او را نشناسد
اگر میداند که چه مقدار ربوا گرفته است باید که او را تصدق کند بر مساکین و قصد کند که اگر اصحاب
او راضی باشند بمجرد تصدقات ثواب این تصدقات و گرفتن عوض پس اگر راضی نشوند ثواب بنا باشند
ثواب از خودش باشد و عوض بصاحب برساند و اگر نه مقدار ربوا داند و نه صاحب را و مخلوط شده باشد
با مال حلال خودش در اینصورت خمس آن مال را بسادات یتامی و مساکین و ابناء سبیل بدهد تا باقی
بر او حلال شود **و شیخ مقداد** در کنز العرفان قایل شده است که در صورتیکه جاهل بحرمت
ربوا باشد بعد از توبه مساوی آنچه خورده است باید که بصاحب برساند و گفته است که مراد از له ما سلف
مجرد سقوط اثم است و این بعید است و از حضرت امام محمد باقر ع مرویست در تفسیر این آیه که هر که مسلمان
شود و توبه کند از آنچه گرفته است در زمان کفر عفو کنند از وی خدای تعالی

[illegible]

[illegible]

الآية الثالثة يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ترجمه ظاهر آیه اینستکه نیست و نابود میکرداند خداتعالی ربوا را و زیاده میکرداند خدا صدقات را و خدا دوست نمیدارد هر که بسیار کافر شود و گناه کار باشد چنانکه معلوم است که هر که ربوا خوار است نه دنیا دارد و نه آخرت و از مال خود هیچ خیر نمیبیند و اکثر مردمان او را دشمن میدارند و در نظرها خفیف است و عاقبت مال او در خانه ظلمه و اهل جور و فسوق تلف میشود و چیزی که باعث عذاب او شود ذمه است از چندین هزار کافر و مسلمان و اگر بعد از فوت او چیزی بماند ورثه او در فسوق و معاصی صرف میکنند و بر فرض محال که در خیر صرف کنند ثواب آن با ایشان است و ورثه هیچ نمیرسد که علم ندارند با آنکه این مال ربوا است و عذاب بسیار و حسرت بیشمار از برای مورث خواهد بود در من لا یحضره الفقیه مرویست که شخصی گفت بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام که گاه میشود که شخصی ربوا میگیرد و مال او زیاد میشود جواب فرمودند که کدام نقصان بدتر است از آنکه رسم ربوا که دین او را باطل میکند و اگر توبه کند مال او برود و پریشان شود فایدة یربی الصدقات دو احتمال دارد یکی آنکه حقتعالی صدقات را که میدهند مضاعف میکرداند بحیثیتی که یکی ده و یکی هفتصد و زیاده میشود ثواب آن دوم آنکه حقتعالی زیاد میکرداند مال او را بسبب صدقات حاصل آنکه خداتعالی مال ربوا را نابود میکند و بسبب صدقات مال او را زیاد میکرداند مرویست از پیغمبر که خداتعالی قبول میکند صدقات را و قبول نمیکند از آن مگر آنکه حلال طیب باشد و میپرورد از برای صاحب او چنانچه

بیکار است

یکی از شما بچه اسب یا شتر خود را حتی آنکه یک لقمه میدهد بمرتبه که مثل کوه احد میشود و ظاهر این آیه نیز دلالت میکند که خورنده ربوا با علم بحرمت آن کافر یا در حکم کافر است الآية الرابعة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ظاهر ترجمه آیه اینست که ای کسانی که ایمان آورده اید بترسید از خدا و واگذارید آنچه مانده است از ربا اگر هستید از مؤمنان مرویست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که ولید ابن مغیره ربوا میگرفت در زمان جاهلیت و قدری از آن باقی مانده بود بر ثقیف خالد پسر او چون مسلمان شد خواست که بگیرد این آیه نازل شد و وجوه دیگر در شأن نزول آیه مذکور گفته اند و از این آیه ظاهر میشود که ربوا خوار مؤمن نیست و آنچه پیش از علم بحرمت ربوا گرفته است حلال است الآية الخامسة فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ظاهر ترجمه آنکه پس اگر نکنید ترک ربوا را پس بدانید یقین که در جنگ خدا و رسول او شدید و اگر توبه کردید پس از برای شماست سرمایهای شما نه ظلم کننده اید و زیاده از سرمایه بگیرید و نه ظلم کرده میشوید که از آن چیزی نقصان کنید و بعضی از قراء فآذنوا خوانده اند یعنی اعلام و آگاه کنید آنها را که ترک ربوا نمیکنند بحرب خدا و رسول او و سبحان الله که چه عظیم جرأتیست که مردم از این آیات و احادیث متنبه نمیشوند و بواسطه حرص جمع دنیای فانی خود را معرض حرب با خدا و رسول میکنند حتی آنکه آنرا حلال کرده اند و این آیه نیز دلالت صریح بر کفر خورنده ربوا میکند بعد از علم بحرمت آن بلکه کافری که با خدا و رسول معانده میکند

الآية السادسة وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا
يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُضْعِفُونَ ظاهر ترجمه آنکه آنچه میدهید از ربوا تا آنکه زیاده شود در اموال مردمان پس زیاد نمیشود
نزد خدا و آنچه میدهید از زکوة اراده میکنید رضا و خوشنودی خدا تعالی را پس این گروه ایشانند
زیاد کنندگان بعضی گفته اند که مراد ازین آیه ربا حلال است و این آنستکه شخصی چیزی هدیه
بدهد بدیگری بطمع آنکه بهتر یا بیشتر ازان بدو دهد و این است که میفرماید لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ
النَّاسِ پس ثواب نمیشود در نزد خدا یعنی نه اجر و ثواب دارد و نه وزر و عذاب و بعضی
گفته اند که مراد ربواء حرام است که آن زیاد نمیشود بلکه نیست و نابود میگردد چنانکه گذشت یمحق
الله الربوا و در حدیث حضرت امیر المومنین ع مرویست که [illegible] خدا تعالی [illegible] را بواسطه دور
بودن از کبر و [illegible] زکوة را فریضه گردانید بواسطه پاکیزگی از حقوق فقرا و زیادتی روزی دهنده زکوة
و در حدیث [illegible] ابراهیم که [illegible] و در تفسیر علی بن ابراهیم و کتاب
من لا یحضره الفقیه از حضرت صادق ع مرویست که ربوا دو نوع یکی حلال و دیگری حرام حلال آنستکه
مردی قرض میدهد برادر مومن بطمع آنکه او زیاده ازان بعوض باز دهد و اگر از آنچه گرفته است
بدون شرط زیاده از آنچه گرفته باز دهد حلال است و او را در نزد خدا ثواب قرض دادن نیست
و این است که فرموده فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ و اما ربواء حرام آنستکه قرض بکند مردی بشرط آنکه زیاده از آنچه
گرفته

گرفته است باز دهد و این حرام است و اینکه فرموده وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ
وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ یعنی آنچه میدهید از صدقات و نیکی با برادران خود
و قرض بدون طمع در زیادتی پس ایشان مال خود را مضاعف میگردانند الآية السابعة
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ظاهر ترجمه آنکه ای آن کسانیکه ایمان آورده اید مخورید ربا را زیاده بر زیاده
و بترسید از عذاب خدا تعالی شاید که رستگار شوید منقولست که چون وقت وعده قرضها
میرسید مدیون میآمد نزدیک صاحب مال و التماس میکرد که وعده را زیاده کن و مبلغی زیاده
میکنم و او قبول میکرد و چون وعده دوم میرسید همچنین وعده را زیاد میکردند و مبلغ را نیز زیاد
میکردند تا بانکه وقتی صاحب مال تمام مال قرضدار را صاحب میشد لهذا این آیه نازل شد
فصل ثانی در ذکر بعضی احادیث که در حرمت ربوا وارد شده است و عذابی
که مترتب میشود بر خوردن ربوا در سورهٔ [illegible] یکی از جمله چهل سوره توراة که حق
سبحانه و تعالی بموسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام وحی کرده است و حضرت امیر المؤمنین ع ترجمه نموده است
بعربی و ترجمه او بفارسی این است بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فرموده خدا تعالی
که ای فرزند آدم چه بوده نافرمانی میکنید مرا و حال آنکه جزع میکنید از گرمی آفتاب و حال آنکه
بدرستیکه جهنم هفت طبقه است که در آن آتشهاست که میسوزاند بعضی ازان بعضی را و در هر یک ازانها

در وصف جهنم

از آنها هفتاد هزار وادیست از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شعبه است از آتش و در هر
شعبه هفتاد هزار شهر است از آتش و در هر شهری هفتاد هزار قصر است از آتش و در هر قصری
هفتاد هزار خانه است از آتش و در هر خانه هفتاد هزار پرده است از آتش و در هر پرده هفتاد
هزار چاه است از آتش و در هر چاهی هفتاد هزار تابوت است از آتش و در هر تابوتی هفتاد هزار
عقربست از آتش و در میان شکم هر عقربی هفتاد هزار درخت است از زقوم و در زیر هر درخت
هفتاد هزار میخ آتشی است و بر هر میخی هفتاد زنجیر است از آتش و در هر زنجیری هفتاد هزار اژدها
از آتش که درازی هر اژدهایی هفتاد هزار ذرع است و در میان شکم هر اژدهایی دریایی است
از زهر سیاه رنگ و از برای هر عقربی هفتاد هزار دم است از آتش که درازی هر دمی هفتاد هزار
مهره دارد از آتش و در هر مهره هفتاد هزار رطل است از زهر سرخ رنگ پس بذات
خدا قسم میخورم و بطور و کتاب مسطور فی رق منشور یعنی بکتاب نوشته شده در پوست گشوده
شده و قسم به بیت المعمور که در آسمان چهارم است و سقف مرفوع که آسمان بلند گردانیده
شده است و البحر المسجور که دریایی پر از آب یا پر از آتش است ای فرزند آدم این آتشها
مر برای هر کافر باشد و بخیل باشد و سخن چینی و عاق والدین و آنکه خورنده ربا باشد و آنکه مانع زکوة
باشد و آنکه زنا کند و جمع کننده باشد مرد را با زن بحرام و فراموش کننده قرآن آنکه که در نهایت
شر ضعیف است و راه شما دور است و بار شما سنگین است و راه شما باریک است و منادی که مید

میکنند

[illegible]

میکند اسرافیل است و آتش زبانه میکشد و فاجر پروردگار عالمیان است و روایت
از حضرت رسول صلعم که هر که بخورد ربوا را پر میکند خدا تعالی شکم او را از آتش جهنم بقدر آنکه
خورده است پس اگر بهم رساند از ربوا مالی را قبول نمیکند خدا تعالی چیزی از عمل او را و همیشه
در لعنت خدا و فرشتگان خدا باشد تا یک قیراط از ربا باشد با او و دیگر حضرت
رسول صلعم فرموده که بدترین کسبها کسب ربوا است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
که هر که معامله ربوا کند امام او را توبه میفرماید و اگر توبه نکند میکشند او را و در حدیث دیگر
از حضرت صادق ع مرویست که ربوخوار را بعد از حرمت ربوا تادیب میکنند پس اگر عود
کند دیگر با تادیب میکنند او را پس اگر دیگر عود کند بخوردن ربوا میکشند او را و در
و روایت از حضرت رسول صلعم که فرموده که بپرهیزید از هفت گناه که هلاک میکرداند
کننده آنها کدام یا رسول الله فرمود شرک آوردن بخدا و سحر کردن و کشتن نفسی که حرام کرده
شده است او را خدا مگر بحق و خوردن ربوا و خوردن مال یتیم و رو گردانیدن از کافران
در روز جنگ و دشنام دادن بزنان پرهیزکار که مؤمنه باشند از آنچه باشد نسبت
میدهند و در روایت از جمیع اهل بیت ع که لعنت کرد رسول خدا در ربوا پنج کس را
خورنده ربوا را و خوراننده او را و شاهد او را و نویسنده او را و حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که
چون خلق خدا تعالی که هلاک کند شهری ظاهر گرداند در آن ربوا را و در روایت

[illegible]

از حضرت صادق ع که یک درهم ربوا بزرگتر است نزد خدا از هفتاد زنا که کل آن با مادر و خواهر
و عمه و خاله باشد. در بیت الحرام **در عزّ لا یحظر الفقیه** از آنحضرت منقول است که یک درهم
ربوا سخت‌تر است در نزد خدا تعالی از سی زنا که همگی محرم باشند مثل عمه و خاله و فرمود رسول خدا که هر
که بخورد ربوا را پر گرداند خدا تعالی شکم او را از آتش دوزخ بقدر آنچه خورده است از آن پس اگر کسب
آورد از آن پس قبول نکرده اند از آن چیزی از عمل او و همیشه در لعنت خدا و ملائکه باشد و فرمود
آنحضرت که بدترین کسبها کسب ربوا است **فصل سیم** در ذکر احادیث
که مشتمل است بر احکام ربا و بیان مواضع آن **حدیث اول** بسند صحیح مروی است از حضرت
صادق ع که نمی‌باشد ربوا مگر آنچه بکیل در می‌آید یا بوزن و از آنچه معلوم می‌شود که آنچه در میان مردم داد و
ستد می‌شود چهار قسم است **اول** موزون که بوزن و کشیدن معلوم می‌شود که دانستن قیمت و مقدار
شکیبی متاع چون آرد و عسل آن **دوم** مکیل که به پیمانه متعارف آن محل دانسته شود مقدار و حجم
متاع چون گندم و روغن **سیم** زروع که بگز متعارف طول و عرض متاع معلوم شود چون منقولات
و رخت و صوف **چهارم** معدود که بشماره دانسته می‌شود مقدار و قیمت متاع چون دراهم و تخم مرغ
و خلافی نیست که زیادتی یکی از عوضین بر دیگری در وزن و پیمانه ربوا است و حرام است باجماع و اما
زیادتی معدود بغیر از دراهم و دینار محض خلافیست و زروع در حکم معدود است بشرط که عوضین
یک جنس باشد مثلا هر دو منقول باشند یا هر دو از ابریشم باشند و احوط آنست که اجتناب کنند

در بیان احکام ربوی

از زیادتی

[illegible]

از زیادتی یکی از عوضین عدد بر دیگری هر گاه هر دو از یک جنس باشند و این حدیث دلیل مشهور است
که میگویند ربوا در معدود نمی‌باشد پس جایز است که ده عدد تخم مرغ با یازده عدد معاوضه کنند و همچنین
ده عدد گردکان با یازده عدد دیگر **و شیخ مفید** و ابن جنید و سلار میگویند ربوا در معدود
نیز می‌شود که معاوضه تخم مرغ با تخم مرغ و معاوضه گردکان با گردکان که زیاد دیگر باشد ربوا است و اگر دیگری
باشد حرام نیست و دلیل ایشان آنست که در آیات و بعضی روایات نهی از ربوا عام است و ربوا
چنانچه گذشت بمعنی زیادتی است و این معنی شامل معدود هست چنانچه شامل مکیل و موزون است
و حدیث صحیح محمد ابن مسلم که میگوید پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ع از اینکه دو جامه
را بدهند و یک جامه بگیرند یا یک شتر با دو شتر سودا کنند و دو چهارپا با یک چهارپا فروشند
فرمود مکروه داشت حضرت علی ابن ابیطالب ع و ما نیز مکروه میدانیم مگر آنکه این دو جنس مختلف باشند
لکن محمد ابن مسلم که دیگر پرسیدم از شتری که دو گوسفند در این معاوضه فرمود باکی نیست
و علامه در مختلف از دلیل اول جواب گفته است تا آنکه زیادتی احد عوضین مطلق ربوا نیست
بلکه لابد است از حصول شرایط ربوا پس حقیقت لغویه را کنار گذاشته و حمل کرده است امثال این
احادیث را بر کراهت چنانکه صریح لفظ حدیث است و مخفی نماند که هرگاه معاوضه شتر دو گوسفند
با امثال خود بتفاوت باشد تفاوت که در قیمت و جثه و اختلاف ضعف و جوارح مکروه باشد
پس حال در معدود مثل گردکان و تخم و معدوداتی که با مماثله در جثه و اجزا و تقارب دو وزن

بطریق اولی خواه بعدد و وزن یک افراد ربا جایز عام است و احوط بلکه بزرگ اقوال این معاملات
جایز نکرده است و لیکن احادیث بسیار دلیل قول مشهور است **بدانکه** شش چیز است
که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله موزون و مکیل بوده است اتفاقا طلا و نقره و گندم و جو و خرما و نمک
پس حکم ربوا در اینها ثابت است و اما اشیاء معلوم نیست که در آن زمان بچه وضع بوده است
و تابع اصطلاح شهرها است پس هرچه در هر شهری بحسب عادت کیل و موزون باشد
داخل است و هرچه معدود و مزروع باشد داخل نیست بنابر مشهور میان علماء

حدیث ثانی حضرت امام محمد باقر ع در سند صحیح فرمود که آرد با گندم و قاووت با آرد
اگر برابر معاوضه کنند باکی نیست **و شیخ طوسی** ره در مبسوط میفرماید که جایز است قرض دادن
گندم با آرد گندم برابر یکدیگر و جایز نیست که بیشتر بوده باشد و احوط آن است که بوزن شوند یعنی
هر یکی بوزن ترازو برابر باشد که اگر کیل داده شوند کننده زیادتی احدهما لازم میآید بجهت آنکه گندم
سنگینتر است از آرد و این قول مشهور میان علما است و از اینجا فهمیده میشود که اجرت
آسیا باعث تفاوت در معاوضه معتبر نیست و الا مرابحه است که بهم [illegible] برابر جایز نباشد
بجهت آنکه در آرد زیادتی حکمی هست بر گندم و زیادتی حکمی مثل زیادتی عینی موجب ربا است چنانکه
اگر معاوضه کنند یک من گندم با یک من گندم بشرط آنکه احدهما یکمن گندم را آرد کند بنابر مشهور میان علماء ره
و علامه در مختلف و شهید در شرح لمعه تصریح باین کرده اند و فرق میان اینها آنست که اول جایز است

و ثانی

و ثانی جایز نیست که در اول عملیت موجود بدون شرط [illegible] باشد که آن عمل مطلوب [illegible] است
لهذا معاوضه میکنند گندم که نسبت بحال او انفع است و میتوانیم گفت که آرد زیادتی [illegible]
ندارد بجهت آنکه اگرچه بجهت زیادتی عمل طحن آن زیادتی دارد و لیکن نقص در آن بهم رسیده است
بسبب آنکه اصلاحیت زرع و قابلیت [illegible] و طبخ هریسه و بعضی انتفاعات افتاده است
پس این نقصان جبران زیادتی میکند و جهت آن مثل عدم است **مسئله** مفهوم
حدیث و کلام شیخ ره دلالت میکند که اگر در طرف گندم زیادتی بوده باشد بازای طحن که در آرد
موجود چنانکه یکمن و ده مثقال گندم بدهد و یکمن آرد بگیرد و همچنین اگر یک ده مثقال [illegible] فلوس باشد
جایز نباشد بجهت آنکه زیادتی عینی که بر طرف گندم باشد در طرف آرد چیزی نیست که بازای آن
واقع شود سوای عمل طحن که معتبر نیست در ربا خواهد بود و لیکن صاحب [illegible] اگر شرط کنند برصاحب
گندم که طحن کند گندم را با مثل آرد و شرط جایز است زیرا که در یکی زیاده عینی نیست
که موجب ربا باشد و احتمال دارد که ربا باشد و جایز نباشد بجهت آنکه عمل طحن اول موجود
غیر مشروط و ثانی عمل مطلوب مشروط غیر موجود است و مذکور شد که این ربا حکمیت
و جایز نیست این بنابر آنست که در صیغه عقد معاوضه شرط طحن گندم کنند اما اگر قبل از
صیغه صاحب آرد گوید بصاحب گندم که گندم خود را آرد کن تا معاوضه کنیم آرد خود را
با آرد تو این جایز است بی دغدغه **مسئله** هرگاه یکمن گندم [illegible] دهد با یک فلوس

که این گندم را طحن کند دغدغه دارد بجهة آنکه فلوس اجرة ثمن طحان است و در این معامله ضرر
نیست که احتمال ربوا داشته باشد زیرا که حکم فرعی یک گندم بیک من گندم دیگر
ولیکن اگر یکمن گندم را با یک فلوس بطحان دهد که در عوض یکمن دیمن ده ربوای محض است
و حرام خواهد بود چنانکه مذکور شد و در اینصورت اگر خواهد معاوضه کند و طحان را حق نشود گندم بگیرد
و آرد بدهد مگر برای این فلوس و این مستلزم ربوا نیست و هرگز مرتکب حرام نخواهند بود به طریقی که بتوانند
از حرام بیرون روند و از ربوا خلاص شوند **اول** آنکه یک فلوس را اولا بطحان بجهة شروط آنکه یکمن
آرد با یکمن گندم نفروشد و چون قبول کند معاوضه کنند گندم را با آرد برابر **دوم** آنکه یکمن
گندم را بطحان دهد و یک فلوس بجهة اجرت طحن با و دهد و بعد از آنکه یکمن آرد از او بگیرد [illegible] و بگوید
هر گاه یکمن گندم مرا آرد کنی بعوض طلب خود بردار **سیوم** آنکه یکمن گندم با سه فلوس مثلا بر وی بدهد
و یکمن و ده مار آرد دیگر ده ماه قیمت ده مار یک فلوس است و دو فلوس دیگر در ازای طحن بیفشد و لیکن
با بطوریکه یکمن گندم و سه فلوس بقیمت [illegible] شده ده مار آرد داده ام **مسئله** اگر یکمن گندم را
معاوضه کند با یکمن گندم و هر یک شرط کنند بر دیگری طحن را جایز است و لازم میشود بر هر یک
که گندم خود را طحن کند و اگر احدهما بدیگری بگوید که گندم خود را طحن کن تا معاوضه کنم با گندمی
که من دارم و بعد از آنکه آرد شده باشد معاوضه کنند بلکه بر صحیح است اما اگر اولا معاوضه کنند
گندم را بگندم بشرط آنکه یک گندم خود را آرد کند و دون دیگر زیادتی حکم خواهد بود و رباست و طحن بر او

لازم

لازم نیست و در اصل این بیع صحیح و این شرط فاسد است یا آنکه هر دو فاسد است دو قول است
و اظهر آنستکه بیع صحیح است و آن شروط له اختیار فسخ دارد پس اگر امضای بیع کرد
گندم را در عوض گندم میگیرد و اگر فسخ کرد گندم خود را که داده است پس میگیرد و اگر مشروط
علیه تو هم کند که شرط نیز صحیح است و طحن کند و آرد با و تسلیم نماید مستحق اجرة المثل خواهد بود
و در اینصورت اگر مطلع شود که این شرط باطل است پس اگر مشروط له اختیار صحیح بیع
کرده و آرد [illegible] را گرفت مشغول الذمه باجرة المثل خواهد بود بجهة آنکه طاحن قصد تبرع نکرده است
و لیکن احوط اختیار فسخ بیع است بجهة آنکه لازم میآید زیادتی در طرف صاحب گندم که با
صاحب آرد اجرة المثل طحن بصاحب گندم بدهد و اگر داند که شرط [illegible] لازم نیست و لقصد
تبرع طحن کند جایز باشد و مستحق اجرة نخواهد بود و معاوضه گندم با آرد از این قبیل است که عمل را
تبرع کرده باشد **مسئله** اگر معاوضه کند یکمن گندم با یکمن نان [illegible] خشک صحیح است
و لیکن مثل گندم و آرد با هم برابر باشند و اما نان [illegible] صحیح نیست مطلقا بجهة علت منصوصه
در معاوضه خرما با رطب چنانکه بعد از این مذکور شود ان شاء الله **حدیث ثالث** بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود گندم و جو سر بسر بیکدیگر بفروش و زیادتی [illegible]
و مشهور میان علما اینست که جو و گندم یک جنس اند و میتوان معاوضه کرد بشرط آنکه هیچیک
بر دیگری زیادتی داشته باشد و احادیث صحیحه و معتبره باین مضمون وارد شده است و خلافی در این مسئله
[illegible]

مثل ابن جنید و ابن ابی عقیل و ابن ادریس است که میگویند اینها جنس‌اند و هیچ حدیثی ندارند که
دلیل ایشان باشد سوای وجوه عقلی و لغوی که بآن تمسک بمعاوضه نمیتوان کرد **وبسند صحیح**
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت امیرالمؤمنین ع فرمودند که مفروش گندم را بجو مگر دست بدست
و مفروش یک قفیز گندم بدو قفیز جو از این حدیث شریف مستفاد میشود که جو و گندم در اصل یکجنس اند
پس چنانچه هرگاه کسی یکمن گندم بفروشد بیکمن گندم خوبست و زیاده هرچه باشد رباست و اگر
یکمن گندم نقد بفروشد بیکمن گندم بوعده و در عوض بگیرد با شرط آنکه یکی از ایشان گندم خود را
آرد کند رباء حکمی است چنانکه گذشت همچنین هرگاه یکمن جو بفروشد بیکمن گندم نقد خوبست
اما اگر زیاده شود یکی بر دیگری رباست و اگر یکمن جو نقد بفروشد که بعد از مدتی یکمن گندم بگیرد
با شرط آنکه یکی از آنها را آرد کنند رباست مجملا شرط زیادتی عینی یا مدت یا عملی در یکی از عوضین
متجانسین رباست و حرام است بنابر مشهور میان علما و همچنین است هرگاه این معامله
بعنوان قرض و شرط باشد که متضمن رباء حقیقی یا حکمی باشد حرام است چنانکه یکمن گندم میدهد
بقرض و شرط میکند که بعد از یکماه یکمن آرد با تفاوت بگیرد رباء حکمی است و حرام است و اگر
یکمن گندم قرض دهد که بعد از یکماه یکمن بگیرد خوبست ولیکن مدت لازم نمیشود که بتواند که بر او لازم باشد
که صبر کند تا آنگاه مطالبه حق خود نماید بلکه هر وقت که خواهد مطالبه میتواند کرد و بر او نیز
واجب است که عند المطالبه اگر قدرت بر ادا داشته باشد ادا نماید مگر آنکه شرط کرده باشد

صبر کردن

صبر کردن در ضمن عقد لازم مثلا مقترض ملکی باجاره داده باشد بمالک بمبلغ معینی مشروط
بآنکه صبر کند و مطالبه آن گندم ننماید تا یکماه مثلا که در اینصورت مدت لازم میشود و اگر گویند
هرگاه جو و گندم و آرد و تفاوت همه یکجنسند چرا جایز باشد قرض دادن یکمن گندم بشرط
آنکه یکمن آرد بگیرند و همچنین قرض دادن صد من جو که بعد از مدتی صد من گندم یا آرد بگیرند
جواب آنکه بودن ایشان در اصل از یکجنس بلکه یکی لازم نمیآید که هر یک بجنس بخواهد قرض دیگری تواند
شد بلکه معتبر آنکه وجه قرض موافق و مثل اصل قرض باشد و گندم دادن و آرد در عوض گرفتن یا
و همچنین جو دادن و گندم گرفتن مصداق قرض نمیتواند شد بلکه همین مصداق بیع است و گفتیم
که بیع اینها بیکدیگر نقدا بی شرط برابر جایز است **مسئله** هرگاه مقترض ده من گندم
بدون اشتراط زیاده در وقت دادن یازده من بدهد یا گندم بعوض جو بدهد یا جو خوب بعوض
جو زبون بدهد یا آرد با تفاوت بعوض گندم بدهد و او بگیرد رباء نیست و حلال است
دادن او و گرفتن صاحب طلب **تنبیه** بدانکه جایز نیست که صد من گندم بدهند
و صد و یک من نان بگیرد هرچند نمک و تخمه داشته باشد بجهة لزوم ربا بجهة آنکه مذکور شد که گندم
و آرد از یکجنسند و نان نیز از این جنس است پس معتبر کدام طرف که در نان زیادتی باشد
که با نمک و تخمه برابری کند پس اگر در نان زیادتی باشد رباء محض باشد و اگر نان
با تخمه و نمک با گندم در وزن برابر باشند ظاهرا خوبست و آنکه در اینزمان متعارف شده است

که صد من گندم بکسانی میدهند نود من نان بگیرند که کارها را خوب سنجه که اگر در نان
دخل میکنند از نمک وتخم در مقابل ده من گندم زاید واقع میشود وربوا لازم نمی‌آید واما اگر بقرض
گندم که نمک وتخم نداشته باشد جایز نیست این معامله مطلقا خواه برابر سودا کنند چنانکه صد من
گندم بدهند وصد من نان بگیرند وخواه بتفاوت سودا کنند اما این بجهت زیادتی در یک طرف
که ربوا محقق است وعمل خباز وطحان وسوخت واخراجات دیگر که واقع شده است در پختن
نان شرعا معتبر نیست اگر گندم زیاده بعمل باشد واما اول که زیادتی بنجو باشد وهر دو در
وزن برابر باشند نیز جایز نیست بجهت آنکه اجزاء مائیه نان هرگاه برطرف شود نان هر لو خشک شود
از گندم کمتر میشود وربوا محقق خواهد بود وممکن نیست که معلوم شود که رطوبت مائیه چه قدر بوده است
که مساوات بینهما اعتبار شود وهمچنین جایز نیست معاوضه کردن نان خشک با نان تر زیرا که متفاوت
وهمچنین گندم خشک با گندمی که رطوبت ونم داشته باشد چنانکه شیخ طوسی در مبسوط تصریح
کرده است ومراد شیخ آنست که هرگاه معاوضه کنند بوزن جایز نیست نهایت آنکه چند حدیث
وارد شده است دلالت که جایز است که نانها از خانه همسایه قرض کنند بعدد ومثل آنرا رد
کنند بعدد وهمچنین آنکه یکی خشک ویکی تر باشد مایل نیست هرچند در وزن مختلف باشند بجهت
آنکه رطوبت هرگاه برطرف شود مساوی یا مانند بود واگر قلیلی تفاوت داشته باشد معفو است
ودلیل عدم جواز در این مواضع بخلاف طریق عموم علت منصوصه وارده در منع فروختن خرما

خشک است

خشک است برطب چنانکه مذکور میشود واگر در این معامله خلاف واقع شود وربوا لازم نیاید
وحلال باشد در دو صورت ممکن است **اوّل** آنکه صد من گندم مثلا بخباز دهد که صد من
آرد وخمیر کند ونان کند وده من گندم را باجرة تنور بردارد ودر این صورت خباز وطحان لازم است
که آن گندم را تبدیل بگندم دیگر آرد نکند بلکه بهمان گندم آرد ونان کند وهرچه نان بعمل آید
تسلیم صاحب گندم کند اگرچه زیاد بر گندم باشد در وزن **دوم** آنکه صد وده من گندم
بخباز دهد که صد من او را بردارد در عوض صد من از آرد خود بده وآن آرد را نان کند وده
من گندم دیگر بجهت اجرة عمل خود واخراجات بردارد **حدیث چهارم** بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق
روایت که فرمود خوب نیست معاوضه کردن خرمای خشک با رطب بجهت آنکه خرمای خشک [illegible]
ورطب تر است وهرگاه خشک شود کم میشود وبهمین مضمون یک حدیث صحیح ودو حدیث معتبر دیگر
در [illegible] ذکر کرده است واین مذهب شیخ علیه الرحمه است در نهایه ومبسوط اگرچه علت وحکم [illegible] معاوضه مذکوره
کرده اند خواه برابر وخواه متفاوت الا در کتاب [illegible] بعضی که با کراهت قائل شده است والا در غیر خرما ورطب
مثل مویز با انگور وخرمای خشک [illegible] در امثال اینها که هرگاه خشک شود حکم مساوات نیز توقف کرده اند که
جدی در منع وارد نشده وچون [illegible] حقیقت [illegible] که اگر خشک [illegible] ولیکن احوط ترک معاوضه است وبعضی
تصریح بعدم جواز کرده اند واین قول بسیار قوت دارد وشکی نیست [illegible]
که هرگاه حکمی از احکام شرع متعلق باشد بعلت خاصی [illegible] جاری باشد

و در این مسئله که حکم فیها چنین حضرت حجت خرمای تر را بخرمای خشک به تعلیل فرموده‌اند که خرمای تر خشک شود فهمیده میشود

که هر چیزی که خشک و تر داشته باشد و در خشک شدن کم شود معاوضه آن بیکدیگر جایز نباشد و در کم کردن در معاوضه چون [illegible] هر یک

و این را بنا کرده‌اند بمستنبط العله در اصول فقه و ابن ادریس گفته است که جایز است معاوضه کردن خرما با رطب و مویز با انگور بشرط آنکه برابر

باشند در وزن و استدلال کرده است بحدیث موثق سماعه که شیخ روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام از معاوضه کردن انگور

با مویز حضرت فرمودند نیست مگر آنکه مثل بمثل باشد و علامه در دو جواب از او فرموده است **جواب اول** اخبار سابقه دلالت

میکنند بر عدم جواز معاوضه خرما و رطب بحسب سند صحیح است چنانچه مذکور شد و اینها دلالت بر جواز میکنند

اما حدیث سماعه است و سماعه موثق است و بد مذهب است و حدیث کسی که او روایت کرده است برابری

با آن احادیث نمیتواند کرد **جواب دوم** آنکه علی بن بابویه قایل بعدم جواز معاوضه خرما و رطب شده است

پیشتر از دو سال از ابن ادریس معلوم نیست که دیگر از علماء شیعه با او قایل باشند **و آنچه**

بخاطر حقیر میرسد آنستکه مراد حضرت از آنچه فرموده‌اند در حدیث سماعه جواب مسئله مثل

آنکه انگور با انگور معاوضه شود و مویز با مویز نه آنکه انگور با مویز برابر باشد چنانچه سابقا فهمیده‌اند و همچنین حکم

با خرما و رطب با رطب و اگر سبیلها دیگر فرمودند که رطب با خرمای خشک مثل بمثل باشد [illegible]

داشته باشند و چون رطب و خرمای خشک [illegible] معاوضه [illegible] و وقتی که معاوضه رطب با رطب

باشد و خرمای خشک با خرمای خشک پس حدیث صحیح در مطلوب خود [illegible] دلیل [illegible] انگور و مویز نیز منصوص

[illegible] چون خرما و رطب و سایر اجناس خشک و تر همین حکم دارد **حدیث پنجم**

علامه رحمه

علامه در مختلف از منصور بن حازم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که پرسیدم از آنحضرت از آنکه

یک تخم مرغ را بدهند و دو تخم مرغ بگیرند فرمودند که باکی نیست دیگر پرسیدم از آنکه جامه بدهم و دو جامه بگیرم

و یک اسب بدهم و دو اسب بگیرم فرمودند باکی نیست الخ و فرمودند هر چیزی که بکیل یا بوزن در آید

که دو تا بیکی داد و ستد شود مکروه است و هر چیزی که بکیل و وزن در نمی آید پس باکی نیست

که دو تا بیکی بدهند و بستانند **و علامه رحمه الله** در مختلف در این مقام تفصیل بسیار خوب [illegible]

در این کتاب مذکور میشود چنانچه **کلام علامه رحمه الله** متاع و قیمت متاع بر دو قسم است

یا هر دو ربوی اند مثل گندم و خرما یا هر دو غیر ربوی اند مثل خانه و دکان یا یکی ربوی است و دیگری غیر ربوی

اما اول آن نیز دو قسم است یا آنستکه معاوضه جنس بجنس است یا مختلفند در جنس

اما اول لازم است که مساوی باشند در مقدار و حال باشند پس جایز نیست که صد من گندم

نقد بصد من گندم که بعد از یک روز یا یک سال دهد بگیرد و این قول قول بیشتر علماست

[illegible] اگر معاوضه و مدت احدهما داشته باشد زیادتی حکمی بر دیگری لازم می‌آید و ربوا حکمی است

مؤلف گوید مخفی نماند که اگر این معاوضه بعنوان بیع نموده باشد بلکه بعنوان قرض

باشد صحیح است اجماعا مثلا ده من گندم قرض بدهد بشخصی که بعد از یکماه دیگر بگیرد جایز است

از ازاء مدت چیزی لازم نمیشود چنانچه متعرض آن خواهد شد پیش از انقضاء یکماه مطالبه و یا بازیافت

ده من گندم [illegible] میتواند کرد و بر قرض لازم است دادن اگر قادر باشد و اگر معسر و عاجز باشد

بموجب فنظرة الى الميسرة مهلت مرده صبر کند تا وقتی که قدرت بهم رساند **وعلامه** در اینمقام
میفرماید که نمیدانم در این خلافی مگر از شیخ رحمه الله قول نادری که در خلاف میفرماید که هرگاه بفروشد اجناس
ربوا را و میدهد از قبیل و موزون که مختلف باشند و در جنس جایز است فروختن بعضی ببعض خواه
برابر و خواه زیاده بر یکدیگر و اگر هم جنس باشد جایز است فروختن بعضی ببعض برابر نقدا و مکروه است
که نسیه باشد لیکن شیخ رحمه الله گاهی مکروه میگوید و حرام میخواهد چنانکه گفته است در نهایت که مکروه است
اکل و شرب در ظرف طلا و نقره و مقصودش حرمت است **واما ثانی از قسم اول**
آنستکه هردو ربوی و مختلف باشند در جنس پس اگر یکی از آنها از اثمان باشد چون دراهم و دنانیر صحیح است
نقد و نسیه از برای آنکه هرگاه تعیین در طرف قیمت باشد نسیه خواهد بود و اگر در طرف متاع باشد سلف خواهد
بود و هردو جایز است باجماع و اگر هیچیک از اثمان نباشند جایز است فروختن یکی بدیگری نقدا
برابر یکدیگر یا بزیادتی بر یکدیگر بدون خلاف مثل صد من گندم بصد من خرما یا صد من گندم
به پنجاه من خرما بفروشند نقدا و دست بدست داد و ستد کنند و همچنین جایز است که صد من
گندم بصد من خرما معاوضه کنند بعد از یکماه دیگر بگیرند و آیا جایز است تفاضل در نسیه چنانکه صد من
خرما نقد بدهد و دویست من گندم بگیرد بعد از یکماه دو قول است **وشیخ طوسی** وابن
حمزه میگویند که جایز است و بعضی میگویند که حرام است و بعضی میگویند که مکروه است و این قول اقرب
دلیل ما که میگوئیم مکروه است **اول** آنکه اصل صحت و برائت ذمه است **دوم**

قول

قول حضرت رسول صلعم اذا اختلف الجنسان فبيعوا كيف شئتم یعنی هرگاه
دو جنس غیر یکدیگر باشند پس بفروشید هر گونه که خواهید **اما دلیل آنها** که میگویند حرام است
حدیث مشهور است که حضرت رسول صلعم فرموده است که انما الربوا فی النسیئة یعنی ربوا نیست مگر در نسیه
و بحدیث صحیح حلبی از حضرت صادق علیه السلام که فرموده است اگر باشد از طعام مختلف یا متاع یا چیزی از چیزها که
زیاده باشد بر دیگری پس باکی نیست فروختن او دو برابر نقدا اما یک برابر و اما بمهلت پس خوب نیست
جواب حدیث اول آنستکه ربوا شرط است آنستکه عوض از یک جنس باشد چنانکه علماء
گفته اند و اینجا جنسها غیر یکدیگرند و حدیث ثانی دلالت بر کراهت میکند نه بر حرمت **قسم دوم**
آنکه یکی از آنها ربوا باشد و دیگری غیر ربا باشد چون صد من گندم میگیرند داد و ستد شود پس جایز است برا
فروختن یکی از آنها بدیگری خواه نقد و خواه نسیه بهر روشی که باشد و این اجماعی است **سیم** آنکه
هر دو باهم غیر ربوا باشند مثل یکجامه بدو جامه و یک بنده بدو بنده و یک چهارپا بدو چهارپا پس جایز است
نقدا بدون خلاف و در نسیه دو قول است **و در نهایة** شیخ فرموده است که جایز نیست
و همچنین در خلاف میفرماید که جامه ها با جامه ها و حیوان با حیوان آن جایز نیست فروختن بعضی با بعضی
نسیه خواه برابر و خواه بزیادتی یکی با دیگری **وشیخ** مفید میفرماید که جایز نیست پس اگر بفروشد
نسیه جامه ای بدو جامه یا شتری بدو شتر یا گوسفندی بدو گوسفند یا خانه ای بدو خانه یا درخت خرما
بدو درخت بیع باطل خواهد بود و لیکن ابن بابویه که صدوق و پدرش است رحمهما الله مطلق حکم

[illegible]

فرموده اند که جایز است و ابن ابی عقیل و ابن جنید منع کرده اند **و شیخ** در مبسوط مکروه میدانند و وجه

در نزد من بعید جواز است **دلیل ما** اصل صحت و مسامحه دلیل است و حدیث اذا اختلف

الجنسان فبیعوا کیف شئتم که گذشت **و دیگر** آنکه مقتضی صحت موجود و مانع

مفقود است پس باید که جایز باشد اما وجود مقتضی عموم احل الله البیع و اما عدم مانع پس منتفی مانع

از بیع مگر ربا و در اینجا ربا نیست **لکه** حدیث صحیح که در اول مسئله مذکور شد و از حضرت باقر ع

مرویست که فرمود که باکی نیست یک جامه در دو جامه و اینها عام اند و نقد و نسیه **حدیث صحیح محمد بن**

مسلم که پرسید از حضرت صادق ع از دو جامه زبون و یک جامه قیمتی و یک شتر در دو شتر

و یک چهارپا در دو چهارپا فرمود مکروه میدانستند امیر المؤمنین ع و ما نیز مکروه میداریم مگر آنکه مختلف باشند

صنفهای آن **و روایت** از حضرت امام محمد باقر ع که یک شتر در دو شتر و یک چهارپا

در دو چهارپا آنکه دست بدست باشد باکی نیست **و عبد الرحمن** ابن عبد الله از حضرت صادق ع

پرسید که یک غلام یا دو غلام یا یک غلام با یک غلام و چند درهم فرمود باکی نیست فروختن حیوان

بحیوان دست بدست و مقید ساختن بنقد اشعار دارد بمنع از نسیه **جواب** آنکه احادیث

که شیخ ذکر کرده اند دلیل کراهت میتواند بود محصل کلام علامه اعلی الله مقامه **مؤلف گوید** که

بخاطر فقیر میرسد که جمع کنیم میان احادیث مختلفه را بدو وجه **اول** زیاد دریافت از عوضین که هر دو از یک

جنس باشند بر دیگری مکروه باشد هر چند در هر حال باشد و کیل و موزون نباشد که هر آنکه

داخل در ربوای حقیقی که در مکیل و موزون است و مفهوم ربوا که زیادتی احد عوضین است

صادق بر آن پس اگر چه حرام نباشد مکروه خواهد بود چنانکه صریح حدیث حضرت امیر المؤمنین ع دلالت

میکند بر آن **دوم** آنکه احادیثی که تجویز کرده اند معاوضه را نقد او منع از نسیه کرده اند بجهت اینکه

هرگاه احد عوضین نقد و دیگری نسیه باشد باید وصف کنند نسیه را بوصفهای چند که جهالت باقی نماند و نادر

متحقق میشود که رفع اختلاف و نزاع واقع نشود بجهت آنکه ربوا لازم آید و لهذا منع کرده اند هرگاه وصف

کنند عوض نسیه را **در حدیث** صحیح از امام محمد باقر ع که فرمود یک شتر به دو شتر و یک چهارپا به دو چهارپا دست

بدست باکی نیست و فرمود باکی نیست یک جامه بدو جامه دست بدست و نسیه هرگاه بیان کنی نوع و وصف

دو جامه را **دلیل آنکه** شک نیست که جایز است معاوضه یک شتر به دو الاغ و یک جامه به دو شتر خواه نقد

و خواه نسیه **مسئله** علامه میفرماید که شیخ در نهایه فرموده است جایز نیست فروختن گندم به جو مگر

شیره و نیز کسی بر دو عوض او بلکه سزاوار است که بقیمت در آورند هر یک را بانفرادی و مطلق فرموده است

و متابعت او کرده است ابن ادریس و حق آنست که اینها یا مساوی اند در جنس پس نمیتوان فروخت

هر یک از این ارا با دیگری بشرط تفاوت در مقدار یا مختلف اند پس میتوان فروخت هر یک با دیگری

مطلقا و اما معاوضه نمودن بازده در حکم مثل معاوضه گندم با آرد است که هرگاه عوضین نقد باشند

و زیادتی بر دیگری نداشته باشند خوب است **و بسند موثق** از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست

که حضرت امیر المؤمنین ع مکروه داشت فروختن گوشت را بحیوان **و شیخ** در نهایه میفرماید که جایز نیست

[illegible] در عوض [illegible] **دلیل** [illegible]

فروختن گوشت یک گوسفند نه بوزن و بزیادت **ودر خلاف** مسئله سیزدهم که ربا نیست در
فروختن گوشت بحیوانی که از همان جنس باشد مثل گوشت گوسفند بگوسفند و گوشت گاو با گاو و هر
مختلف باشند یا یکی نیست و ابن حمزه نیز چنین میگوید و این مذهب ابن جنید است **حدیث**
ششم در کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت امام محمد باقر مرویست که مردی آمد نزد آنحضرت
و گفت بدرستی که بمن میراث رسیده است مالی و بتحقیق میدانم که صاحب این مال که میراث
برده ام از او ربوا میخورد و میداد و میدانم که در این مال ربوا هست و یقین میدانم و ناخوش
میدارم حلال او گفته علما کرده ام و پرسیده ام از فقهای اهل عراق که کوفه و بصره است و اهل حجاز
که مکه و مدینه است پس گفتند که حلال نیست خوردن آن گفته اند که در او هست ربوا پس گفت حضرت
امام محمد باقر اگر میدانی که در آن همچنین و معین معلوم ربوا است و میشناسی صاحب او را پس بگیر
راس المال خود را و برگردان و آنچه زیاده از راس المال است بصاحب خویش و اگر مخلوط
و ممزوج بهم باشد و نمیدانی که کدام است پس بخور آنرا که گوارا است بدرستی که مال مال توست و اجتناب
کن از آنچه میکند صاحب مال که بدرستی که رسول خدا صلعم عفو کرده است آنچه گذشته است از ربوا
و حرام کرده است آنچه مانده است پس کسی که نادانسته ربوا خورده است گرفته اند برادران
برادران او پس هرگاه دانست حرمت ربوا را حرام است بر او و واجب و لازم است بر او عقوبت
وقتی که ترک او شود همچنانکه واجب و لازم میشود بر آنکس که ربوا میخورد و بهمین قایل شده است

ابن بابویه

ابن بابویه در کتاب مقنع چنانکه در این کتاب بروایت گذشت است **و شیخ طوسی** در نهایه
و ابن جنید چنین گفته اند و اما ابن ادریس گفته است که واجب است که برگرداند مال ربوا را
بصاحبش هر چند که نداند که ربوا حرام است **و علامه ره** در مختلف ابن ادریس را تقویت داده و استدلال
کرده است بقول خدا تعالی فلکم رؤس اموالکم و گفته که این معاوضه باطل است پس منتقل
نمیشود ملک از مالک اصلی مثل غیر او از معاوضات **مؤلف گوید** که مفهوم
در حدیث مزبور آنست که میداند که صاحب مال ربا میخورد و در این مال ربوا هست و لیکن نمیداند
که کدام بخش از مال ربوا است پس قول علامه و ابن ادریس که برگرداند بصاحب مال اگر تمام
[illegible]
[illegible]
کند [illegible] **حجة شیخ ره** بقول خدا تعالی
فمن جاءه موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و بقول رسول صلعم
که در این حدیث شریف مذکور شد و بقول حضرت صادق ع هر ربوا که خورده باشند مردمان از روی نادانی
و بعد از آن توبه کنند قبول میشود توبه ایشان هرگاه دانسته شود توبه ایشان **جواب** منع میتوان کرد علامه که
احتمال دارد که مراد از آیه عفو از گناه باشد نه آنکه ربوا خورده باشند یا آنکه در زمان
جاهلیت [illegible] شیخ در تبیان الفقه و همچنین است جواب از حدیث **مؤلف گوید**

در صورتی که از آنکه فله ما سلف و ذروا ما بقی من الربوا دلیل قول شیخ و اتباع او است
و شاید بنا بر آنکه فله ما سلف عنوان گناه باشد و مجرد تفسیر آیه سابق مذکور شد که اجزاء ربوا
خورده است به صاحبش باید داد اگر صاحبش را نداند تصدق کند و اگر قدر را نداند از خمس او بدهد
و باقی حلال است در صورتی که علم بحرمت ربوا نداشته باشد و از این آیات و احادیث
مستفاد است که در حین گرفتن ربوا نداند که ربوا حرام است یا مسئله نداشته که ربوا حرام است
ولیکن نداند که داد و ستد که میکند ربوا است بعد العلم [illegible] باشد حکم او این است و دیگر قول
حضرت که اگر مخلوط و ممزوج باشد و نداند که کدام است [illegible] مثلا چنین حوالت کند از ارث
باو میراث رسیده و نمیداند که در او ربوا است تا نداند که در کل طرف از طرف کند گندم و برنج
و در او ربوا موجود است و نمیداند که کدام است **حدیث هفتم** در کتاب من لا یحضره
الفقیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که نیست میان ما و اهل حرب ربوا میگیریم از ایشان و نمیدهیم
بایشان و باز حضرت فرموده که نیست میان مرد و فرزندش ربوا و نیست میان آقا و غلامش ربوا
علامه در مختلف و ابن ادریس بمضمون این حدیث قائل شده‌اند و نزدیک باین است قول ابن
براج و اما ربوا میان اهل ذمه و مسلمانان **علامه** در مختلف مشهور نموده که شیخ مفید و سید در
[illegible] ابن بابویه گفته‌اند که ثابت نیست ربوا بعضی ربوا از ایشان میتوان گرفت و شیخ
طوسی فرموده است که ثابت است بعضی میتوان گرفت و این مختار ابن ادریس است
و ابن براج

و ابن براج و علامه کلام ابن حمزه است و اقرب اختیار شیخ است **دلیل ما** آنست که
دلیلهائی که بر حرمت ربوا وارد شده است عام است شامل ذمی و غیر ذمی است **و دلیل** آنها
و اهل ذمه ملتزم محفوظ باشند پس جایز نیست گرفتن مال ایشان بعقدی که فاسد است قول مسلمانان
و دلیل سید مرتضی اجماع علمای امامیه و حدیثی که در من لا یحضره مرویست از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که نیست میان مسلم و ذمی ربوا و نه میان زن و شوهر ربوا و علامه جواب فرموده است
بآنکه اجماع ممنوع است با مخالفت این جماعت که مذکور شدند و حدیث مذکور مجهول است بر تقدیر
که از شرایط ذمه بیرون باشد که جمع بین الادله **مؤلف گوید** که تخصیص دادن حرمت ربوا
از شرایط ذمه بیرون باشد [illegible] مخصص است و وجود آنکه هرگاه بشرایط ذمه عمل نکنند ذمی
در حکم حربی است پس چگونه از ذمی حربی مراد میتواند بود و [illegible] در کلام معصوم و اما قول علامه
که اداء ربوا بایشان حرام است مسلم است لیکن مخصوص باین است که [illegible] مذکور شد از من لا یحضره چنانکه
حربی و غیره مخصوص شده است **و اما اینکه** مال ذمی یا محفوظ باشد پس جایز نیست
که گرفتن مال ایشان بعقد فاسد فاسد است [illegible] هرگاه عقد در نزد مسلمانان فاسد باشد
و نزد ایشان صحیح دانند [illegible] حلال [illegible] ایشان [illegible] و شراب و خوک
فروختن مسلمانان [illegible] بر مسلمان [illegible] و خوک
قیمت مذکور حلال است [illegible] شراب [illegible] فاسد است [illegible] اگر عقد ربوا در میان ایشان

جایز نباشد متوجه است عدم جواز اخذ ربوا از ایشان و بنا بر تقدیر تحقق نزاع در حرمت ربوا از
ایشان است و اما دادن ربوا بایشان جایز نیست و اما منقول تحریم ربوا میان والد و ولد
الحمد علامه رحمه در مختلف میفرماید مذهب علماء است غیر ابن جنید که قائل بتفصیل شده است
که گفته است نیست ربوا میان والد و ولد هرگاه والد زیاده بگیرد وشیخ در نهایه علت فرموده
بانکه مال فرزند در حکم مال پدر است و همین سخن جاریست در آنکه ربوا نیست میان مولی و مملوک
فصل چهارم حیله سوداگران متوجه ادله و ترجیح بعض بر بعض مبنی اند شد و حقیر احسن
که داد و ستد میشود ممکن نیست پس چون خلاص شدن از وقوع در ربوا که از بری الذمة شوند و از
عقوبات در دنیا و آخرت محفوظ باشند ناچار است ایشانرا از اطلاع بر کلیات مواضع ربوا و
جزئیات مسائل او که از کلیات مستنبط میشود و علم بحقیقت و فساد هر یک موافق مشهور میان علما
بهره مند اند چند مسئله از جزئیات مسائل ربوا علی سبیل الانموذج در این کتاب ذکر
میکنیم که از کلمات مستنبط شده تا شاید بعد از اطلاع بر اینها معرفة کامله ایشانرا حاصل و تا بیاید
و توفیق حق عزت شانه در سایر مواضع ربوا نیز محفوظ شوند **مطلب اول** هرگاه ده من گندم جو را
معاوضه کنند به ده من جو یا آرد گندم یا قاووت یا بر عکس معاوضه شود برابر یکدیگر باشند نقدا
خواسته و اگر احدهما نقد و دیگری نسیه باشد در ربوا حکمی است و حرام است و اگر در وزن احدهما
زیادتر داشته باشد محض ربوا است و اما اگر گندم یا جو یا آرد را قرض بدهد که بعد از یکماه دیگر یا سال

الحمد داده است بگیرد و شرط زیادتی نکند خوبست و ثواب بسیار دارد و اگر شرط زیادتی کنند
در اینجا و در بیع که گذشت حرام است و ربوا است **و بعضی میگویند** که اصل مال نیز حرام میشود
و فرق نیست در اصل تحریم میان آنکه زیادتر از قرار ده یازده یا ده دوازده یا کمتر یا بیشتر باشد
و اگر گندم بگیرد که سر حاصل اضافه و آخر چیزی اضافه نموده مشغول الذمة اضافه کلاه بود و هر چند
قرض داده باشد آن مسلمان را و دور نیست که هرگاه مضطر باشد بقرض مزبور و صاحب گندم بدون شرط
زاید قرض ندهد جایز باشد قرض دادن و بشرط کردن زاید که اذن در تصرف گندم مزبور بعد از
زاید لازم نمیشود و بعضی گفته اند اگر بعد از آن زاید را بدهد ترجیح باید خوبست و بر او نیز حلال است که مال زاید را
بشرطی که مطالبه نکرده باشد و اقرار بعدم استحقاق خود داشته باشد **و اما ذمی** و معاهد
که حلال میدانند ربوا را و همچنین مسلمانی که نشنیده باشد که ربوا حرام است هرگاه قرض دهند
بمسلمان و شرط زیاده کنند بر مسلمان جایز نیست که مال مزبور را مادام که مضطر نشده باشد
بجهت آنکه اذن نیست مسلم در تصرف بعضی از آن مال مگر بشرط مذکور و شرط مذکور ممتنع است شرعا
و مال ذمی و معاهد محفوظ است شرعا پس تصرف در آن مشروع نیست بدون اذن بخلاف آنکه هرگاه
شرط کننده زیاده مسلم عارف باشد که چون خود مال خود را بتصرف مقترض داده پس تصرف او
مشروع خواهد بود و شرط زیاده در حکم عدم است چنانکه گذشت که این شرط را فروختن تو بفلان مبلغ
بشرط آنکه فلان شراب بمن دهی که بیع مذکور صحیح است بنا بر اقوی و شرط مذکور در حکم عدم است

و نیز باید دانست که در قرض مدت لازم نمی‌شود شرعاً بلکه اگر مدت نیز شرط شود باطل است و اگر ذکر مدت نشود مقرض و صاحب
مال پیش از مدت مطالبه نماید بتواند آری اگر مدت قرض در ضمن عقد لازمی مثل بیع شرط کنند صحیح است و لازم می‌شود و اگر صد من گندم قرض
کند و شرط نماید که همین گندم لیکن متعفن در وقت ادا اضافه بدهد نیز جایز است و حاصل آنکه خوبست و ربا نیست والحاصل
اگر صد من جو قرض بدهد که بعد از شش ماه دیگر صد من گندم بگیرد با آنکه تفاوت بسیار در صورت ندارد بجهت آنکه این
قرض نیست بلکه بیع ربوی جنس بجنس است نسیه و مذکور شد که جایز نیست و حرام است و اما اگر بدون شرط مرکب ادا
نماید و بگیرد بر رضای یکدیگر خوبست مطلب دوم آنچه مذکور شد در معاوضه گندم بگندم و آرد و نخود
آن بعینه جاریست در معاوضه برنج با برنج با شلتوک مذکور شرعاً همه اصناف برنج نوع واحد است با اینکه هر چند
در قیمت مختلف باشند پس هرگاه معاوضه برنج چنبا با برنج باید برابر باشند و زیادتی احدهما
بر دیگری ربا باشد خواه زیادتی عینیه و خواه حکمیه … باشد که در اول ربای عینی
و دویم ربای حکمی لازم می‌آید و اگر صد من قرض بدهد که بعد از مدتی مثل او بگیرد صحیح است و لیکن مدت
لازم نمی‌شود و اگر شرط کنند که بعد از مدتی در عوض برنج … … تا آخر آنچه در
مبحث گندم مذکور شد و جایز نیست معاوضه کردن برنج خشک با جلاو مطلق خواه مساوی و خواه
بتفاوت بجهت آنکه قدر برنج جلاو بجهت امتزاج اجزا … … و دیگ
شرعاً معتبر نیست و نیز متمشی نمی‌شود که معاوضه برنج با جلاو جایز باشد مطلقاً بجهت آنکه جلاو مکیل و موزون
نیست چنانچه جایز است معاوضه کردن ریسمان که موزون است با کرباس که مزروع است …

مذکور

مذکور شد که جایز است معاوضه چیزی که ربوی نباشد با ربوی خواه بنقد و خواه بنسیه بزیادتی و کمی
خواهند و کلام در این نوع هم باطل است و اظهر و احوط آنست که برنج با جلاو معاوضه نکنند مطلقاً بجهت آنکه ذات
این عوض یک جز است مثل معاوضه گوشت گوسفند با گوسفند که جایز نیست و اگر معاوضه برنج
با طعامی که مرکب از برنج و گوشت و نمک و روغن … باشد واقع شده باشد شرط است که در برنج
زیادتی … باشد بر برنج طعام که تا آن زیادتی در مقابل ما سوای برنج از گوشت و غیره واقع شود
و ضرور نیست که برنج طعام مکیل یا وزن اعتبار نمایند بلکه هرگاه بحسب مشاهده العیان حاصل شود که برنج طعام کمتر
است از برنج خشک تا آنکه گوشت و روغن و نمک در مقابل زیادتی برنج خشک شده باشد کافی است
و بر همین قیاس است در حبوبات مثل ماش و عدس و نخود و باقلا و لوبیا و امثال اینها هر یک نوع
جدا اند و فرقی نیست میان ماش مقشر و غیر مقشر و نه میان نخود بوداده و غیر بوداده و آرد نخود
و همچنین باقلا و لوبیا پس اگر هر یک از افراد نوع خود معاوضه شود شرط است که برابر معاوضه کنند و شرط است
که نقد سودا کنند تا ربای عینی و ربای حکمی لازم نیاید مگر آنکه قرض بدهد صد من ماش را که بعد از مدتی
صد من ماش بگیرد و زیادتی مدتی در نقد طرفین ندارد و لیکن لازم نمی‌شود مدت چنانچه گذشت و شرط نیست
عینی احد متجانسین نیز لازم نمی‌شود و جایز نیست که باقلای تر را با باقلای خشک بلکه اگر معاوضه کنند خواه
مساوی و خواه بتفاوت بجهت آنکه هرگاه خشک شود کم می‌آید و اگر معاوضه کنند باقلا را با غیر باقلا خواه
خواه خشک باشند و خواه تر خواه برابر و خواه بتفاوت و اما اگر مختلف باشند در حقیقت چون گندم و برنج زیاد

احد جمایز نکرد جایز است پس اگر دو من گندم بدهد و یک من برنج با سه من عدس و چهار من باقلا و نیم من
ماش و نخود الی غیر ذلک بگیرد نقداً و همچنین عکس و اما نسیه بنا بر علما اختلاف است و ظاهراً مکروه باشد
و اما اگر صد من ماش بقرض بدهد که صد من نخود یا صد من عدس و مانند آن بگیرد در صورت و در جمیع خرما برای او
حادث است که حقیقت هر چند در قیمت تفاوت فاحش داشته باشد و همچنین انگور و شکر و عسل هر یک
نوع علیحده و هر چند اصناف مختلف داشته باشند پس جایز است که یک من خرما و دو من انگور و نیم من
شکر و سه چهاریک عسل بگیرد و همچنین عکس هر یک از اجناس مختلف پس اگر بگیر خرما بسیار اینها یک خرما
جمله نقداً معاوضه کنند خوبست و اگر نسیه باشد جایز نیست و اگر قرض بدهند خوبست بشرط رد
مثل مطلقاً اما اگر شرط کنند خرمای بهتر را ربوا و حکم است و احوط ترک است اما اگر شرط نکنند و بهتر را
ولیکن در هنگام ادا کردن بهتر رد کند خوبست و همچنین اگر از بد بدهد مثلاً دو من در عوض یکمن بدهد بهتر را [?]
و ربوا نیست بجهة آنکه شرط زیادتی نشده است و جایز نیست معاوضه کردن خرمای خشک با خرمای رطب برابر
و نه با تفاوت بجهة آنکه معلوم نیست غالباً که هر گاه خشک شود چه مقدار کسر میکند و این منصوص است حتی که
و همچنین اگر معلوم باشد مقدار کسر چنانچه تجربه شده باشد که هر ده من رطب چهار من کسر داشته باشد
فرضاً همان جایز نیست که شش من خرمای خشک را بده من رطب بگیرد بجهة اطلاق و عموم نص شارع بر منع معامله
مزبوره و اگر ده من خرما با ده من دوشاب خرما معاوضه کنند محل اشکال است و احوط ترک است بجهة آنکه حقیقة
خرما ساقط است و همچنین معاوضه مویز با دوشاب او بجهة سقوط حقیقة و در دو مویز و لیکن اگر یکمن دوشاب

خرما با دو من دوشاب مویز و بعکس آن نیز نقداً معاوضه کنند ظاهراً خوبست بجهة آنکه اینها دو جنسند
واحد اما نسیه باشد خلاف نیست و اگر مساوی معاوضه شوند نیز خوبست و اگر یکمن دوشاب خرما را
قرض کنند که در عوض دوشاب انگور بدهد بجهة صورت ندارد و همچنین یکمن دوشاب خرما را در بین جواز لیکن
ولیکن اگر دوشاب خرما را قرض کند بعد از آن در وقت اداء دوشاب انگور ادا کند و او نیز راضی شود که
بگیرد خوبست و نظیر این است سرکه خرما با سرکه انگور و همچنین شکر سفید با شکر سرخ یا بد و ریشه
و زبانه حد منها بر دیگری ربوا است و همچنین عسل سفید با عسل سرخ و همچنین صحیح نیست معاوضه کردن انگور یا مویز
یا دوشاب انگور با سرکه و امثال آن خواه مساوی و خواه بتفاوت و اگر یکمن دوشاب انگور
با یکمن حلوای دوشابی که در او آرد یا روغن یا گردو باشد معاوضه کنند خوبست و اگر با نیم من حلوای
مزبور معاوضه کنند نیز خوبست و اگر عکس این باشد چنانچه نیم من دوشاب با یکمن حلوای مزبور معاوضه کنند
بشرط آنکه دوشاب حلوا کمتر از نیم من باشد و اگر بقدر نیم من دوشاب یا زیاده باشد ربوا است و حرام است
و همچنین اگر یکمن آرد با یکمن یا نیم من حلوای مزبور سودا کنند خوبست و اگر عکس باشد نیز خوبست
بشرط آنکه آرد حلوا کمتر از نیم من باشد و اگر مساوی [?] باشد یا زیاده باشد ربوا بود و حرام است
و بر همین قیاس روغن و سایر اجناس و اگر در وقت معاوضه نیم من دوشاب و نیم من آرد و نیم من
روغن مثلاً با یکمن حلوای معلوم نباشد که در حلوا چه مقدار آرد و چه مقدار دوشاب و روغن است
معاوضه جایز و صحیح نخواهد بود و بر همین قیاس است معاوضه هر یک از برنج و گوشت و روغن با طعام

[illegible]

و چلاو قلیه و اشباه او پس اگر عوض طعام زیادتی داشته باشد بر هم‌جنس خویش که در طعام است خوب است
بجهت آنکه آن زیادتی بازای غیر مجانس واقع میشود و احوط آنست که این معاوضه نشود بجهت رطوبت آب که در
آنها است چنانکه معاوضه رطب بخرما خشک جایز نیست و اگر زیادتی نداشته باشد و مساوی باشد
نیز ربو است بجهت آنکه مجانس با مجانس برابر و مساوی نبود و آنچه موجود است در طعام از اجزاء مجانس
جایز است و زیاد بر ربو و بیان هر چند مخالف نشد ربو است و علامه علیه الرحمة
در قواعد میفرماید که میوه درخت خرما همه یک جنسند هر چند مختلف باشد اصناف او چنانکه
زبول و لب ... نیکو و اعلا باشد و همچنین میوه درخت انگور و جمیع اصناف متعدد یکجنس است
و اصل هر چیزی و فرع او یکجنس است مثل گندم و آرد و نان و همچنین دوشاب و خرما مراد آنکه دوشاب
با خرما و سرکه او یکجنس است و همچنین انگور و دوشاب انگور و سرکه او یکجنس است و کنجد و روغن کنجد
یکجنس است و همچنین هر چه از روغن کنجد عمل میآید مثل روغن بنفشه و همچنین است شیر و کره و کشک
و روغن یکجنس است پس اگر اینها از گوسفند است هیچیک بر دیگری بزیاده معاوضه نتوان کرد و همچنین
اگر از گاو است هیچیک بر دیگری زیاده معاوضه نتوان کرد و لیکن ... یکجنس است و همچنین گاو و گاومیش
یک جنس است و همچنین شتر عراب و عربی یکجنس است و اما لحم وحشی و اهلی فی بینها دو جنس است پس بز کوهی
و بز اهلی دو جنس است پس روغن شیر یکی از آنها با شیر دیگر معاوضه بتوان نمود و همچنین دو من از یکی را
بیک من از دیگر معاوضه تفاضل نمود و دو من گوشت بز کوهی را بیک من گوشت بز اهلی معاوضه توان نمود و همچنین

مابها

مابها که میتوان خواه یکجنس است و خوب و بد درست و شکسته هر جنسی یکی است و طلا و نقره سکه
و سکه زده یکیست مؤلف گوید که بنابر آنکه سابقاً مذکور شد هرگاه در سرکه خرما
رطوبت زیاد بر خرما نبوده باشد معاوضه نمیکند اگر نتوان کرد چون خرما و رطب که معاوضه نمیتوان شد
و همچنین معلوم در سرکه انگور با انگور و سرکه مویز با مویز و اما سرکه انگور با مویز یا سرکه مویز
با انگور تحریم خالی نبود و اما معاوضه کردن سرکه خرما با سرکه انگور نقداً جایز است خواه برابر خواه بتفاوت
و همچنین سرکه خرما با انگور و مویز و سرکه مویز و کوان نقداً جایز است خواه برابر خواه بتفاوت
و جایز است معاوضه کردن شیر گاو و ماست و روغن گاو با شیر و ماست و روغن گوسفند نقداً خواه
برابر و خواه بتفاوت بجهت آنکه اینها دو جنسند و لیکن جایز نیست معاوضه کردن شیر گوسفند با ماست
گوسفند نه بتفاوت و نه برابر بجهت آنکه شیر کوشیدن کم میشود و بعد از آن ماست میشود و همچنین جایز است
معاوضه کردن پنیر گوسفند با ماست و روغن و شیر گاو نقداً خواه برابر خواه بتفاوت
بجهت آنکه اینها دو جنسند و اما معاوضه کردن شیر و ماست گوسفند با روغن گوسفند پس اگر برابر
بود ... نقداً جایز باشد بجهت آنکه شیر و ماست مرکب اند از آب و روغن و پنیر چنانکه اطباء
در کتب خود گفته‌اند پس اگر برابر بود ... شیر و ماست با روغن خوب است بجهت آنکه اصل اینها یک
جنس است و تفاضل در متجانسین جایز نیست و دیگر آنکه هر چیز که روغن دارد بر روغن غیر
که در شیر و ماست هست در برابر پنیر شیر و ماست واقع میشود و اما آبی که در شیر و ماست هست عجب

دارد که اگر قیمتی ندارد دو احتمال دارد که این معاوضه جایز نباشد و همچنین معاوضه پنیر
با روغن نیز برابر نقدا خوبست الحاصل آنچه مذکور شد ظاهرا جایز نیست معاوضه دو نوع با یک نوع مطلقا
و اینکه بعضی از آنها از یکجنس موجب السلکه با برابر البته باید که معاوضه نتوان شد چنانکه رطب و خرما
یک جنس است و گوشت و گوسفند یکجنس است که هرگاه با دیگری معاوضه نمیتوان شد مطلقا چنانکه
گذشت آری معاوضه رطب با رطب و تمر با تمر برابر میتوان شد و همچنین جایز نیست معاوضه شیر
و ماست با پنیر مطلقا بجهة آنکه هرگاه رطوبه زایده خشک شود کم میشود و همچنین معاوضه پنیر با پنیر خشک
که در خشکی مساوی باشند بجهة آنکه مذکور شد لیکن معاوضه شیر گوسفند با شیر گوسفند برابر خوبست
و وزن ندارد هرچند یکی از شیرها چرب تر باشد و دیگری کمتر چرب باشد باب سیم
در قرض است و در این باب چند خبر که مناسب متعلم و محتاج الیه خاص و عام است مذکور میشود
حدیث اول صدوق بسند صحیح از حلبی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق ع
که پرسیدم از او که مردی قرض میگیرد چند درهمی از او و چون ادا میکند میدهد درهمی که در وزن
بیشتر است و میداند که اینها زیاده است از آنچه خود قرض کرده بود و بدل خوش زیاده میدهد حضرت
فرمود باکی نیست هرگاه شرط نکرده باشد و اگر ببخشد هر دو با او خوبست و بهمین مضمون حدیث
صحیح از عبد الرحمن ابن الحجاج روایت شده و از آن حدیث مستفاد میشود که زر شاه عباسی اول که
میگویند ده دانگی است و در این باب شاه که میگویند نه دانگ و نیم است هرگاه داد و ستد شود

[illegible]

در بیان قرض و ثواب آن و مکروهات

درمیان

درمیان مردمان پس اگر زر ده دانگی با دو عوض نه دانگ و نیم بدهد و یا این که در عوض ده دانگی بگیرد
هیچیک شرط نکرده باشند خوبست و اگر شرط کرده باشند و زیاد بگیرد ربا است و حرام است
و اگر زر ده دانگی گرفته باشد و نه دانگ و نیم در عوض ببرد تتمه نیم دانگ را صاحب طلبست و اگر برضای خود
ببخشند پس اگر بعینه عباسی ده دانگی قرض کرده باشد و بیست عباسی نه دانگ و نیم در عوض گرفته باشد
یک عباسی ده دانگی صاحب طلبست و اینکه ده دانگی و نه دانگ و نیم برابر داد و ستد شود در بازار
فایده نمیکند و میتواند یک عباسی که تفاوت دارد مطالبه کند و اگر ابراء ذمه کنند خوبست
و اگر زری که قرض گرفته باشد از هر نوع مخلوط بگیرد یک لجه باشد و در عوض نیز آنچه گرفته باشد مخلوط
بگیرد اگر باشد و یکدیگر را ابراء ذمه کنند با بعضی که هر کدام زیاده داده باشند یا صاحب طلب وقف شند
ابراء ذمه کنند یکدیگر را و اگر ندانند و هر دو یکدیگر را حلال کنند خوبست و بر همین قیاس است زر
که در وزن تفاوت داشته باشد و اینکه قیمت اینها تفاوت ندارد اعتبار ندارد چنانکه هرگاه یکمن آرد در
یکمن یکعباسی بوده باشد قرض کند و در وقتیکه یکمن صد دینار باشد دو من بگیرد ربوا است و قیمت فایده نکند
و اگر بر من شرط دو من بعوض یکمن را بدهد و او بگیرد خوبست و اگر در صورت مذکوره یکمن آرد صد دینار
در عوض یکمن آرد عباسی بستاند بدهد عوض زیادتی نمیتواند کرد و همچنین اگر یکمن آرد قرض بدهد در وقتیکه یکمن
صد دینار بوده باشد و در وقت ادا یکمن دویست دینار داد و ستد شود میتواند که نیم ادا نماید مگر آنکه با یکمن تمام
بریء الذمه نباشد مگر آنکه صاحب طلب برضاء خود جبر کند حدیث دوم بسند موثق

اسحق ابن عمار میگوید که عرض کردم بخدمت حضرت امام موسی کاظم ع که مردیست که میباشد او را در نزد
مردی مالی بقرض پس مدت مدیدی میماند در نزد آن مرد که از آن مال بصاحب طلب منفعتی عاید نمیشود
پس آنکه قرض دار است گاه گاهی چیزی میرساند بآن صاحب طلب پس چون نمیخواهد که آن مال را از او بگیرد که
منفعتی از آن مال بصاحب طلب برسد آیا حلال است آنچه باو میرسد حضرت فرمودند بلی اینست اگر
شرط نکرده باشند مخفی نماند که شرط آنست که طرفین بآن تلفظ نمایند در متن عقد قرض مثلا و مقرض بگوید که
احدهما بگوید بسوای اصل طلب این مبلغ بدهم و دیگری بگوید که قبول کردم اما اگر در متن عقد تلفظ ننمایند
بچیزی لکن در نزد هر دو معین و معهود باشد که هر یک از آن دویست دینار هر ماه بصاحب طلب باید
بدهد البته باشد که قرض دار میدهد و صاحب طلب میگیرد و یکی از آنها قرض کند و هیچیک تلفظ بدویست
دینار ننمایند و بعد از قرض دادن زر ماه بماه دویست دینار میداده آیا بگیرد دویست دینار را یا نه و اگر
بگیرد آیا ربوا خواهد بود یا نه **جواب** لکن شک نیست که صاحب طلب مطالبه دویست دینار نمیتواند کرد
ولیکن بدون مطالبه اگر قرض دار در صورت مقروضی دویست دینار بفرستد مقتضی حدیث مذکور آنست که
گرفتن جایز باشد چنانکه گذشت شرط نشده است ولیکن اولی و احوط آنست که نگیرد مگر بعد از آنکه اعلام
کند باو که سوای اصل طلب من از تو چیزی طلب ندارم اگر برضا و دل خوش میدهی میگیرم و الا
فلا اما هرگاه داند که قرض دار جاهل بمسئله است و نمیداند که دویست دینار دادنی نیست آنچه میگیرد
ربوا است و اگر جاهل نباشد و در حضور همه بگوید که آنچه میدهم تبرع است دیگر نمیتواند که آنچه

داده

داده شد باو بازاء اصل طلب حساب کند و اگر بگوید این را نمیتواند دعوی کند که آنچه داده ام ماه بماه وجه طلب داده ام
و نکند بلکه آن نمیتواند که بگوید لیکن اگر مطلع بر قصد او نیست سوای خدا تعالی پس اگر در واقع قصد تبرع کرده باشد
و اخذ از اصل حساب کند نزد خدا تعالی ماخوذ خواهد بود و آنچه از اصل وضع کند مشغول الذمه خواهد بود
اما اگر نوشته کرده باشد که این مبلغ را به لزوم شرعی دارد یا که مجبور بوده باشد بر دادن مبلغ مزبور که در صورت
باصل طلب میتواند حساب کند **تنبیه** بدانکه در صورت سابقه در وقت دادن قرض با نفع
کنند که شرط نفع نمیکنم که ربوا است و شارع منع نموده است اما ولیکن اگر چیزی بما میدهی میگیریم و الا فلا و بعد
از آن و بعد از آن صاحب طلب را ماه بماه اگر مطالبه چیزی سوای اصل طلب جایز نیست و در صورت داد و گرفتن
مطالبه متعرض مبلغ نشده حلال است گرفتن او پس اگر وعده دین منعقد بر سیاق باشد مبلغ مزبور تبرع است
و او را نمیرسد که بعد از رسیدن وعده ادعا نماید که آن مبلغ را از اصل طلب داده ام مگر آنکه قسم یاد کند بر عدم
قصد تبرع و اگر مبلغ مزبور را بعد از رسیدن وعده داده باشد احتمال دارد که قصد تبرع کرده باشد و احتمال
دارد که قصد اصل کرده باشد بر صاحب طلب تصدیق او لازم نیست و همچنین تصدیق او بعد از آنکه مبلغ داده باشد
بدفعات که مجموع آن در اصل طلب نگذارد باشد و بگوید که بقصد اصل طلب داده ام و الا مرا نمیرسد صاحب
طلب که بگوید آنچه بمن داده بقصد تبرع داده پس طلب من باقی است قسم بر او نمیتواند داد بر آنکه
آنچه داده به نیت اصل طلب داده اما در وقت دادن مبلغ هرگاه گفته باشد که تبرع است بعد از آن دعوی خلاف
آن نمیتواند کرد و لیکن اگر بعد ذلک منکر شود لکن این سخن را نگوید و نگفته که تبرع است هرگاه متعین شده

این کسی نیز حرام است و هر دو
گناه کار اند چنانچه صادق است

نداشته باشد قسم و منیوا نداد پس اگر این قسم خورد آنچه داده از اصل حساب میکنند و اگر نکول از قسم
کرد از ربح حساب میکنند و او سابر رسد که بگوید بصاحب طلب که من قسم نمیخورم و لیکن تو قسم بخور که از
من نشنیدی که گفته باشم که ربح است و اصل طلب تو از من تمام گیر پس اگر قسم خورد تمام طلب را میبرد
و اگر نکول کرد بعض از ابتداء از قسم و قسم را گفته باید آنچه گرفته است از اصل طلب وضع کند و لیکن
اگر مطالبه اصل کند و او از ترس مطالبه چیزی بدهد تا او مطالبه اصل نکند جایز است که دین بوجه حدیث
مزاوره این در صورتی است که مدیون مذکور قادر بر اداء دین مذکور بوده باشد و لیکن اگر معسر و پریشان
باشد و قدرت بر اداء دین مذکور نداشته باشد مطالبه اصل طلب بر غیر او نمی تواند چنانکه حق عز
شانه میفرماید وَمَنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا
خَيْرٌ لَكُمْ ظاهر آیه اینست هرگاه باشد صاحب عسرة و مشقت و پریشان پس او را مهلت باید داد و
ثواب دادن قرض خیلی هرگاه قصد قربت کند و مطالبه نفع ننموده باشد و همچنین اگر بعد از مطالبه نکند
چیزی باو برساند تا او راضی شود بمهلت دادن و اگر بعد از مطالبه صاحب مال دویست دینار
را چیزی باو برساند بر صاحب مال حرام است و از ثواب دادن قرض محروم است و بر مقترض دادن گناه نیست
هرگاه مضطر و مجبور باشد اما اگر شرط از جانب مقترض بوده باشد چنانکه صاحب مال گوید بدیگران بقرض هشتصد دادم
بتو پس مقترض گوید قبول قرض کردم و در راه دویست دینار بتو میدهم هر دو گناهکار میشوند و لیکن دویست دینار
بر او لازم نیست پس اگر بدون مطالبه صاحب مال هرگاه دویست دینار بدهد خوب است هرگاه داد که بر او چیزی لازم نیست

شرعاً و اگر مطالبه نماید بقول التماس و چیزی بدهد حلال است و اگر بطریق الزام مطالبه کند او مکرمت
بدهد حرام و در روایت آمده که حضرت پیغمبر با حلال بن ابی ال مردم مسلمانی که بر قضا خاطر او **حدیث**
سیُم سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع روایت که آمد مردی بخدمت رسول خدا و از
او چیزی خواست حضرت رسول ص فرمود که کیست که در نزد او سلف باشد بعض از مسلمانان که در آنجا
حاضر بودند گفت من دارم حضرت فرمود که بده باین مرد سائل چهار وسق خرما که تخمینا صد و بیست
یک من بهم بسنگ شاه بوده باشد پس آمد بموجب فرموده حضرت داد تمتعد خرما را بعد از آن آمد
بخدمت رسول ص و مطالبه طلب خود را کرد حضرت فرمود که بهم برسد میدهیم بعد از آنکه مکرر دیر
آمد و گفت بسیار کرده بعض مماطله کردی یا رسول الله پس حضرت خندیدند و فرمودند کیست که در نزد او سلف باشد
پس برخواست مردی و گفت من دارم حضرت پرسید که چه مقدار داری گفت هر چه خواهی پس حضرت
فرمود بده باو هشت وسق که تقریبا دویست چهل و سه من خرما باشد پس گفت آنمرد که من همین چهار
وسق طلب داشتم حضرت فرمود چهار وسق دیگر نیز داده شده باشد پس از این حدیث شریف چند چیز ظاهر شود
اوّل آنکه میتوان قرض کرد و بعد چیزی زیاد داد و این اسراف نیست و میتوان گفت که نسبت بجناب
حضرت اسراف نبود و لازم نیاید که مردی شخص که قرض کند صد و بیست خرما که بازده هزار دینار تقریبا
قیمت او میشود و کلیه رسانید و وفا در اداء آن نباشد اسراف نباشد خصوصا هرگاه دیگری
باو قرض بدهد و خود و عیال خود در تعب باشد محتاج شود بسؤال **دوّم** آنکه نسبت که ناشی

برسول خدا واجب است در واجب و مستحب است در مستحب بشرط قدرت و استطاعت و اما نسبت
بحال شخص مذکور نه واجب است و نه مستحب بلکه اسراف و حرام است سیوم نقل کرده اند از مبسوط
که شیخ زکره [?] دعوای اجماع کرده است بر آنکه حرام است فروختن چیزی که مکیل یا موزون باشد پیش از آنکه قبض بکند
و از اینجا معلوم میشود جواز قرض کردن مکیل و موزون و ادا کردن آن هر چند قبض متفرق
در میانه باشد چهارم که مسئله مشهور از این حدیث که زیاده بر قرض مقرض میتواند داد بلکه صاحب
مال بدون نیز زیاده میتواند گرفت هرگاه طلب ننماید حدیث چهارم بسند صحیح یونس ابن عبد الرحمن
نوشت بحضرت امام رضا علیه السلام که مرا بر مردی ده هزار درهم بود و سلطان شکسته است این درهم را و آورده است درهم
بهتر از نهاد این اندر هم او چیزی کمتر است پس کدام درهم را من از مرد صاحب طلبم آن درهم سلطان
شکسته است یا آن درهم دیگر که جاریست حضرت فرمود درهمهاء اول را که او بتو داده است صدوق
علیه الرحمه میفرماید که شیخ ابو الحسن روایت کرده است حدیثی را که او درهمهائی که در میان مردم رواست
لهذا میان علما در این مسئله اختلاف است اکثر بحدیث اول عمل کرده اند و آخوند ملا محمد باقر مجلسی طاب ثراه
این دو حدیث را جمع کرده است بآنکه موافق وزن درهم اول را از درهمی که در میان مردم رواست بحساب طلب
مطابق برابر مؤلف گوید که این حدیث و کلام آخوند ره متعلق بنقره قیمت اعتبار دارد اگر زر اول
صد مثقال یکتومان بعد است و اکنون شکسته است و همان وزن نقره مسکوک تازه دو تومان امروز در
میان مردم داده میشود بر مقرض لازم است که از زر حال بوزن صد مثقال برابر هر چند امروز

دو تومان

دو تومان قیمت داشته باشد و همین وزن سابق یکتومان کرده باشد این در صورتیست که زر
قدیم امروز مطلقا داده نشود و اگر صد مثقال که سابقا یکتومان بود امروز که شکسته است
بنصف یکتومان داده میشود و زر جدید صد مثقال یکتومان داده میشود بر مقرض لازم است
که همان صد مثقال زر قدیم را هر چند در قیمت کمتر باشد و همچنین سایر اجناس مثلا صد من برنج
در وقتی که یکمن سیصد دینار بوده باشد قرض کند و چون برنج ارزان شود یکمن بصد دینار رسد
بر مقرض لازم است که صد من برنج را رد کند و همچنین اگر در وقت قرض یکمن صد و بیست دینار بوده باشد
و در وقت ادا یکمن سیصد دینار باید که صد من برنج را بدهد و چیزی کم نخواهد کرد حدیث پنجم
صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است بسند صحیح که محمد ابن ابی عمیر که مردی
بزاز بود و مال او بر طرف شد و ده هزار درهم که [?] مال کسی مشهور از شخصی طلب داشت و آن شخص
خانه که در آن سکنی مینمود فروخت به ده هزار درهم و برداشت و آورد در خانه محمد ابن ابی عمیر و چون بدر
آمد پرسید که این چیست گفت این مالیست که از من طلب داری آورده ام گفت میراث بتو رسیده است
گفت نه گفت کسی بتو بخشیده است گفت نه و گفت قیمت ملکی یا باغیست که فروخته گفت
گفت پس چه چیزاست گفت فروختم خانه که سکنی مینمودم تا که قرض خود را ادا کنم محمد ابن ابی عمیر گفت حدیث کرد
که خبر داد مرا ذریح محاربی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود بیرون کرده نمیشود مرد بیرون از مسقط راس خود یعنی
از آن خانه که در آن زائیده است از برای سبب دین بردار اینها را که در کار ندارم درهم را و قسم بخدا

که محتاج بمنزل اوست مسکن او ولیکن داخل مال مشتری شده است زیرا که بعد از آن متعدد و مشعر است
در شیخ محمد بن الحسن روایت میکند که اگر آن خانه را بیع باشد که بعد از آن که صاحب او بعض از
پس از آنکه صاحب خانه ساکن شود در بعض آن بقدر احتیاج و قضاء دین خود بکند باقی را باره کسی
دیگر که خریدار باشد از خانه که در قیمت کم باشد و خود شده خانه خود را بخرد و بقیمت او
از ساکن شود و باقی را بخواهد قرض کند **مؤلف گوید** که ظاهر آنچه از حدیث مستفاد میشود در ترجیح
مستوی است که ظاهر که صاحب طلب صبر کند قرض دار را بر فروختن خانه اش ولیکن اگر بخواهد خانه خود را باختیار
خود بفروشد خواه باشد و بیاورد و بیع او و قرض او منع نیست بسبب حضور صاحب طلب نه بسبب آنکه بیع کرده باشد و
زیاده بر مشتری و بیع لازم شده باشد فسخ بیع نمیتوان کرد در این حدیث که گذشته است از ابن ابی عمیر
و در آن که ابن ابی عمیر قبل از آن بسبب مطالبه او نشده باشد در خود خانه آنکه
حدیث ششم از محمد بن فضیل مرویست که گفت بحضرت امام رضا عرض کردم که مردی از شیعیان را
طلب دارد پس دیگر بعد از آن بمرد و نزد آنکس و میگوید برادر من آنچه طلب دارد که
بنجاه را از حضرت فرمود میدهد بقیمت آنچه از آن است صاحب طلب و بری الذمه
میشود آنقدر را از جمیع آنچه باقی بود و شیخ زده بمرد زیرا که ظاهر آنکس حکم کرده است
حمل کرده است بر آنکه این بایع باطل است پس ما بین آنکه مشتری بایع داده است بدون
بمشتری میدهد آنچه باقیست بعد از بیع ادای خواهد بود **مؤلف گوید** که اگر صاحب طلب

آنسخن او کمیل که بعد در بر کرده بطلب خود از مدیون و قدر بی از این مبلغ باندازه حق الجعاله مقرر
نماید که بگیرد و باقی را بصاحب طلب برساند صورت شرعی دارد و اگر بسا در طلب قرض داده باشد
بصاحب طلب و او را حواله نموده باشد بخواهد طلب خود را بستاند از وی

باب چهارم

در صرف و او عبارت از فروختن طلا و نقره است بطلا و نقره و شرط است در او
زیاده بر سایر بیعها تقابض یعنی در مجلس با یکدیگر بایع و مشتری از هم جدا نشوند تا آنکه داد و ستد ثمن
و مثمن کنند پس اگر یکی از اینها نکرده باشد تا آنکه از یکدیگر جدا شوند بیع باطل است **حدیث**
اول صدوق بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق که نقره
بنقره و طلا بطلا مثل بمثل یعنی برابر یکدیگر باید باشد نیست در آن زیادتی و نه مهلت آنکه زیاد میدهد
و آنکه زیاد میگیرد در آتش جهنم است مؤلف گوید نیست بغیر آنکه در این مقام جائز نیست پس جائز نیست
مطلق و معاوضه طلا و نقره بغیر جنس و اگر چه نقد باشد جائز نیست اشرفی طلا بدهد که صاحب
شاهی نقره بگیرد خواه بطریق فروختن و خریدن یا بطریق صلح یا بخشش بعوض باشد جائز نیست
بگوید این اشرفی را بتو بخشیدم که تو صد و ده شاهی بمن ببخشی و او را حکم شود باطل است و اگر اشرفی
قیراط و کسر باشد جائز نیست و اگر معاوضه کنند طلا را بنقره یا نقره را بطلا تقابض در مجلس شرط است
خواه برابر و خواه متفاوت باشد آنکه اول چیست و سئوال کرده بعضی باین که بود و شد طلا و نقره هر گاه که حق
و اگر طلا بطلا و نقره بنقره بفروشد لازم است که آنچه مذکور شد برابر باشد در وزن شرط است که بسبب شرعی

در بیان صرف و احکام آن

[illegible]

زبون که بیک مثقال شرعی باشد با طلاء دیگر که مثقال نیم باشد معاوضه شود و اگر زیاده بود باشد
احد هما بر دیگری آن ربوا است و حرام خواهد بود و همچنین نقره با نقره و صنعتی که در احدهما بکار رفته باشد
مثل اجرة زرگر در حق انگشتری که بزرگر کرده و بعد از ساختن برگ نده و آتش و زغال که صرف شده
در ساختن آن نیز در شرع عادت و حیثیت اعتبار ندارد و همچنین باید از مجلس عقد متعاوضین از هم جدا نشوند
تا داد و ستد عوضین بکنند پس اگر پیش از آنکه عوض بگیرد برخیزد و بروند معامله باطل خواهد
بود و تحریم ربا است خواه عینی بوده باشد و خواه حکمی چنانکه علامه در کتاب نهایه تصریح و شیخ زین الدین
در شرح لمعه و غیرهما تصریح کرده اند پس اگر یک مثقال نقره بدهد که در عوض یک مثقال نقره ساخته
مثل انگشتری بگیرد در همان مجلس صحیح است و اگر احدهما در وزن بر دیگری در وزن تفاوت
داشته باشد ربوای عینی است و اگر شرط کند که در عوض نقره خالص صباح یک مثقال نقره انگشتر
بسازد و بدهد ربوای حکمی است و حرام است پس اگر این عوضین را قبض در مجلس نکرده
باشند بیع باطل است و اگر قبض کرده باشد و باز بایع داده باشد که انگشتری بسازد
بیع صحیح است و ساختن انگشتری بر او لازم نیست و اگر انگشتری ساخت و داد بموجب
شرط مزبور پس اگر عالم است بانکه این ربواست هر دو در گناه شریک بودند مگر آنکه مجبور بوده باشد
که گناه مخصوص آن است که جبر کرده است و مستحق اجرة المثل ساختن انگشتری خواهد بود و اگر بقصد تبرع
انگشتری سازد گناه از هر دو ساقط باشد اگر آنکه میگیرد اقرار داد عالی نباشد که او تبرع کرده

وحق

[illegible]

وحق مستحق آن نیست والا اگر بگیرد فعل حرام کرده و مشغول الذمه باجرة المثل خواهد بود
و اگر هیچکدام عالم نیستند بانکه این ربوا حرام است و آنکه انگشتر مزبور ساخت و داد و او نیز گرفت
گناهی ندارد اما بعد از آنکه هر دو دانستند حکم را زرگر مستحق اجرة المثل انگشتر نباشد
لیکن احوط آنست که ابراء ذمه کند و آنکه هم زر سفید بنقره مقابله میخرد یا نقره میخرد
پس اگر عوضان با یکدیگر در وزن برابر باشند و در همان مجلس داد و ستد خوبست و اگر زر را
بگیرد و بگوید برو و برگرد تا بهم آنچه مبیع این را و بدهیم بیع باطل است و اگر در وزن یکی
بر دیگری زیاده باشد آنکه زیاده میدهد و آنکه زیاده میگیرد هر دو در آتش جهنم خواهند بود و همچنین قیاس کن
زر سرخ که اشرفی است طلائی فات بخرد یا نخ طلا بخرد چنانچه مذکور شد اما اگر زر سفید
نخ طلا بخرد برابری در وزن ضرور نیست لیکن تقابض در مجلس شرط است مسئله
شیخ ره در نهایه فرموده که باکی نیست که بفروشد درهمی بدرهمی و شرط کند با او ساختن انگشتر
یا غیر او از چیزها و علامه ره در مختلف میفرماید که وجه در نزد من بطلان این بیع است بجهت آنکه بیع مثل
بمثل است با زیادتی و قول ابن ادریس که زیادتی عینیه در اینمقام نیست و مستفاد است
بجهت آنکه ربوای مطلق حرام است خواه ربوای عینیه و خواه حکمیه دلیل شیخ رضه حدیث ابی
الصباح کنانی است که میگوید پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ع از مردی که میگوید بزرگر که
بساز برای من این انگشتر را تا بدل کنم از برای تو بگیر درهم بدون [illegible] حضرت فرمود باکی

[illegible]

جواب علامه میفرمایند رحمه الله که در این حدیث هیچ دلالت نیست بر آنکه قرض جایز است
بشرط عمل انگشتر بلکه عمل انگشتر مشروط است بتبدیل دو درهم زیون بتازه **مؤلف گوید**
که کلام علامه در اینمقام بسیار متین و قویست بجهة آنکه مضمون کلام آنحضرت سائل اینستکه
اگر تو این انگشتر از برای من بسازی من تبدیل این دو درهم بآن دو درهم میکنم و هیچ ربوائی لازم
نمیاید نه عینی و نه حکمی پس اگر او انگشتر بسازد بتحقیق بر او لازم نمیشود که یکدرهم تازه
بدهد و یکدرهم زیون بگیرد و الا اخلاف کند اگر اول بار بگوید که سه وعده میکنم با تو
یکدرهم تازه بیکدرهم زیون بشرطیکه انگشتر از برای من بسازی این ربواست
و حرام است و فرق میان این و آن معلوم است و حاصل کلام آنستکه شرط زیادتی در احد عوضین
مثلین ربواست نه آنکه عمل مشروط باشد بمعاوضه مثلین پس بنا بر این که علامه رحمه الله میفرماید که
اگر شخص انگشتر را سازد و آن تبدیل دو درهم تازه بدو درهم زیون نکند جبرش نمیتوان کرد بر تبدیل
و لیکن زرگر مستحق اجرة المثل ساختن انگشتر باشد و اما اگر اولا تبدیل درهم بدرهم بکند
و زرگر انگشتر نسازد صاحب درهم مستحق جبر نشود و زرگر را نیز جبر نمیتواند کرد بر ساختن انگشتر
لیکن اختیار فسخ بیع مزبور داشته باشد و همچنین اگر کسی بگوید که این کتاب را از برای من بنویس
تا [illegible] بتو قرض دهم و او بنویسد کتاب مزبور را بر او لازم نمیشود قرض دادن و لیکن جبرش
نمیتوان کرد بر قرض دادن و لیکن پس اگر قرض ندهد کاتب مستحق اجرة المثل نوشتن کتاب مزبور

خواهد بود

خواهد بود و اگر قرض مزبور را بدهد و او کتاب ننویسد جبرش نمیتوان کرد بر نوشتن و همچنین
نمیتوان اجرة المثل از او گرفت آری میتواند مطالبه نمود بر تقدیر آنکه [illegible] از کتاب
نوشته باشد یا نه بجهة آنکه قرض دادن واجب نیست بر او و مدت صبر کردن تا مدت
مگر در صورت اعسار یا اشتراط اجل در شرط مقدم چنانچه گفته باشد که این کتاب را
بنویس تا [illegible] بتو قرض بوعده یکسال پس اگر اولا کتاب را نوشت و او قرض را داد
قبل از انقضاء مدت مطالبه میتواند نمود بجهة آنکه مدت لازم شده است در شرط
و لیکن هرگاه اولا [illegible] القرض را داد و مطالبه نکرد تا آنکه یکسال گذشت و او کتاب را نوشت
مستحق اجرة المثل نوشتن کتاب خواهد بود و اگر قبل از اتمام نوشتن کتاب مطالبه میتواند جایز است
هرچند یکسال تمام نشده باشد و همچنین مادام که انگشتر نساخته باشد تبدیل درهم بدرهم
بر او لازم نیست و اختیار ترک خواهد داشت و اما اگر بگوید که [illegible] قرض میدهم تو
این کتاب را از برای من بنویسی ربواست و حرام است و همچنین اگر بگوید که دو هزار بمن ببخش تا من [illegible]
بتو قرض دهم بوعده یکسال دیگر و او بر ظاهر [illegible] و مدت وعده بر او لازم نمیشود
که اگر [illegible] بدهد بقرض بوعده یکسال بشرط آنکه دو هزار دینار باو بخشد دو هزار مزبور ربوا
و حرام است و مدت مزبوره لازم نمیشود **و شیخ** زین الدین در شرح لمعه حدیث مذکور را توجیه
۵ دیگر کرده است و میگوید که حدیث مزبور متضمن ابدال درهم تازه است بدرهم غلة یعنی مغشوش در ساختن انگشتر

با آنکس است که صاحب مغشوش بوده است پس این عمل اکثر تا برای غش است پس بنا بر این بیع او نیست
و حکم مزبور صحیح است **مترجم گوید** که اگر درهم غلّه عبارة از درهم مغشوش است یعنی مخلوط
بمس و سرب و نحو آن باشد یعنی بسیار خوب نیست و اگر درهم غلّه عبارت از درهمی باشد که نقره
زبون داشته باشد هر چند تمام نقره باشد و درهم طازج عبارت از درهمی است که نقره خوب داشته
باشد یعنی بی فایده است و صورتی دارد بجهة آنکه مکرر مذکور شد که خوبی و زبونی جنس موجب [illegible] نیست
زیادتی منتهی نیست بلکه مشهور مطلقا و از حدیث بعد ظاهر میشود معنی ثانی پس آنچه علامه فرموده است صحیح است

حدیث دویم در من لا یحضره الفقیه بسند صحیح از حسن ابن الحجاج منقولست پرسیدم از آنحضرت از صرف و گفتم
که رفیقان ما باشند که تعجیل میکنند در رفتن پس قادر نمیشویم بر زر دمشقیه و بصریه و در نیشابور
همین زر دمشقیه و بصریه میرود و کمتر کسیست رفیقان گفتم قوت از آنکه همراهی میکنند [illegible]
نیشابور هرگاه شتاب کرد از [illegible] پس باشد که قادر نیستند بر زر دمشقیه و بصریه پس میفروشیم
متاع خود را بزر زبون و میفروشند هزار و نیم درهم زر زبون را بهزار درهم زر دمشقیه پس
فرمودند حضرت که چیزی نیست در این سود پس چرا نمیگذارند در این زرها طلا را بجهة زیادتی زر زبون
پس گفتم با آنحضرت که بخرم هزار درهم نقره و یک دینار طلا را بدو هزار درهم نقره فرمودند که باکی نیست [illegible]
پدر من علیه السلام جرأة بیشتر داشت بر اهل مدینه از ما و همیشه میکرد این را و میگفتند اهل مدینه که این
گریختن است و اگر نبود در میان یک دینار نمیدادند بدو هزار درهم و اگر بود نمیدادند هزار درهم بمثل هزار

باو هزار

باو هزار درهم و اگر نبود در هزار درهم نمیدادند باو هزار دینار و هر درم [illegible] میفرمود که چون
چیزی است که گریختن از حرام بسوی حلال **بدانکه** تفصیل کلام در اینمقام آنست که چون در این زمان
در ولایت ایران مدار مردم روزگار بر زر نقره و طلا و فلوس است و تقابض در مجلس که در صرف
شرط شده است همان در معاوضه طلا و نقره است و در فلوس مس معتبر نیست پس مناسب است
که چند مسئله که محتاج الیه اکثر مردم است در اینمقام مذکور شود پس اگر شخصی یک محمدی را
که ده روز دیگر بستاند فلوس بگیرد صحیح است و همچنین عکس بجهة آنکه اول در حکم بیع سلف
و ثانی در حکم نسیه است و این هر دو صحیح است اجماعاً چنانکه مستفاد میشود از کلام علامه رحمه در بحث
ربوا در مختلف و همچنین اگر در عوض محمدی نقره زیاده بر آنچه معمول میان مردم است شرط کنند بجهة
آنکه جنسین مختلفند و زیاده و کم منوط برضای طرفین است و لیکن باید دانست که این معامله
بعنوان قرض نشود بجهة آنکه در مفهوم قرض اداء مثل آن جنس معتبر است پس باید که بصیغه بیع سلف یا نسیه
باشد پس اگر بیکتومان زر نقره دوازده هزار دینار مثلا از فلوس را مثلا که بعد از یکماه
دیگر بگیرد دوازده هزار و همچنین اگر مبلغ یکتومان فلوس را بفروشد بنسیه که بعد از یکماه
دیگر یکتومان و دویست دینار نقره بگیرد مبلغ مذکور را اما اگر عوضین متحد باشند داد و ستد
بقرض تواند شد پس اگر قرض باشد شرط زیاده عینیه ربوا است خواه در فلوس و خواه در
نقدین و لیکن اگر در وقت اداء باد عرض مدت چیزی سوای اصل بر او بدون مطالبه

حلال است و زیاده حکمیه نیز چون قدرت لازم نشود و اگر بیع باشد زیادتی احد متجانسین
بر دیگری مطلقا نیز ربوا است و مدار بر آنکه نقد باشد پس اگر حیل دینار فلوس نقد دهند بحیل دینار
فلوس که نقد از یکی ده دیگر بگیرد در ربوا حکمی است و جایز نیست و همچنین اگر نقره دهند یکمثقال
نقره سکه دار نقره با یکهزار دینار یکبار که یکماه دیگر بگیرد در ربوا حکمی است و حرام است و بیع
نیز باطل است و اما آنچه درین زمان متعارف است که پنجهزار و پنجهزار فلوس میگیرند با یکمثقال
نقره میگیرند با یکمثقال فلوس میگیرند خوب است و زیاده نمیتوان گرفت چه آنکه ظاهر حال مقتضی
آنستکه پنجهزار فلوس بثمن وقت منظور داشته است که پنجهزار نقره باشد و اگر معاوضه کنند یکمثقال
نقره سکه دار نقره جدید القرب با یکهزار دینار طلا سکه دار طلا با یکهزار دینار طلا یکهزار و بالعکس دینار
نقره بالعکس آن سه امر شرط است **اول** آنکه عوضین نقد باشند نه آنکه احدهما نسیه
باشد یا هر دو نسیه باشد **دوم** آنکه در وزن برابر باشند اگر هر دو نقره یا هر دو طلا باشند
اما اگر یکی نقره و یکی طلا باشد برابر بودن بوزن شرط نیست و زیاده و کم میتواند شد
سیم آنکه در همان مجلس داد و ستد بشود پس اگر یکی از عوضین داد و ستد شود در مجلس
و دیگری داد و ستد نشود در آن مجلس فایده باطل است و قول حضرت که در اینجا ثبت میشود آنکه
که غیر نیست در معاوضه هزار و پنجاه درهم دشقیه که آنستکه رایج شده است احد عوضین متجانسین
بر دیگری و سکه دشقیه و غیر دشقیه و خوبی نقره و ردی نقره در شرع معتبر نیست و صلاحیت زیادتی احدهما

[illegible]

بر دیگر

بر دیگری ندارد و اما اگر مراد از زر غله مغشوش باشد چنانچه مس و قلع داخل داشته باشد بجهة
آنستکه معلوم نیست که نقره خالص در زر غله چه مقدار است هم اگر معلوم شود که نقره هزار درم
دشقیه زیادتی داشته باشد بر نقره هزار و پنجاه درهم غله خوب نیست که آن زیادتی در برابر مس و قلع
خواهد بود و اگر معلوم باشد که نقره دشقیه برابر نقره غله است زیادتی مس و قلع ربوا است و حرام است
و اگر نقره دشقیه کمتر باشد بطریق اولی ربوا است و حرام است و چون مقدار نقره غله
مجهول بود حضرت شیخ نحو انبعا را و فرمودند که چرا نمیگذارند در این زر دشقیه طلا هر چند
یکمثقال باشد یا کمتر تا آنکه طلا در برابر زیادتی نقره یا مس یا قلع که در غله هست واقع شود و
بدانکه ضم کردن خصوص طلا لازم نیست بلکه اگر ضم کنند در دراهم دشقیه یا یکعدد فلوس
یا یکمن گندم و نحو آنها خوب است **مسئله** علامه در مختلف بعد از کلام شیخ طوسی میفرماید که در آن سکه
قول شیخ که فرمودند آنکه جایز نیست فروختن درهم که غالب آن نقره باشد هرگاه دراو
قدری مس یا قلع یا طلا یا غیر اینها باشد بمثل دینار که محل بحث نیست از جهة آنکه جایز است فروختن نقره
مغشوشه بنقره در صورتیکه در ثمن زیادتی باشد که در برابر غش واقع شود هر چند مقدار نقره
مغشوشه را ندانیم و هرگاه مقدار مجموع را ندانیم ربوائی در اینصورت نیست چه آنکه نقره که در زر
خالص است و غشی که در مغشوش است در برابر نقره نمی‌افتند که در زر خالص هست و اما کاسه یا آینه
که ساخته باشند از طلا و نقره با هم جایز است که بفروشند کاسه مزبور را بنقره تنها مگر

بدانکه در نقره ثمن زیادتر هست بر آن نقره که در کاسه است تا آن زیادتی در برابر طلا افتد و
میتوان فروختن کاسهٔ مزبوره را بطلای تنها بشرط آنکه بدانیم که در طلا ثمن زیادتر هست بر آن طلا که در کاسه است
تا آن زیادتی برابر نقره افتد و جایز است که بفروشیم بطلا و نقره با هم خواه ممکن باشد خالص کردن
طلا و نقره و خواه ممکن نباشد و خواه مقدار هر یک را بدانیم یا نه بعد از آنکه مقدار مجموع را بدانیم خواه
بیشتر باشد یکی از اینها یا برابر دیگری باشد و آنچه شرط است زیادتی در ثمن بر آنچه در کاسه است و ترجمه
از همان جنس تا در مقابل جنس دیگر واقع شود و ربا نشود در اینجا بجهة آنکه جنس مختلف است تمام شد کلام علامه
مراد آنکه شرط است در طلائی که در قیمت کاسه واقع میشود زیادتی بوده باشد بر طلائی که در اصل کاسه است
تا آنکه زیادتی بازاء نقره کاسه بوده باشد و همچنین اگر قیمت نقره بوده باشد شرط است که زیاده بر نقره
بوده باشد که در کاسه است بجهة آنکه آن زیادتی بازاء طلای کاسه بوده باشد و ضرور نیست
که قدر زیادتی معلوم باشد و لیکن علم بزیادتی و نقد بودن عوضین با تقابض در مجلس ضرور است
حدیث سیم شیخ ره در استبصار روایت کرده است از مفضل ابن عمر الجعفی که گفت بودم
در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع پس آوردند در خدمت آنحضرت چند درهمی پس انداخت
حضرت یکی را از آنها از دست و فرمود چه چیز است گفتم ستوق پس فرمود چه چیز است ستوق گفتم
طبق نقره و طبق مس پس فرمود که بشکن این را که حلال نیست فروختن این و نه خرج کردن این
بعد از آن چند حدیث از آنحضرت روایت کرده است که پرسیدم از او از درهمهائی که مغشوش است

فرمود

فرمود با کی نیست در خرج کردن و بعد از آن شیخ ره فرموده که وجه در جمع میان این حدیثها
این است که این دراهم هرگاه که باشد معروف در میان مردمان داد و ستد میکنند و دانند که
مغشوش است پس باکی نیست خرج کردن آنها چنانچه جاری است بآن عادت شهرها و هرگاه مجهول باشد غش او
جایز نیست خرج کردن او مگر بعد از آنکه بیان کنند و اظهار کنند حال این دراهم را و علامه و ابن ادریس
و غیر ایشان متابعت شیخ کرده اند در این مسئله مترجم گوید که این در صورتیست که مالک داند که این
دراهم مغشوش است اما اگر دراهم را گرفته است از دیگران و نمیداند که خالص است یا مغشوش جایز است
خرج کردن او بنا بر آنکه اصل آنست که مغشوش نباشد و لیکن اگر بپرسند از آن که خوب است یا بد
یا خالص است یا مغشوش یا برابر است باید بگوید نمیدانم و نگوید خوب است و اگر داند مغشوش
است و اگر داند مغشوش است اما در میان مردم داد و ستد میشود جایز است خرج کردن و اگر بپرسد
که این درهم چون است یا بگوید مغشوش است و لیکن رایج است و نگوید خوب است یا خالص است
حدیث چهارم علامه در مختلف روایت کرده است از اسحق ابن عمار و حکم نصف آن کرده است
که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع که میباشد از مردی در نزد من دراهم پس بمن میرسد و میگوید که چون است
قیمت درهم سفید خوب و میگویم که چنین است و چنین است پس میگوید که از مال من در نزد
تو هزار درهم سفید خوب هست پس میگویم آری پس میگوید بگردان آنرا بسوی من باین قیمت و نگاه دار
در نزد خود حضرت فرمود هرگاه در شکر دهی قیمت او را در آن روز باکی نیست گفتم بوزن در بها خوردم

اورا و بقبض او دهد هم جایز و همین کلام را تصریح است که با یکدیگر بیع حوالت فرموده که دراهم
که در نزد من است و دنانیر او در نزد تو است گفتم آری فرمود باکی نیست و همچنین حدیث
صحیح عبید ابن زراره گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که مرا باشد در نزد او
دراهم پس میگویم قیمت آن را از دنانیر و باشد پیش تو فرمود باکی نیست مؤلف گوید که
از این حدیث ظاهر میشود که در صورت مزبوره تقابض در مجلس شرط نیست هر چند بیع صرف
نقدین شده باشد بجهت آنکه عوضین در نزد یک کس است ولیکن هر دو محتمل اند در اینکه
عوضین در نزد مدیون موجود باشد یا آنکه مجرد تحویل جنس فی الذمه بجنس دیگر شده باشد
شیخ طوسی گفته جایز نیست از فروختن بایع متاعی را که داشته باشد بمبلغ و دراهم وقت تحویل دادن بتسلیم
مشتری باید و علامه در مختلف استدلال کرده است بر این مطلب حدیث صحیح عبدالله ابن سنان و صحیح عبدالرحمن
ابن الحجاج و حدیث زید شحام و اما ابن ادریس بر خلاف این است بجهت آنکه رسول خدا صلعم منع فرموده است
از فروختن چیزی که نباشد در نزد ایشان فروشنده او و جواب گفته است علامه که این حدیث
محمول بر کراهت است و همچنین محتمل است این حدیث در اینکه جایز باشد که بار دیگر همان
اشرفی که در ذمه او ثابت شده باشد بفروشد بدراهم زیاده بر دراهمی که بار اول در ذمه
او بوده دادم که اشرفی را قرض نکرده باشد و ظاهر آنست که جایز نیست بجهت آنکه بیع ما لم یقبض
برا جایز نیست و متضمن ربا است ولیکن اگر بار دیگر گوید که تحویل کن گندم و بار گوید

تحویل

تحویل کن گندم را بر برنج و همچنین ظاهر آنست که جایز باشد و مستقر میشود در ذمه او جنس آخر هم حتی پس
بشرط آنکه تعیین کند جنس که معاوضه شده باشد که بیع تولیه نه مرابحه **فواید الاولی** ظاهر میشود
که هرگاه زید صد دینار دائن باشد و گوید بحساب یکمن گندم چون است در جواب گوید بر طلب صد دینار
گوید تحویل کن آن را الحال گندم در نزد تو باشد خوب است **الثانیه** اگر یکمن گندم را در بار
و صاحب طلب گوید تحویل کن آنرا بر دو من عدس یا نیم من برنج یا نخود یا ماش و او قبول کند خوب است
و تقابض شرط نیست و آیا شرط است که این اجناس در نزد او موجود باشد یا همین که مشغول الذمه
باینها باشد کافیست پس ذمه او از گندم بری میشود و مشغول الذمه بعدس میشود و کذا آن هر چند
از اینها در نزد او موجود نباشد محل اشکال است و احادیث که دلالت میکند بر جواز بیع آن
در نزد بایع نیست از متاعها و بعد از آن مجرد تسلیم مشتری میکند مؤید عدم اشتراط است خلاصه هر
و علامه است و ابن ادریس مانع است **الثالثه** هرگاه زید مشغول الذمه بصد دینار نقره باشد و با
مالک تحویل کند بیکمن گندم پس اگر تحویل بنابر نیابت گندم را بصد دینار نقره صحیح است بجهت که بیع برأس المال است
که بیع تولیه میشود و در تولیه قبض شرط نیست و اما اگر تحویل بنابر نیابت بدویست دینار نقره روا است و جایز
اما اگر یکمن گندم را بقبض در آورد و بعد از آن بفروشد بدویست دینار خوب است و روا نیست بدلیل
اسحق ابن عمار که میاید در بیع نقدین **الرابعه** از اینجا ظاهر میشود ضعف قول علامه که قایل شده است
بآنکه فروختن مکیل و موزون خصوصا گندم و جو قبل از آنکه بقبض خود در آورد مکروه است و بیع صحیح است بجهت

آنکه بیع مال قبل از قبض داخل در روایت نه در عموم بیع که علامه فهمیده است لهذا احادیث بسیار
بر منع آن وارد شده است و توضیح آن اینست که هرگاه شخصی خواهد یک من نان بخرد برود و دو قران بگیرد
و گوید نیم قران خرجی جبری بیش از قبض جایز است اول یکی نان باد میدهد و صد من گندم میخرد و در ذمه
و بازمیفروشد آن گندم را به دو تومان باد جو که گندم مزبور را بتصرف و ضمان خود در بیاورد ربا و رده است
و لهذا اگر بفروشد گندم مزبور را پیش از قبض برأس المال منعی نیست بجهة آنکه در اینصورت ربا نیست که موجب
ربوا باشد و بعد اگر بفروشد بغیر جنس ثمن چنانکه گندم را بعدس بفروشد هرچند مشتمل بر نفع باشد
ممنوع نباشد بشرط آنکه عدس مزبور را قبض کند ولیکن چون در احادیث منع مطلق است احوط ترک است
و اگر صد من گندم مزبور را قبض کند از بایع باز بفروشد باو یا بهر کس بهر قیمتی که خواهد روا است و جایز
مسئله بسند صحیح در مختلف اسحق ابن عمار میگوید که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع که مردی میاورد
نقره را که بفروشد و میخواهد که در عوض آن نقره دیگر را که من دارم و یقین دارم که دنیا میخواهد
همین میخواهد نقره من را و میخرد تا آنکه بگیرد نقره من را پس میخرم از آن دراهم را بنابر وکالت که گردانیده
تا تمام است پس قرض میکنم و قرض میکند دنانیر را از همسایه ام و میدهم باو تا تمام شود نقره بعدل وزن
انها را پس حضرت فرمود آیا آنچه میگیرد تمام طلب او نیست گفتم آری طلب او تمام است فرمود باکی
نیست با نخر بیت علامه در مختلف استدلال کرده است بر مذهب شیخ که هرگاه شخصی بفروشد دراهم
بدنانیر جایز نیست که بگیرد عوض آنچه دنانیر از دراهم دیگر یا غیر آنکه قبض کرده باشد دنانیر را بعد از آن بخرد بآن

دراهم

دراهم را اگر خواهد **مسئله** علامه در مختلف روایت کرده است از ابو بصیر که سؤال
کردم از حضرت از شمشیری که نقره در آن باشد فروخته میتوانند شد بدراهم فرمود که هرگاه نقد باشد
نقره شمشیر کمتر از نقره دراهم که نقد است باکی نیست از این حدیث شریف مستفاد میشود که اگر
قدر نقره که در شمشیر هست معلوم نباشد همین که علم حاصل باشد برابر نقره که در شمشیر است بر نقره که
در شمشیر است خوب نیست تا آنکه زیادتی نقره بازاء اصل شمشیر باشد و اگر برابر باشد یا کمتر باشد
ربوا است و حرام است **مسئله** شیخ در مبسوط فرموده است که هرگاه با شخصی صد درهم در سنگ صحیح باشد و
خواهد بخرد باین دراهم دراهم شکسته که در وزن زیاده باشد پس بخرد باین صد درهم صحیح قدری طلا را
بعد از آن بخرد باین طلا دراهم شکسته که زیاده بوده باشد خوب نیست بشرط آنکه بقبض بگیرد و آورد
طلا و نقره را فروشنده و خریدار از هم جدا شوند بیدان خواه یکمرتبه بعد باشد یا چندین مرتبه باشد
و جدا شدن بیدن شرط است **علامه** میفرماید که باید خود تقابض جدا شدن بیدن شرط
در صحت بیع نیست آری جدا شدن شرط است در لزوم بیع هرگاه اسقاط خیار کرده باشند در
اصل عقد یا بعد از آن مجموع نماز که میتواند که صد درهم صحاح را بفروشد بنقد بمثقال فلوس پس
و بقبض خود درآورد فلوس مزبور را و بنابر مذهب شیخ باید که بایع و مشتری از هم جدا شوند و بعد از آن
بخرد بآن فلوس دراهم نقره که زاید بوده باشد و در اینصورت ظاهرا تقابض در مجلس شرط نیست
و لیکن اگر متفرق با بدان نشوند بیع لازم نشود چنانچه مذکور شد و همچنین اگر خواهد که صد درهم صحاح را

به بیع در جمیع ملک باطل است بیع در معیوب و اختیار دارد مشتری میان فسخ بیع در جمیع و میان اقرار بودن
به بیع بعضی که با عیب است بقدری که موافق آن شده است از قیمت و آن پس ساقط میشود و آنچه
بقدر آن بوده باشد از ثمن که داده پس میگیرد و همچنین نقره که بعوض طلا گرفته پس میدهد و آنچه بقدر آن بعض باشد
از طلا ثمن پس میگیرد و در اینصورت آیا فروشنده که متاع او عیبناک بعض است اختیار دارد
در آنکه فسخ بیع نماید یا نه در اینجا محل تأمل است مخفی نماند که هرگاه بایع دانسته مس را بجای نقره داده
باشد و مشتری دانسته مسامحه نموده و راضی شده باشد بشرطی هرگاه نفعی نداشته باشد و حکم بیع معاطاة دارد
باشد اینها در صورتیست که عوضین معینین بوده باشند و اگر عوضین هردو یا احدهما غیر معین و در ذمه
بوده باشد عیب بیع مذکور باطل نیست و بر او لازم است که بدل و عوض صحیح بدهد و اگر عوضین مختلف
باشند چنانکه یکی درهم و دیگری دینار باشد ارش هم که تفاوت میان قیمت صحیح و معیب است میتواند گرفت

در بیان مسائل [illegible]

باب نهم در بیان

احادیث و مسائل که متعلق بجواز انتفاع است و ربوا لازم نمی‌آید بلکه
و در اینجا دو فصل است **فصل اول** در ذکر احادیث **حدیث اول** علامه در مختلف روایت کرده است
بسند مرسل از عبد صالح که حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام است که مردی نوشت بخدمت آنحضرت
که من معامله میکنم با قومی و میفروشم بایشان آرد را و نفع میبرم از ایشان در قفیزی دو درهم تا مدت معلوم
و ایشان التماس کردند از من که بعوض نصف مقدار آردی که میدادم دراهم بدهم پس آیا حیله هست که داخل
در حرام نشوم پس نوشت حضرت علیه السلام که دراهم را بایشان قرض بده و زیاد بر ایشان در قیمت بنصف قفیز

بفروشند یکی عدس مثلا و بعد از آن عدس را قبض کنند و بگردانند آن آنچه میخواهد از دراهم و احوط آنست که از یکدیگر جدا
نشوند **مسئله** شیخ در مبسوط فرموده که هرگاه مبلغی در دست داشته باشد و به او بفروشد مبلغ دیگر و وکیل
کند شخصی را در گرفتن آنچه در دست دیگریست پس اگر موکل ایشان پیش از جدا شدن وکیل بگیرد و وکیل نگرفته باشد این بیع
بیع صرف باطل است بجهة آنکه تقابض در صرف نشده است و وکیل قرار دادن تقابض نیست و اما اگر وکیل
قبض کند مبلغ را از آن شخص و بعد از آن موکل برود صحیح است و اگر بیع جاری شده از یکدیگر قبض نکرده باشند جایز
نیست که جدا شوند و بروند پیش از آنکه فسخ عقد بکنند بجهة آنکه ربوا خواهد بود پس باید که فسخ عقد بکنند و بعد از آن از هم جدا شوند
علامه میفرماید و حرام بودن جدا شدن پیش از فسخ کردن بیع محل تأمل است بجهت آنکه ممکن است از هم جدا شوند
فسخ بیع خواهد شد آری اگر رفیق دیگر راضی نباشد و مطالبه نماید حق خود را جایز نیست جدا شدن و فسخ کردن لله
مؤلف گوید که فسخ کردن هریک بیع را جایز است بجهة آنکه هردو خیار مجلس دارند پس هرکدام
که خواهند اول فسخ بیع میکنند و بعد از آن جدا میشوند هرچند دیگری راضی نباشد **مسئله** علامه میفرماید
در مختلف که هرگاه دراهمی را بفروشند بدراهم یا بنقره و همچنین دنانیر را بفروشند بدنانیر یا بدراهم و ظاهر
شود عیب در بعضی از دراهم که نقره است نبوده باشد مشتری اختیار دارد ما بین آنکه رد جمیع کند یا راضی شود بآن
عیب و میتواند که ارش یعنی تفاوت میانه قیمت صحیح و معیب بگیرد هرگاه عوضین از یک جنس نباشد
و نمیتواند که همان درهم را بدل آن بگیرد مگر آنکه راضی باشد بایع به آن و اگر عیب آن که این باشد که درهم
نقره نباشد بلکه مس باشد یا دینار طلا نباشد بلکه نقره مطلقا بوده باشد نیز سیده اند که اختلاف دارند و راجع شود

بیع

آرد بعد از آنکه از آن ملک نبرد حدیث دوم محمد بن اسحق عمار روایت کرده است که گفتم بحضرت
ابوالحسن ع که مبادا مثلا مردی از من صد درهم بگیرد پس میگوید که تاخیر کن مدت طلب را و من نفع
بتو میدهم پس میفروشم باو جبه که تمام شده است بر من بهزار درهم بده هزار درهم با شرط هزار
درهم و من نیز تاخیر میکنم وعده آن مال را که طلب دارم حضرت فرمود که باکی نیست حدیث
سیم ایضا محمد بن اسحق عمار گفت که گفتم بحضرت امام رضا ع که مردی میباشد او را مالی که طلب دارد
از کسی و وعده او رسیده است و میفروشد باو مرواریدی که برابر صد درهم است در قیمت
بهزار درهم و تاخیر میکند طلبی که دارد از او تا وقتی دیگر فرمود که باکی نیست بتحقیق که امر کرده
مرا پدرم بهمین پس کردم من نیز چنین حدیث چهارم در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده
که از آنحضرت از مردی که میخواهد که مردی باو بسلف بدهد درهم بالکه طلب دارد از او درهم پیش از این
طلب میکند از مالی که رها کنم برای او که طلب دارم از او آباد نیست لیکن بدهم باو بفروشم
باو مرواریدی که در قیمت برابر صد درهم است بهزار درهم پس میگویم باو که میفروشم بتو این را
بهزار درهم باین شرط که تاخیر کنی از برای تو قیمت آن و مال خودم که طلب دارم از تو تا فلان مدت باکی
ماه فرمود باکی نیست مؤلف گوید که همین است اگر در صورت مفروضه مقرض نفروشد
آن در محبته با مروارید را که بقیمت عالی ارزش داشته باشد بصاحب طلب بقیمتی از آن بشرطی
که تاخیر کند مطالبه قرض را که از او طلب دارد حدیث پنجم صدوق رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه

روایت کرده است

[illegible]

روایت کرده است از سعید بن یسار که گفت گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع که ما اختلاط میکنیم
با جماعتی از اهل سواد و غیر ایشان و میفروشیم بایشان و نفع میگیریم از قرار ده دوازده و ده
سیزده و تاخیر میکنیم گرفتن وجه طلب را در مابین یکسال و میان ایشان تا یک سال و کم از آن
پس یک نوشته آن مرد بما برای فروختن خانه یا زمینی که دارد بقیمت آن مالی که نفع کرده ایم
در آن و طلب داریم فروختن با بمضمون که فروخته است خانه را و قیمت او گرفته است پس
وعده میکنیم باو که اگر آنچه را که طلب داشتیم از او و قیمت خانه شده است بیاورد در وقت
معینی که میان ما و او شرط شده است رد کنیم ما آن خانه را براو و اگر نیاورد آن وعده را
دراهم را برای او پس آنخانه از ما خواهد بود پس چه میفرمایید در این معامله حضرت فرمود که گمان من
این است که آنخانه مثلا از تو است هرگاه عمل کند موافق آن شرط و اگر بیاورد آن مال را در وقتی
که گفته است پس رد میکنی براو خانه اش را حدیث ششم بسند معتبر از اسحق ابن عمار روایت
کرده است که مردی پرسید از حضرت امام جعفر صادق ع و من آنجا بودم که مردی مسلمان محتاج شده
بفروختن خانه اش و آمد بنزد برادرش و گفت میفروشم بتو خانه را پس تو داشته باشی دوست
تر است نزد من از آنکه غیر تو داشته باشد اما شرط لکه شرط کنی که اگر بیاورم قیمت را بنزد
تو مالک آن دیگر رد کنی و بده این خانه را بمن پس فرمود باکی نیست و اگر بیاورد قیمت خانه را
تا یک سال خانه را با برده باو گفتم پس اگر نفعی باشد در آن خانه انتفاع و غله فرمود از برای مشتری

[illegible]

[illegible]

خواهد بود بر بیع که اگر بسوزد آنچه زر خالص بود از مال مشتری **فصل دوم** در بیان
مسائلی که متضمن خلاصی از ربوا است و آن چند صورتست **اول** شهید در لمعه میفرماید جایز است
که بفروشند پنجاه درم خرما و یک درهم را بصد درم خرما یا بفروشند پنجاه درم خرما و یک درهم را بدو درهم
بجهت آنکه پنجاه درم خرما را در برابر درهم افتاده است و همچنین یک درهم باید در برابر خرما افتاده باشد و هم
چنین جایز است که بفروشند پنجاه درم خرما و یک درهم را بدو درهم و زیاده و بصد درم خرما و بیشتر که
در این صورتها درهمها در برابر خرما مباح شد و خرماها در برابر درهمها مباح شد **دوم** یکمن
خرما را بفروشد بیک من خرما و یک من خرما را باو ببخشد چنانچه بایع بگوید فروختم یکمن خرما را که دارم بیکمن خرما
که تو داری و او گوید خریدم و یکمن دیگر را بتو بخشیدم و میتواند که بعد از بیع باو ببخشد یا پیش از بیع
باو بخشد و اما اگر بایع بگوید که فروختم یکمن خرما را بیکمن خرما بشرط آنکه تو یکمن خرما بخشش کنی و او
قبول کند جایز نیست و ربوا خواهد بود و اگر مشتری گوید که خریدم یکمن خرمای ترا بیکمن خرمای خود
بشرط آنکه یکمن دیگر بمن ببخشی خواه بایع قبول زیادتی کند و خواه نکند لیکن اگر بایع گوید که فروختم یکمن خرما
بیکمن خرما و بخشیدم بتو یکمن خرما را و او گوید که خریدم یکمن خرما و قبول بخشش کردم خوبست **سیم**
هرگاه زید مبلغی بعمرو بدهد و یکمن خرما قرض دهد و مطلقا شرط زیادتی نکند در وقت دادن خوبست هر چند در
ادا زیادتی بدهد و شرط زیادتی بعد از قرض لغو است فی الظاهر اما پیش از قرض هم لغو باشد و اگر در وقت قرض
شرط کند زیادتی را خواه عینی و خواه حکمی چنانچه بگوید که زر را که بتو داده باشم که در وقت دادن زر زیادتی بامن

بازر

بزر دهد مثل اینها باطل و ربوا است اما اگر بگوید که زیان قرض بده و یکمن خرما بفروش بیکمن و
و علاوه یکی مثل که بعضی اوقات میکرد خوبست **چهارم** اینکه قرض بده و عوضش را هر یک
بدیگری و بعد از آن ابرا ذمه یکدیگر را نماید مثلا زید بعمرو قرض بدهد و عمرو بعد از آن عمرو یکمن تا
دو هزار دینار قرض بدهد بزید و بعد از آن هر دو ابرای ذمه یکدیگر کنند **پنجم** آنچه در این
عصر مشهور و معمول است که عمرو مبلغی بعنوان زر بقرض بدهد بزید و زید بر آن ملک
بعد از آن مصالحه میکنند زید را منافع ملک مزبور را با مرتهن در مدت معینه بمبلغ ده
فلوس و عمرو قبول مصالحه میکند یا عمرو بزید صلح میکند با زید منافع مزبور را در مدت
معهوده بمبلغ ده هزار دینار قبض مثلا که در عوض مدت شش ماه بگیرد و زید مزبور قبول میکند
پس آنچه میگیرد وجه مصالحه است نه نفع قرض و اینها صحیح است هرگاه این مراتب را مقرض
و مقترض دانسته باشند که این مبلغ که زاید بر اصل طلب است وجه صلح است نه وجه اجاره که
نه انتفاع زر و زر انتفاع نمیدارد شرعا و اما عامی که این مراتب را نمیفهمد بلکه اینها نفهمیده
که بعنوان اجرت گرفته است که هر ماه دویست دینار بدهد و چون نزد کاتب میرود میگوید بعنوان قرض
از قرار ده دوازده بنویس و کاتب چنانچه مذکور شد موافق شرع مینویسد و صیغه میگوید و اغلب
اوقات نه مقرض فهمیده است و نه مقترض که چه نوشته شده الا آنکه بعنوان ده دوازده هزار دینار
معامله کرده اند که ربوا محض است و هرگاه نزد عالمی بروند که شنیده شود که عذرا بهر کنند هر چه

تلقین میکند او را و میپرسد [illegible] در جواب میگوید و تصدیق بلا تصور میکند پس باید دانست که
این معامله ربواست و این مقرض و مقترض در آتش جهنم خواهند بود مگر که توبه کنند و اما کاتب
پس اگر مسئله را درست مطلع است که این است اینها را نفهمیده اند پس او نیز در گناه ایشان
شریک است که اعانت بر گناه کرده است و حرام خدا را بصورت حلال در آورده
و سند ربوا نوشته است بلکه این شاهدها نیز شریک اند که اقرار شنیده اند و شاهد شده اند
و دانسته که حال بر این منوال است و اما هرگاه مقرض و مقترض دانند که ربوا عیب و گناه کبیر
در مکیل و موزون خواه در بیع و خواه در قرض ربوا حرام است و نخواهند که مرتکب حرام شوند
و بدانند که انتفاعی که در کاغذ نوشته شده و ماه بماه میگیرد در صورت مصالحه منافع رهن است
خوب است و اگر نه دانند باید کاتب تعلیم ایشان بکند و اگر نتوانند فهمید هیچ از صورتهای
دیگر که نوشته و میآید داد و ستد کنند و بهتر آنست که این صورت مصالحه مقدم بر قرض و رهن باشد
و اگر رهن نباشد مصالحه صحیح است و اگر بجای مصالحه در اجاره واقع شود چنانکه
ملک مزبور را در مدت یکسال مرتهن باجاره دهد بمبلغ ده دینار فلوس و او قبول اجاره
کند از او بمبلغ دو هزار دینار قرضی خوب است و اگر بجای این عقد این مصالحه و دیگری اجاره باشد
شاید بهتر باشد و مبلغی که اجرت اجاره باشد باید که از یک جنس نباشد چنانکه هر دو فلوس
یا هر دو نقره باشند بجهت آنکه احادیث بسیار روایت شده است در منع از اجاره دادن ملکی بزیاده

از مبلغی

از مبلغی که اجاره کرده است چنانکه ملکی را بهزار دینار نقره اجاره بگیرد و بدو هزار دینار نقره بدیگری
اجاره دهد پس هرگاه بهمان شخص بزیاده اجاره او بمبلغ باشد اما اگر کاری در آن ملک کرده باشد
که موجب صلاح آن ملک باشد یا آنکه بغیر جنس مبلغی باشد که اجاره کرده است چنانکه
متعارف است که اجاره ها فلوس است و دیگری بنقره و بعد از آن که نقره در ذمه او قرار گرفته
باشد هرگاه در عوض آن فلوس را بدهد و صاحب طلب راضی شود ظاهرا که خوب است
ششم آنکه اولا مبلغ دو هزار دینار را ببخشد بشرطیکه یکساله باو قرض دهد بوعده
یکسال و او قبول کند خوبست ظاهرا ربوا نیست و قرض دادن بر او لازم میشود و اگر
قرض دهنده فسخ هبه میتواند کرد و مبلغ دو هزار را باز پس میتواند گرفت و اما اگر بگوید
که بعنوان القرض [illegible] هم بشرطیکه دو هزار دینار بمن دهی ربوا است و حرام است و همچنین اگر بگوید
که مبلغ [illegible] بعنوان قرض [illegible] بشرطیکه منافع فلان ملک را با من کنی بمبلغ ده دینار فلوس و او
نیز قبول کند جایز نیست بجهت آنکه ربوای حکمی است و اما اگر بگوید که مصالحه کردم منافع فلان ملک را
با تو در مدت یکسال بمبلغ ده دینار فلوس بشرطیکه مبلغ [illegible] بعنوان قرض [illegible] بوعده یکسال
بعد از آن مبلغ را قرض دهد بوعده مزبوره و شرط بکند خوب است بدلیل حدیث الصلح
که سابق مذکور شد که شخص به زرگری میگوید که انگشتری برای من بساز [illegible] بتو
بدهم [illegible] بدرهم تازه خوب است اما اگر بگوید بدل کردم درهم [illegible] درهم تازه بشرطیکه

انگشتری برای من بسازی ربوا حکمی است و خوب نیست و اکثر علما فرق میان این دو معنی نکرده اند
و جایز دانسته اند که بفروشد یک درهم تازه خوش نقره بیک درهم زبون بشرط آنکه انگشتری بسازد
از برای او و این ربوا حکمی را تجویز کرده اند بجهة حدیثی که مذکور شد که صریح است در بیع طلا
بدان طلب ندارد هفتم آنکه بعضی مبلغ یکصد دینار قرض میدهند و دستمالی که پنجاه دینار ارزش ندارد
بیکصد دینار میفروشند و مقرض یکصد دینار میگیرد و دستمال را میخرد [illegible]
منویسد و مبهم خوب است و اگر گوید که مبلغ یکصد دینار قرض میدهم بشرط آنکه دستمال مرا بخری
ن بخری و او قبول کند و بخرد ربوا حکمی است و حرام است و اما اگر گوید که فروختم بتو این دستمال را
بیکصد دینار بشرط آنکه از من یکصد دینار قرض بگیری و او قبول کند و بخرد خوب است و لیکن باید در این صورت نهایت
مقرض داند که دستمال پنجاه دینار ارزش ندارد که بیکصد خریده است هشتم آنکه متعارف
شده است در راه مکه معظمه زادها الله شرفا که اشرفی بقرض میدهند بحاج از قرار هر یک دو هزار دینار
نقره که در اصفهان بگیرند صورت شرع ندارد بجهة آنکه اگر قرض داده اند مقتضی قرض آنست که همان
عدد اشرفی بگیرند نه زر سفید و اگر فروخته اند بدو هزار دینار بیع صرف است و تقابض در مجلس شرط
و تقابض نشده است و چون هر دو بی صورت است پس هر گاه از روی جهل شده داده باشند و ایشان
بر ذمه باشند مشغول الذمه هستند آنچه دستی خواه بود اگر فروخته اند و اگر زیاده بگیرند حرام است و باید
به صاحبش رد کنند و بنوعی بسازند که حلال بشود بحسب واقع پس اگر خواهند که این معامله صورت شرعی داشته

باشد

باشد باید دو هزار دینار را در اصفهان قرض دهد و یک اشرفی مثلا باو بدهد بعوض دو هزار نقد و دو هزار دینار را بگیرد
و تقابض در همان مجلس بکنند پس دو هزار در ذمه او باقی بماند و بهمین دستور اگر صد اشرفی را
قرض دهد باو هر یک اشرفی دو هزار دینار قرض بدهد و او را باز بقیمت اشرفی بگیرد نهم
آنکه یک درهم را بفروشد بمبلغی گندم و گندم را بگیرد و بعد از آن بفروشد گندم را بزیاده از درهم
و بعد از آنکه از یکدیگر جدا شوند دهم آنکه چون در این زمان هزار عدد فلوس بیکصد دینار [illegible]
مشهور جایز است که هزار عدد فلوس بفروشد بنسیه بیکصد دینار و دو هزار دینار نقره که بعد از یکسال
دیگر بگیرد و کسی باید بگوید که فروختم این هزار عدد فلوس را بیکصد دینار و دو هزار دینار و بگوید فروختم
بیکصد دینار را بیکصد دینار و دو هزار دینار و در اینجا مدت لازم نیست یازدهم بیکصد دینار کم از قرض
میدهد که بعد از یکسال دیگر بگیرد و بیکصد دینار نقره میخرد بیع سلف دویست عدد فلوس که بعد از یکسال دیگر
بگیرد و میتوانند بیع که در ضمن العقد شرط کنند بر مشتری که پیش از یکسال مطالبه یکصد دینار نکند
کند فصل سیم در بیان اموری چند که بر بو امتناع میشود اول فروختن مکیل و موزون
است پیش از آنکه بقبض خود در آورد و بیع مرابحه با معاوضه چنانکه بسند صحیح مرویست از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام منقول که هر گاه خریدی متاعی را که در او کیل یا وزن باشد پس مفروش او را
تا آنکه قبض کنی او را مگر آنکه تولیه بفروشی یعنی براس المال و اگر جوابی شد در آن کیل و وزن پس بفروش
او را تمام شد حدیث پس هر گاه صد من گندم را خریداری بیکصد دینار و هنوز قبض نکرده بفروشد

بیکصد من و دو هزار دینار جمعی از علما حرام میدانند و بعضی مکروه میدانند و چند حدیث معتبر نیز
وارد شده است و اگر کیل یا وزن کند و متصرف شود باز بفروشد بهر قیمتی که باشد
خوبست بجهة آنکه اگر جایز باشد فروختن قبل از قبض لازم آید که یکصد من برنج بدهد بقیمت صد من
گندم و در بها ندهد یکصد من و دو هزار دینار از او بگیرد بقیمت گندم مزبور و این ربوا نسبت
ظاهر است لهذا هرگاه بیع تولیه بوده باشد یعنی برأس المال فروخته شد هر چند قبض نکرده باشد خوبست
بجهة آنکه ربوا لازم نمی‌آید چنانکه سابقا مذکور شد و تجویز کرده‌اند که بایع وکیل کند مشتری را در قبض
و کیل و وزن کردن مبیع مزبور و بعد از آن خود مشتری بردارد **علامه** جمیع اقسام بیع بی‌قبض را مکروه میداند
و اقوی تحریم است چنانکه مذهب شیخ طوسی در بیع طعام دعوای تحریم کرده است و اما غیر از کیل و موزون
چون قماش و حیوان ربوا در آن نمیرود و جایز است بفروشد بدیگری هر چند قبض نکرده باشد **دوم**
شیخ طوسی در کتاب نهایه جایز نمیدانند که بفروشند متاعی را بنفع و نسبت دهند نفع را برأس المال
چنانکه گوید صد من برنج خریده‌ام بقرار یکمن دویست دینار و میفروشم بنفع ده دوازده بلکه میباید چنین بگوید
که صد من برنج خریده‌ام بدو تومان و میفروشم بدو تومان و چهار هزار دینار و اگر بگوید که چنین خریده‌ام بهتر است
و شیخ در کتاب مبسوط میگوید که حرام نیست بلکه مکروه است و همچنین علامه در مختلف قایل باو است و ظاهر
چند حدیث نیز همین است سبب این است که هرگاه نفع را نسبت بنقد متاع دهند شبیه به ربوا بهم میرساند
سیم جایز نیست اجاره دادن ملک بزیاده از آنچه اجاره کرده است از مالک چنانکه مذهب شیخ مفید و شیخ

طوسی

طوسی و جمعی از علماست بجهة آنکه ربوا لازم میآید و چند حدیث معتبر وارد است از آنجمله حدیث حلبی است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره مردی که اجاره میکند خانه را بعد از آن اجاره میدهد او بزیاده
از آنچه اجاره کرده است حضرت فرمود خوب نیست مگر آنکه کاری کرده باشد و مذهب علامه و جمعی از علما کراهت است
و این در صورتیست که وجه اجاره مبلغ معینی باشد از درهم و دینار و نحو ذلک **و شش صورت**
استثنا شده است از این مسئله که زیادتی اجاره مقبول داند **اول آنکه** مستاجر اول کاری
در آن کرده باشد چون کندن زمین و شخم کردن و کندن نهر و امثال آن و چون بریدن جامه و خیاط
جامه را و اندازه کردن قد او و آوردن سوزن و ریسمان و نحو آن که در صورت اولی جایز است
که باجاره بدهد بدیگری بزیاده از آنچه اجاره کرده است در صورت دوم آنکه استیجار میکند اجیر را
باجره کمتر از آنچه گرفته است **سیم** آنکه مستاجر اول بدینار و درهم اجاره کرده است
ملک را و بمزارعه داده بنصف آنچه حاصل شود از گندم و جو پس اگر قیمت گندم و جو زیاده بر وجه
اجاره شود خوبست **چهارم** آنکه هرگاه بعنوان مزارعه باشد چنانکه از صاحب ملک زمین را گرفته
باشد بقرار آنکه یکثلث حاصل از مالک و دو ثلث از عامل باشد و باز عامل بمزارعه بدهد
بدیگری بالمناصفه **پنجم** آنکه وجه اجاره مغایر جنس اجاره اولی باشد چنانکه اجاره میکند بدراهم و بعد از آن
اجاره میدهد بدنانیر **ششم** آنکه صد جریب زمین را اجاره گرفته است بصد دینار و پنجاه جریب را
بنود و پنج دینار بدیگری اجاره دهد و باقی را خود زراعت نماید بمضمون حدیث محمد بن مسلم که صحیح

روایت کرده است چهارم جایز نیست اجاره دادن قدری از ملک بیشتر از مبلغی که تمام را اجاره
کرده است و این مذهب شیخ است و اما ابن براج در مهذب جایز میداند و حدیث حسن حلبی
از حضرت امام جعفر صادق ع دلالت میکند بر آنکه آنحضرت فرمود که اگر مردی اجاره بگیرد خانه را بده
درهم و خود ساکن شود در یک حجره و باجاره بدهد حجره دیگر را بده درهم باکی نیست و لیکن اجاره ندهد
بزیاده از آنچه گرفته است مگر آنکه کاری در آنجا کرده باشد و احوط این است که هرگاه خود قدری متصرف
باقی را بگیرد اجاره دهد بدیگری پنجم جایز نیست که نجار چوب را بدیگری دهد تا بتراشد باجره
کمتر از آنچه خود گرفته است از صاحب چوب و همچنین است خیاط که شیخ صدوق در من لا
یحضره روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق ع که شخصی گفت که قبول میکنم دوختن جامه را
که بدوزم و او را میدهم به پسرها این دو شش که دو ثلث اجره را باینها میدهم حضرت فرمود که آیا
هیچ کار نمیکنی در آن جامه‌ها گفت میبرم آنها را و میخرم ریسمان و خیاطه را حضرت فرمود باکی نیست
و یک حدیث دیگر باین مضمون روایت کرده است پس مفهوم این دو حدیث دلالت میکند که هرگاه
اول کاری نکند در جامه شروع نیست که از اجره جامه چیزی کم کند و بدیگری دهد شنیده بود اجره خود
و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در این زمان معمول شده که بنا مقطع میکنند که فلان عمارت را بسازد بمبلغ فلان
مثلا و بعد از آن شاگردان خود را میفرستند و آن عمارت را میسازند باجره معلوم که کمتر از مبلغ آن است
صورت شرعی ندارد و شبهه در بودن آن نیست اگر خود کس قدری از عمارت را دخل بکند مثل نقد بردارد و انداز

حجرات

حجرات و مقدار هر یک بحسب طول و عرض و ارتفاع و امثال آن خوب است و همچنین هرگاه
شاگردان خود را باستاد باجاره داده باشند که هر روزی دو سه دینار از استاد بگیرند و استاد
ایشان را بجائی برد و کار بفرماید بازاء هر یک سیصد دینار بگیرد پس اگر استاد دخیل
میکند چنانکه مذکور شد خوب است والا فلا و اگر استاد ایشان را باجاره نگرفته است
که هر روز دویست دینار بایشان بدهد خواه کاری بهم رسد و خواه کاری نباشد همان مبلغ بدهد در
آنچه میگیرد از زیادتی بر او حلال است هر چند دخلی در کار نداشته باشد ششم و هفتم جایز نیست
بیع مزابنه و محاقله باجماع علما و تحقیق لغه این دو شنیدیم از آنکه ربوا لازم آید و بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق ع مروی است که نهی کرد رسول خدا از محاقله و مزابنه گفتیم که چه چیز است آن
فرمود که آن است که بخرند میوه درخت خرما را بخرما و زراعت گندم را بگندم و یک حدیث دیگر
نیز باین مضمون علامه در مختلف روایت کرده است و این دو حدیث دلالت بر تحریم مطلق
میکند خواه آنکه بفروشند میوه که بر درخت خرماست بهمان خرمای درخت که اجماع بر تحریم است
یا بخرمای دیگر که بعضی مکروه میدانند و همچنین حرام است فروختن زرع گندم بگندم همان زرع یا باجماع
یا بگندم زرع دیگر مولف گوید که اول را مزابنه میگویند و دویم را محاقله و ظاهرا
با وجود حرمت اصل این بیع و چنین است فروختن انگوری که بر درخت باشد بانگور مطلقا
و زراعت جو بجو مطلقا و همچنین سایر میوه‌ها و زراعتها مادام که بر درختها و زمینها است

حکمت آنکه ربا در علت تحریم که لزوم ربا است مشترکند و از مزابنه چند صورت استثنا کرده اند
که جایز است **اول** عریه است و عریه آنستکه شخصی درخت خرمائی دارد در خانه دیگری یا در
باغ او و مالک خانه و باغ میخرد خرمای درخت مزبور را از صاحب درخت تا آنکه تخمین کنند خرمای
درخت مزبور را و موافق آن خرمای دیگر بصاحب درخت بدهند و فرقی نیست میان آنکه مالک خانه
بآنکه اجاره کرده باشد یا آنکه عاریه کرده باشد و لیکن جایز نیست که بخرد خرمای درخت مزبور را بخرمای
همان درخت و در شرح لمعه میفرماید که در غیر درخت خرما از درختهای دیگر عریه نمیباشد چنانچه کسی درخت بید یا زرد آلو
داشته باشد در خانه یا در باغ دیگری و بخرد صاحب خانه میوه درختها را بآنچه تخمین کنند نه آنکه ربا لازم میآید **دوم**
و سیم صدوق بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از یعقوب ابن شعیب که پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که طلب دارم از او چند خروار با رکیل معین معلوم پس میفرستد برای من چند خروار
کمتر است از آنکه من طلب داشتم پس میگیرم بحساب و تخمین حضرت فرمودند که باکی نیست و دیگر
پرسیدم از مردی که طلب دارد از دیگری صد کیل خرما و او درخت خرما دارد پس صاحب طلب
میآید نزد او و میگوید بده بمن درخت خرمائی که داری بعوض خرمائی که دادنی هستی پس
خوش نیامد آنحضرت را و دیگر پرسیدم از مردی که در میان ایشان درخت خرما بالمناصفه است
پس یکی از این دو مرد میگوید بدیگری که اختیار داری یا تو میگیری این درخت خرما را بمقدار کیل معین شخصی
معلوم و میدهی بمن نصف آن کیل را اگر اراده داشته باشی یا من میگیرم همه را بآن و میدهم بتو نصف آن کیل را فرمودند

باکی

باکی نیست و ظاهر این حکم شامل همه درخت میوه دار است که مشترک باشد میان دو کس
هشتم هرگاه کسی متاعی یا گندم یا جو یا گوسفند و امثال اینها را بفروشد بسلف و چون وعده رسید
بهم نرسد آن متاع به جهت مشتری یا برابر رسد که فسخ بیع کند پس همان قیمتی که داده است از بایع
بگیرد و اگر فسخ نکند و باز بفروشد مشتری آنچه خریده بود ببایع جایز نیست که زیاده از مبلغی که خریده است
بفروشد خواه بیع ثانی نقد باشد خواه نسیه بلکه همان مبلغی که خریده است میتواند فروخت بجهت آنکه
ربا لازم میآید و این مذهب شیخ طوسی و جمعی دیگر از علما است شیخ مفید و علامه و سلار جایز
دانسته اند که بفروشد زیاده از مبلغی که خریده و کمتر از آن بهمان ثمن که خریده است یا بجنس دیگر و احادیث
بسیار دلالت بر مذهب شیخ طوسی میکند چون حدیث صحیح عبد الله ابن بکیر که میگوید پرسیدم
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که بسلف فروخته است چیزی از مردمان مثل میوه از میوه درختها و غیر
او را وقت ادای آن شد گرفت بعضی را و راس المال را بگیرد بآنکه قیمت دهد او را در مختلف شیخ حدیث دیگر
روایت کرده است که دلیل شیخ طوسی است پس اگر راس المال او درهم باشد درهم و اگر دینار باشد دینار و اگر جنس دیگر
همان جنس بگیرد بی زیاده و نقصان و از اینجا چند صورت مستثنی است **اول** آنکه جایز است بجنس دیگر
بگیرد سوای آنچه داده بود اگر بایع بدهد مثل آنکه دراهم و عسل و خرما و امثال اینها خواه قیمت زیاده باشد
راس المال باشد یا کمتر باشد **دوم** آنکه مشتری آن بیع را مبلغی زاید بعنوان جنس و نحو ذلک مشتری زیاده و آن
قبول کنند **سیم** آنکه فرض دهد و ابراء ذمه کند **چهارم** هرگاه بفروشد صد من گندم را مثلا بیکی از آن

نسیه بوعده یکماه دیگر چون وعده زر رسید زر موجود نباشد که بهم میتوانم که بعوض زر گندم برابر بدهی شیخ طیبه
سوی الحجه است بعد باشد در قدر روا اگر زیاده از آن بگیرد جایز نیست و شیخ علیه الرحمه در کتاب
خلاف دعوی اجماع کرده است بآن و حجت آنکه اصحاب فرق میان طعام است بطعام زیادتی و حرام است که اصحاب روایت
وعلامه و ابن ادریس میگوید جایز است و استدلال کرده است در مختلف بحدیث مجهول راوی
میگوید پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ع از مردی که میفروشد متاع را بنسیه پس میخرد از صاحب خود آنرا باو
فرمود حضرت که هیچ باک نیست پس گفتم که حکمت متاع خود را فروخته متاع تو و نه کالا تو و نه
دو سفیدی تو مؤلف گوید مراد آنست که متاع و کالا و دو سفیدی که با فروخته بودی اول ملک
او شد و امروز از او میخری مال خودت نیست ملک مال اوست و این حدیث مطلق است و صحیح
دلالت میکند بر آنکه میتوان خرید زیاده از قیمتی که فروخته است و حجت ائمه صدوق روایت
کرده است از محمد بن قاسم حناط که گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع که اصلاح آورد خدا بتعالی
کار ترا اسفروشم من گندم را بمردی نامعین که زر بده پس چون وعده سر رسید میروم نزد او
که از زر بگیرم و آن وقت نرخ گندم تفاوت کرده است یعنی قیمت گندم بالا رفته است
میگوید زر ندارم حضرت فرمود بگیر آن گندم را بقیمت امروز که میگیری یعنی قیمت بالا آنرا
از آن وقتی که فروخته بودی گفت منم که بعضی کار از او را باصلاح آورد خدا آن گندم است که از من
خریده است حضرت فرمود که نه مگیر گندم را تا بعد وزن کند بدیگری و زر بده ملفت اعظم الله الیه

کار

حضرت ... داد من پس ذکر کردم مر او سخن را پس سخت دشوار شد بر حضرت بر من
مؤلف گوید حاصل کلام حضرت آنکه هرگاه وعده دادن زر برسد و مشتری گندم
نسیه گرفته باشد زر بهر بایع و گندم داشته باشد و قیمت گندم بلند شده باشد بایع نتواند
که بهم مقدار گندم که فروخته بود از مشتری بگیرد مثلا صد من گندم فروخته باشد حال صد من نتواند
بگیرد خواهی نخواهی میتواند بقیمت حال بقدر طلب خود گندم بگیرد هرچند در قدر کمتر باشد از آنچه فروخته
بود باو و اگر راضی نباشد بگیرد باید که گندم را بعد وزن شده بدیگری دهد باو بدهد و اگر قیمت گندم از آن
شده باشد جایز نیست که بازیادتی که طلب دارد گندم زیاده بگیرد از آنچه باو داده بود هرچند که
راضی باشد مشتری او اول بدادن اگر گویند که چون هست در صورتیکه قیمت گندم بلند شده بود
حضرت رخصت فرمود که در عوض طلب گندم بگیرد کمتر از گندمی که داده بود و در صورتیکه قیمت
گندم از آن شده باشد جایز نیست که گندم از آنچه داده بود زیاده بگیرد با وجود آنکه در هر دو
صورت ربوا لازم میآید بسبب زیادتی احد عوضین بر دیگری و نقصان احدهما از دیگری جواب
گوییم که در صورت اول ربوا در طرف ناقص است و صاحب زر اید اسقاط زاید میتواند کرد
با براء ذمه یا نحو ذالک بخلاف صورت ثانیه و دور نیست که در صورت اولی که قیمت گندم بلند شده
بجنس بیع فسخ بیع تواند نمود هرگاه زر که قیمت گندم است نداشته باشد پس بنا بر این اگر قیمت گندم برابر
باقی باشد بایع رد میکند تنبیه باید دانست که اگر جنس دیگر که خلاف جنس اول

که فروخته است بگیرد و او به بعوض زر خوب است هر چند در وزن و قیمت زیاده باشد

از آن زری که صاحب طلب است **مطلب** در بیان مسایل و احکام مطلق

بیع و در ین چند فصل است **فصل اول** بعضی از جمله فروختها که جایز نیست فروختن

چهار چیز **اول** فروختن شخص آزاد است **دوم** کنیزی که ام ولد آقا باشد چنانکه بعد از ین مذکور

شود **سیم** غلامی که مکاتب باشد مگر در دو صورت **اول** آنکه مشروط باشد و عاجز شود

از اداء مال کتابت و آقا او را بر گرداند او به بندگی که او را میتواند فروخت **دوم**

آنکه کسیرا بکشد بخطا و آقا او را تسلیم ولی مقتول کند چنانکه محمد ابن مسلم روایت کرده است

از حضرت امام محمد باقر ع در باب قصاص میانه مرد و زن در کتاب تهذیب که ولی مقتول

او را میتواند فروخت **چهارم** فروختن غلامی که کسیرا عمدا کشته باشد یا جراحت کند پس آقا

او را نتواند فروخت مگر آنکه آقا دیه بدهد آنگاه ولی مقتول مخیر است میانه گرفتن

دیه و قصاص کردن و عفو کردن و او را بنده خود کردن و اقرار حقیقت است **پنجم** فروختن

غلام هرگاه کسیرا بکشد یا زخم کند بخطا یا شبه عمد که دیه آن جنایت مساوی آن یا بیشتر

از قیمت باشد مگر در یک صورت که آن این است که هر گاه آقا قبول کند بر این را از قیمت غلام وارث مجنی علیه

را بولی مقتول و مجروح و میتواند که غلام را به بولی مقتول و مجروح که بنده خود کنند

و جنایت را نیز با آقای غلام است **ششم** فروختن غلامیکه مرتد فطری باشد **هفتم** فروختن

غلامیکه

غلامیکه مسلمان باشد نتوان فروخت بکافر **هشتم** فروختن غلامیکه گریخته باشد مگر آنکه

ضم کنند با آن چیزی دیگر و بفروشند **نهم** فروختن غلامیکه طفل باشد و از مادر مستغنی نشده

بنابر حدیثی و در این مسئله در میان علما اختلاف است **دهم** فروختن زمینی که بشمشیر گرفته باشند از

کفار بقهر و غلبه مگر آنکه بتبعیه آثار متصرف فروخته شود **یازدهم** فروختن زمینی که وقف کرده

باشند مگر آنکه خوف هلاکت و نزاع باشد میان موقوف علیهم که باعث ضرر عظیم باشد

دوازدهم فروختن کلام الله مگر جلد و ورق **سیزدهم** فروختن رطب بخرما و عکس آن

چنانچه که نشت **شانزدهم** فروختن میوه درختها که هنوز ظاهر نشده باشد یک سال بدون ضم ضمیمه

پانزدهم فروختن حیوانی که بر درخت باشد بجز این دیگر **شانزدهم** فروختن کنیه مریکه در حوض

باشد و در و نگرده باشند بتبندی دیگر **هفدهم** فروختن چیزی سلف که نتوان وصف کردن

او بنحویکه منضبط باشد چون پوست گوسفند که بعضی نازک و بعضی ضخیم میباشد **هجدهم**

نوزدهم فروختن چیزی بسلف که مدت آن معلوم نباشد و همچنین فروختن چیزی بنسیه که مدت

معلوم نباشد **بیستم** فروختن گندم بجو با زیادتی و بدون زیادتی هرگاه یکی نقد و دیگری نسیه باشد

بیست و یکم فروختن چیزی بگزاف که قدر او معلوم نباشد **بیست و دوم** و **بیست و سیم** فروختن

طلا بنقره و نقره بطلا که در مجلس داد و ستد نشود **بیست و چهارم** فروختن گوسفند با گوشت

گوسفند و همچنین گوشت گاو با گوشت گاو **بیست و پنجم** فروختن دین بدین چنانکه زید طلبی دارد

ازعمرو دیگری طلب ازخالد دارد بفروشند احدهما طلبی که دارد بر دیگر **بیست و ششم** بچه
حیوانی که در شکم مادر در بچه باشد بفروشند **بیست و هفتم** فروختن سگ سوای سگ شکاری و همچنین انچه
قابل تزکیه نباشد **بیست و هشتم** فروختن مسلمان خوک را بمسلمان و همچنین فروختن ذمی
خوک را بمسلمان و فروختن مسلمان بذمی اما هرگاه بفروشند او را ذمی بذمی جایز است و همچنین
فروختن شراب و هرچه مست کند **بیست و نهم** فروختن حیوانی که گوشت او را نخورند هرگاه
آدمی وطی کرده باشد که واجب است سوختن او و در حدیث صحیح وارد **سی ام** فروختن
حیوانی که گوشت او را نخورند هرگاه بشیر خوک بزرگ شده باشد و همچنین حیوانی که از [illegible] جلال
شده باشد و در حدیث در این باب وارد شده است **سی و یکم** فروختن مرغان درنده
و هرچه گوشت او را نخورند الا عقاب و باز و چرخ و انچه شکار میکنند **سی و دوم** فروختن
حیوانات وحشی و هرچه گوشت او را نخورند مثل یوز و فیل و گربه و انچه صلاحیت شکار
دارد **سی و سیم** فروختن ماهی که در آب مرده باشد یا برجسته از آب و در بیرون آب بمیرد و یا
او را بیرون انداخته باشند **سی و چهارم** فروختن حیوانات دریا بغیر خز و سنجاب و انچه گوشت او
حلال است و آنها ماهی است که فلس داشته باشد **سی و پنجم** فروختن دبا یعنی ملخ که نپرد و زیرا
که از سوخت است **سی و ششم** فروختن مال غیر بدون اذن صاحب **سی و هفتم** فروختن بعضی
در پستان حیوان هر صید حلال گوشت باشد **سی و هشتم** فروختن مشک در نافه و هر چیزی که

بآزمایش

بآزمایش خریده میشود و آزمایش نکرده باشند **سی و نهم** فروختن ماهی در آب و مرغ
در هوا پیش از آنکه شکار کنند آنها را **چهلم** فروختن حیوان نجاست خوار پیش از آنکه
اعلام کنند مشتری را بآن یا استبرا کنند او را یعنی او را ببندند در مکانی که علف و دانه پاک
بخورد در مدتی که شرع مقرر فرموده مثل مرغ خانگی و گاو و گوسفند و امثال آن **چهل
و یکم** فروختن هر چیز عیب دار باشد مگر آنکه عیب او را ظاهر کنند و اعلام کنند مشتری را یا بالکل
بفروشند **چهل و دوم** فروختن سلاح بکفار مگر آنکه دانیم که بحرب دشمن اسلام بکار میبرند
چهل و سیم فروختن زره و اسب و سلاح آنها بکفار در حالت حرب و در وقت صلح
مکروه است **چهل و چهارم** فروختن کنیز خواننده بزیاده از قیمت بواسطه خواننده بودن
چهل و پنجم فروختن چوب و تخته که ترتیب دهند با آلات لهو **چهل و ششم**
فروختن خرما و انگور بکسی که شراب کننده باشند **چهل و هفتم** فروختن آلات لهو مثل عود
و طنبور مگر آنکه بشکنند و بفروشند **چهل و هشتم** فروختن آلات قمار چنانکه مذکور شد
چهل و نهم فروختن بتها خواه از چوب باشد یا از سنگ یا طلا یا نقره و یا غیر اینها مگر آنکه طلا
و نقره او را بشکنند و بفروشند و همچنین چوب و سنگ اگر بعد از شکستن قیمت داشته باشد
پنجاهم فروختن صلیبها که از نصاری میسازند و اگر آنها را در هم شکنند و بفروشند خوب است
پنجاه و یکم فروختن صورتهای حیوان و اما صورت غیر ذی روح مثل گل و درخت

بازی نیست **پنجاه و دوم** فروختن کتابهای اهل ضلال مثل تورات و انجیل که الحال در دست
ایشان است مطلقا باشد و همچنین کتابهای هر علمی که باطل و حرام است خواندن آن **پنجاه و سیم**
فروختن زرهای نجس و طلاهای نجس بدون آنکه اعلام کند بمشتری **پنجاه و چهارم** فروختن
فضلات حیوانی که گوشت او را نخورند مثل بول و غایط او سوای سرگین و چرک و اما
فروختن بول شتر و فضله او و گاو و گوسفند جایز است **پنجاه و پنجم** فروختن
هر چه مست کننده باشد و فقاع **پنجاه و ششم** فروختن هر چه مردار باشد **پنجاه**
و هفتم فروختن هر حیوانی که اسم خدا تعالی بر او نبرده باشند و ذبح کرده باشند **پنجاه**
و هشتم فروختن خون هر حیوانی **پنجاه و نهم** فروختن گوشت خوک و سایر اعضای او
و همچنین سگ هر جنس الا سگ سوای کار **شصتم** فروختن تخم مرغی که گوشت او را نخورند
شصت و یکم فروختن شیر حیوانی که گوشت او را نخورند **شصت و دوم** فروختن هر زهری
که کشنده آن است مگر مخلوط کرده بجهة دوا **شصت و سیم** فروختن کرمها مگر کرم ابریشم
شصت و چهارم فروختن آتش **شصت و پنجم** فروختن حشرات زمین چون سوسک و
امثال آن **شصت و ششم** فروختن هر چه روان باشد و نجس شده باشد مگر روغن
بعد از اعلام بمشتری جایز است که بفروشد **شصت و هفتم** فروختن جنس بجنس
بزیادتی یکی از آنها بر دیگری بشرطیکه کیل یا موزون باشد **شصت و هشتم** فروختن

واو

واو زیاده کردن کسی که اراده خریدن ندارد قیمت متاع بایع را که باهم ساخته باشند بجهة آنکه
مشتری زیاده از قیمت بخرد و این حرام است پس اگر مشتری بزیاده از قیمت متعارف خریده باشد
ظاهر آنست که بیع صحیح است لیکن مشتری اختیار فسخ دارد **هفتادم** احتکار است و آن
عبارتست از نگاه داشتن خوردنیها بجهة آنکه گران شود و قوی تحریم آن است در وقتیکه مردم احتیاج داشته
باشند هر چند **ولیست** از حضرت صادق ع که نگاه داشتن طعام در وقت ارزانی دو
چهل روز است و در وقت گرانی و سختی سه روز پس هرگاه بر چهل روز بگذرد در ارزانی پس صاحب طعام
ملعون است و اگر زیاده بر سه روز بگذرد در شدت و عسرت پس صاحب طعام ملعون است و این
احتکار در وقتی است که دیگری بهم نرسد که بفروشد و باعث رفع حاجت مردم نشود و اگر دیگری
باشد که بفروشد فروختن واجب نیست و نگاه داشتن بر او جایز نیست **و اگر کسی** از غیر و تنگی
بمیرد خوش هر کس آن است که نگاه داشته است و این احتکار در هفت چیز میباشد گندم و جو و خرما
و مویز و روغن و زیتون و نمک پس اگر نگاه دارد غیر اینها را چون زعفران و پنبه و ابریشم باکی نیست تکلیفه
مرویست از حضرت امیر المؤمنین ع که گفت که رسول خدا صلی الله علیه بجنس طعام گذر کرده بود
پس امر فرمود بایشان که بیرون آورید طعامشان را تا در جائی که چشم مردم به بیند پس گفتند برسول خدا
که اگر قیمت بگوئی در بازار بهتر میشود که چه قیمت بفروشند پس حضرت غضبناک شدند چنانکه اثر غضب از
روی مبارکش پیدا شد پس فرمود که من قیمت نمیکنم نرخ و قیمت چیزها با خدا است بلند میکند هرگاه خواهد و پست

میآورد هرگاه که خواهد و در صورتیکه جبر کنند احتکار کننده را و بیرون آورد طعام را بجهت فروختن و قیمتیکه
و اگر زیاده از حق باشد جایز نبوده‌اند که امر کنند او را که قیمت پایین تر کن تا بحدیکه تجاوز نکند از انصاف باشد
و لیکن جایز نیست حاکم را که تعیین قیمت کند بر ایشان **فصل** بعضی از چیزها که مکروه است در بیع و آن نوزده موضع
اول از شهر بیرون رفتن بجهت پیشواز قافله بجهت خریدن چیزها از غریب‌ها و فروختن چیزها بایشان بمقدار چهار فرسخ
یا کمتر و اما اگر زیاده از چهار فرسخ برود مکروه نیست بجهت آنکه در حکم سفر خواهد بود بجهت تجارت و سفر
روا باشد از جهت آنکه حضرت میفرماید که بپیشواز قافله نرود احدی از شما بجهت سودا کردن و از شهر
بیرون نرود او در بیع آنچه اینها بعضی مسلمانان از آن بعضی و همچنین نباید خرید و نباید خورد آنچه از بیرون
شهر خریده شده بجهت آنکه حضرت امام جعفر صادق ع میفرماید بمنهال قصاب که بپیشواز قافله نرو و مخر
آنچه دیگری بپیشواز رفته باشد و خریده باشد و آورده باشد و مخور از آن گوشت که از چنین جائی گفته شده باشد
و بعضی از علما این را حرام میدانند و بعضی هرگاه خریده باشد بیع صحیح است و اختیار نیست بایع و مشتری را
مگر آنکه یکی از اینها مغبون شده باشد بغبن بسیار از آن باکراه خریده‌ها پس مخیر است میان فسخ
و امضا بجهت آن قیمت **دویم** دلیل شدن مردم شهر در فروختن چیزی از برای مردم بادیه
نشین از جهت آنکه حضرت رسول ص میفرماید که دلیل نشود هیچ شهری از برای بادیه نشین بلکه بگذار
مردمان را که روزی دهد خدا تعالی بعضی را ببعضی و بعضی قایل بتحریم شده‌اند و بهر تقدیر اگر کسی
چنین بیعی بکند صحیح است **و شیخ ابن بابویه** میفرماید که این در صورتیست که شهری خواهد که دلیل شود

و الا اگر غریب جاهل الناس که شهری که اینرا بفروش و آنرا نگاهدار از برای من باکی نیست **و دیگر**
آنکه غریب نداند که در شهر چه نرخ است پس اگر داند قیمت متاع را که چه مقدار است مکروه نخواهد بود
سیم داخل شدن در سوم مؤمن و جمعی کثیر از علما حرام میدانند و این چهار قسم است **اول**
دویم آنکه داخل شود کسی در میان دو کس که متاعی خرید و فروش میکنند بجهت تقویم بیع از آنچه ایشان میخواهند و خود بخرد یا بفروشد
سیم و چهارم آنکه هرگاه بایع و مشتری در مجلس بیع باشند و خیار ایشان باقی باشد و شخص داخل شود و متاع بهتر
بنماید بمشتری که بهتر باشد یا ارزانتر باشد بجهت آنکه مشتری فسخ بیع آن کند و از او متاع بخرد یا
تکلیف نماید بایع را که بیع خود را فسخ کن و مال خود را بمن بفروش **پنجم** خرید
و فروش کردن ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب **ششم** فروختن میوه درخت پیش از بیرون
آمدن ضمیمه هرگاه ظاهر شده باشد و بدو صلاح نشده باشد و بعضی از علما جایز نمیدانند **هفتم** فروختن
بنفع ده نسیه دادن یعنی بایع بر رأس المال چنانکه گوید میفروشم بنفع ده دوازده چنانکه مذکور شد
هشتم فروختن متاعی که عیب دار باشد بدلیل عیب و عیب او را نگوید **نهم** صرافی کردن یعنی
خرید و فروش درهم و دینار کردن **دهم** از ظالم و دزد چیزی خریدن هرگاه ندانیم که اینچیز
مال مردم است اگر دانیم حرام است خریدن او **یازدهم** چیزی بشاطر فروختن **دوازدهم**
جو و گندم فروختن در حال شکار و مخطی **سیزدهم** بنده فروختن کردن **چهاردهم** فروختن
طفل پیش از آنکه از مادر مستغنی شود و بعضی حرام میدانند **پانزدهم** فروختن در بدن طفل

انگور و فروختن هر دو با هم مکروه نیست شانزدهم فروختن زره و مانند آن باهل کفر در وقت
صلح اما در غیر وقت صلح حرام است هفدهم فروختن چیزی بمضطر زیاده از قیمت هجدهم
خریدن شوهر از مال زن که با و بخشیده باشد بجهة آنکه وطی کند فصل بعضی
از علما گفته‌اند که جایز نیست بیع سلف در بیست و سه موضع اول نان دوم گوشت
سیوم مشک آب چهارم گوسپند پنجم و ششم گندم و جو هر گاه که از زمین معین بروید
هفتم و هشتم کتان و پنبه که از زمین معین بهم رسد نهم خرما که از زمین و درخت معین بهم رسد
دهم انگور و سایر میوه که از درختهای معینه بهم رسد یازدهم عسل از موضع معین دوازدهم
روغن سبز رنگ را بدانه آن و بعکس سیزدهم و چهاردهم روغن کنجد بکنجد و بعکس و روغن
زیتون بزیتون و بعکس و همین حکم دارد هر چه از درختها ساخته میشود پانزدهم فروختن دوغ بشیر
شانزدهم ابریشم بکرم ابریشم هفدهم هر چیزی که موده نمیشود مگر بجنبیدن
هجدهم کمان و تیر ساخته خواه از گل باشد یا از چوب نوزدهم جوال خواه از پشم
باشد یا از مو یا از کرک بیستم هر چه ساخته میشود چون گوشت مثل زیره [illegible] بیست و یکم
جواهر بیست و دوم طلا بیست و سیوم نقره فصل جایز است فروختن
کنیزی که فرزند از آقای خود داشته باشد در بیست و یک موضع اول که آقا بمیرد و میراث نداشته باشد
و چیزی سوای کنیز مزبور نداشته باشد و قرض داشته باشد هر چند این قرض قیمت کنیز نباشد

و سید مرتضی رحمه الله جایز نمیدانند ابراء ام ولد را که فرزند کنیز زنده باشد و دلیل سید در این باب
حدیثی است در تهذیب در کتاب عتق که ابو بصیر میگوید پرسیدم از امام جعفر
صادق ع که مردی کنیزی خریده و فرزندی از او آورده است و فرزند مرد و میخواهد اگر خواهد بفروشد
و اگر آقا بمیرد و قرض داشته باشد قیمت کنیز را بر فرزندش پس اگر طفل باشد صبر میکنند
تا بالغ شود آنگاه جبر میکنند فرزند را که قیمت مادرش را بدهد و اگر بمیرد فرزند فروخته میشود
ام ولد در میراث ورثه بهر که خواهند دوم ابو بصیر از آنحضرت روایت کرده است در این باب
سرایر و دلیل قول اول حدیث محمد ابن مرید است که روایت کرده است از امام جعفر صادق ع
که هر مردی که کنیزی بخرد و ولدی از او بهم رسد و قیمت او را نداده باشد و مالی که از آن
اداء قیمت او بشود ولد او را میگیرند و او را میفروشند و اداء قیمت او میکنند لکن شیخ و ابن ادریس گفته‌اند که
اداء دین دیگر میتوان فروخت سیوم آنکه آقا بمیرد و قیمت کنیز مزبور را
میشود کنیز مزبور را و قیمت او را ادا میکنند خواه آقا زنده باشد و خواه مرده سیوم
اگر میت را وارث نباشد بغیر از کنیز که ام ولد کسی دیگر باشد و میراث او بقدر قیمت او باشد یا بیشتر
بهم باشد واجب است که او را از آن میراث بخرند و آزاد کنند و تتمه مال را بامام دهند و اگر
اقای این ام ولد قبول فروختن نکند جبر میکنند او را در گرفتن قیمت و آزاد میکنند و اگر میراث
کمتر باشد از قیمت او واجب نیست خریدن چهارم هر گاه بکشد ام ولد آقای خود را

بخط داقاى او اختيار دارد ميانه آنكه اقل امرين از ديه جنايه يا قيمت آن بدهد و كنيز را
نگاه دارد يا آنكه كنيز را به مجروح يا ولى مقتول كه اولياى مقتول اند بدهد كه بنده او شود
و بعضى از علما گفته اند كه منعتق ميشود و او را بديه جنايه نگه كند بدو بسبب از حضرت امام
جعفر صادق ع كه جنايه ام ولد در حقوق الناس با آقاى اوست پنجم ام ولد ذمى هرگاه اسلام
شود مجبور ميشود او را از ذمى و قيمت او را بذمى ميدهند بنا بر قول شيخ در مبسوط و ابن ادريس و بعضى آنرا
ششم هرگاه رهن كند كنيز را و او را بعد از آن جماع كند و حامله شود اگر ملاذ ديگر دارد جبر ميكنند او را
كه اين كنيز را از رهن در آورد و اگر ندارد در طلب كنيز را ميفروشند بجهة رهن و در اين مسئله قول ديگر
است كه بنا بر فروخت هفتم هرگاه آقا مفلس شود و بعد از آن وطى كند كنيز را و حامله شود در اين صورت
كنيز را ميفروشند و قيمت او را بطلبكاران ميدهند بنا بر قولى چنانكه در رهن مذكور شد هشتم
هرگاه كسى وطى كند كنيز غير را بزوجيت يا بتحليل يا بوطى شبهه و از او حمل بهم رسد بعد از آن اين كنيز را
بخرد آن آقا ميتواند كه اين كنيز را بفروشد هرگاه بعد از ملكيت فرزندى بهم نرسيده باشد بعد از خريدن
بجهة حديث محمد ابن مارد در باب بيع امهات تهذيب از كتاب نكاح نهم هرگاه ام ولد آقاى
خود را بكشد از روى خطا بايد فروخته شود و قيمت او را بورثه بدهند بنا بر حديث حماد بن عيسى از
حضرت امام جعفر صادق ع كه فرمود هرگاه بكشد ام ولد آقاى خود را از روى خطا فروخته ميشود
در قتل دهم آنكه در استبصار حمل كرده است اخبار بيع را بر كنيزى كه فرزند نداشته باشد

دهم هرگاه عاجز شود آقا از اداء او از نفقه او و ممكن نباشد كه بفروشند مقدارى از آنرا و خرج او كنند
كه در اين صورت تمام او را بايد فروخت يازدهم هرگاه بفروشند كنيز كه آزاد ميشود بمجرد خريدن
او چون پدر و فرزند دوازدهم فروختن بشرط آنكه مشترى آزاد كند او را سيزدهم هرگاه
آقا بعد از فوت شود و كفن نداشته باشد و چيزى سواى كنيز مذكور نداشته باشد و فروختن قدرى از آن
نيز ممكن نباشد چهاردهم هرگاه فرزند كنيز وارث نباشد چنانكه كافر يا قاتل پدر باشد بجهة آنكه ام ولد از
نصيب فرزندش آزاد ميشود و اين فرزند از ميراث بى نصيب است پانزدهم هرگاه جنايه كند
بر آقاى خود كه بقدر قيمتش باشد بتوانند آقاى او كه او را بفروشد شانزدهم هرگاه حامله شود از
آقا و در مدتى كه بايع او اختيار فسخ داشته باشد بعد از آن بيع فسخ كند هفدهم هرگاه آقاى
بيرون رود از امان چنانكه ذمى حربى شود و اهل اسلام او را اسير كنند از جمله اين كنيز باشد هجدهم
هرگاه داخل ملك اسلام شد اهل حرب شود و بعد از آن اهل اسلام او را اسير و مملوك كنند و كافر باشد
نوزدهم هرگاه آقاى او از مكاتب مشروط باشد بعد از آن منفسخ شود كتابت او بعجز
از اداء مال كتابت مال آقا آقاى او ميشود بيستم هرگاه آقا او ضامن شده باشد قبل از آنكه
حمل بهم رسيده باشد و شرط كرده باشد كه اداء وجه ضمان از قيمت آن كنيز كنند بجهة آنكه حق مضمون له
و بعضى
چون رهن و افلاس مقدم است بر استيلاد ~~بيست و يكم~~ و بعضى استيلاد را مقدم ميدانند
بيست و يكم هرگاه اسلام آورد پدر يا جد كنيز و اين كنيز طفل باشد يا ديوانه باشد بعد از آن

وطی کند آقا بچه که فرزندش بعد از بلوغ بیش از آنکه از ملک او بیرون رود و این در حکم ابنا

کامل شده باشد در نزد کافر پس باید که بخرند او را از آن و آزاد کنند و شیخ زین

الدین در شرح لمعه میفرماید که در بسیاری از این مواضع نظر است **فصل** صحیح است

بیع باکراه و جبر در یازده موضع **اول** مرد حاکم مال مفلس را در ادای قرضهای او

هرگاه نخواهد مالش فروخته شود و مفلس کسی است که قرضش زیاده باشد بر مالش و قرضداران حکم

عرض کنند که او را محجور علیه کند یعنی نگذارد که بعد از این تصرف در مال خود کند تا آنکه مالش در میان

قرضداران قسمت کنند و حاکم شرع او را محجور علیه کند **دوم** کسی که مماطله کند و طلب مردم را ندهد

و مالی داشته باشد حاکم شرع مال او را بفروشد و بطلبکاران بدهد **سیوم** هرگاه شخصی فوت

شده باشد و قرض داشته باشد و چیزی نباشد که دین او ادا شود سوای املاک و ورثه اهمال کنند حاکم

میفروشد ملک را بقدر طلب مردمان و دین سبب ادا میکند **چهارم** کسی که رسد حصه خود را از غلام

مشترک بشرط آزاد کند و مال دار باشد جبر میکنند که رسد شریکش را بخرد و آزاد کند و احادیث

صحیحه در این باب وارد شده است **پنجم** غلام ذمی هرگاه مسلمان شود واجب است فروختن او بر

مسلمان و تسلیم کردن قیمت بذمی و او را ملک ذمی قرار نباید داد **ششم** هرگاه شخصی فوت شود

و وارث آزاد نداشته باشد سوای مملوک باید که او را از آقا بخرند خواهی نخواهی و آزاد کنند

و ترکه را باو دهند **هفتم** هرگاه شخصی کنیز خود را بدیگری تحلیل کند و شرط آزادی ولد او کنند

فرزندی که حاصل شود واجبست بر پدر که قیمت او را بآقای کنیز بدهد و واجبست بر آقا که

بپدر دهد **هشتم** گفته اند که هرگاه دو کس شریک باشند در چیزی که قابل قسمت نباشد و یکی محتاج باشد

بفروختن حصه خود و کسی حصه او را نخواهد بخرد و شریک امتناع نماید از فروختن حصه خود جایز است

که حاکم هرگاه صلاح در این داند کل را بفروشد و قیمت را تقسیم کند **نهم** هرگاه کنیزی که بچه

آزادی بهم رسانیده آزاد کند و فرزندی از او حاصل شود بر پدر لازم است که قیمت ولد را بآقای کنیز بدهد

و بر او لازم است که بگیرد **دهم** هرگاه در سنه معوض نکاح کنیز کرده باشند در آزادی

قیمت آن فرزند را باید بدهند **یازدهم** هرگاه کنیزی مشترک باشد میان جماعتی و یکی از شرکا

جماع کند او را و حامله شود بر واطی لازم است که قیمت آن کنیز را در روز وطی بدهد و **شیخ**

در غایة میفرماید که اگر قیمت او کمتر است از روز اول قیمت روز اول لازم میشود و اگر

بیشتر است همین قیمت لازم است و حدیث عبد الله ابن سنان بر آن دلالت میکند **فصل**

در بیان خیارات بدانکه بیع و شری از عقد لازمه است و جایز نیست بهیچ وجه بعد از

تحقق بیع و جدا شدن از یکدیگر فسخ کردن آن بیع مگر آنکه شرعا از برای خیار بیع قرار داده اند

پنج قسم **اول** خیار مجلس است میانه بایع و مشتری و او ثابت است مادام که ایشان از هم

جدا نشده باشند پس اگر پرده در میان ایشان بیاویزند یا هر دو برخیزند و راه بروند و از هم جدا

نشوند خیار باقی است و اگر از هم جدا شوند بیع لازم و خیار ساقط میشود جمیع خیارات بشرط

در بیان بیع باکراه و غیره

فصل در بیان خیارات

سقوط در عقد یا اسقاط کند بعد از عقد دوم خیار سه روز در حیوان ثابت است از برای
مشتری مادام که تصرف در ان نکند یا ملک نکرده باشد وسید مرتضی میگوید که این خیار از برای بایع نیز ثابت است
و ظاهر اکثر آنکه حیوان باشد این خیار از برای بایع نیز خواهد بود و حیوان شامل غلام و کنیز و گوسفند
و شتر و گاو و امثال آن است سیم خیار بایع بعد از سه روز هرگاه قبض ثمن نکرده باشد
و مشتری مبیع را نگرفته باشد بر این مضمون روایت علی ابن یقطین از ابو الحسن و زراره از ابی
جعفر و اسحق ابن عمار از عبد صالح و محمد ابن ابی حمزه از ابی عبد الله یا ابی الحسن وارد شده
و میگویند که هرگاه بعض ثمن را داده باشد بمنزله عدم است و اگر تلف شود در این سه روز از مال بایع
تلف شده است و همچنین خیار مشتری هرگاه مبیع را با و نداده باشند چهارم خیار عیب است در نکاح
و معاملات و عیب عبارتست از کمی یا زیادتی در خلقت اصلیه مثل انگشت غلام زیاده باشد یا کم
باشد پس اگر مشتری عالم نباشد مخیر است میانه آنکه بصاحب بگرداند و زری که داده بگیرد
و میان آنکه ارش بگیرد و ارش تفاوت است میان قیمت معیب و صحیح و اگر تصرف کند
مشتری و بعد از آن خبردار شود بعیب رد نمیتواند کرد و همچنین اگر عیب دیگر بهم رسد در نزد مشتری
رد نمیتواند کرد ولیکن ارش عیب اول میتواند گرفت و اگر مشتری عالم بعیب باشد یا بایع بگوید
عیب مرا و صبر است خیاری ندارد پنجم خیار غبن ظاهر هرگاه عالم بغبن نباشد در وقت بیع
و اگر از قیمت المثل قیمت زیاد یا کم خرید و فروش شده باشد خیاری ثابت ششم خیار مشتری

هرگاه

هرگاه مبیع بغیر صفتی باشد که شرط شده باشد یا بر بایع شرط کرده باشد و او بجا نیاورد و همچنین بایع
اختیار دارد هرگاه ثمن بغیر صفت مشروط باشد و اگر شرط کند مشتری که آزاد کند غلام را که میخرد
و او آزاد نکند بایع مختار فسخ بیع دارد هفتم کسی که متاعی بخرد به مرابحه نقدا و خبردار شود که بایع
نسیه خریده بوده است مخیر است میانه آنکه فسخ بیع کند و آنکه راضی شود بهمان قیمت وشیخ
در نهایه فرموده است که مشتری را نیز جایز است که بهمان وعده قیمت بدهد و این قول صحیح است
اگر کسی متاعی را بمرابحه بخرد و بعد از آن خبردار شود که بایع کمتر از آن قیمت خریده است مخیر است
میانه فسخ بیع یا راضی شود بهمان قیمت که خریده است نهم شرط خیار است تا مدت معینه ضبط
در عقد بیع شرط کند بایع که تا یکماه دیگر اختیار فسخ داشته باشد یا مشتری یا دیگری که نه بایع باشد و نه مشتری
یا هر دو یا هر سه اختیار فسخ عقد داشته باشند دهم خیار متاعی که ضایع میشود مانند انگور و بادنجان
پس اگر بخود شد خریده مثلا اگر شب بی او بگذرد ضایع میشود و مشتری نبرد و نبرد و همینکه
شب شد بایع میتواند که فسخ این بیع کند و بدیگری بفروشد یازدهم خیار رؤیت است پس اگر کسی متاعی را
که ملک او گردد ندیده باشد بلکه وصف کرده باشند او را و چون ببیند موافق آنچه فهمیده نبوده
باشد اختیار فسخ دارد و همچنین بایع هرگاه متاع خود را ندیده باشد و فروخته باشد خیار
فسخ دارد و همچنین آنچه قیمت ملک شده است ندیده باشد و چون ببیند موافق نباشد اختیار
فسخ دارد دوازدهم خیار تدلیس است چنانکه متاع زبونی را بیهان مسکنه و خوب را

هاستین رغبت کمتر خریدن کنند چنانکه انگور زبان را در ته بوده میگذارند و خوب را در بالا میگذارند
و شک نیست که این فعل حرام است و صفت یهود است و اکثر اهل بازار باین عمل مشغول اند که اول جنس
خوب ملبی نمایند و بعد از آن جنس بد بمشتری میدهند لهذا اجر و برکت نمی بینند پس چون مشتری مطلع
شود بر این عیب اختیار فسخ بیع دارد و از این قبیل است تصریه و او این است که گوسفند و گاو
و شتر را نمی دوشند تا پستان ایشان پر شود از شیر و بعد از آن به بازار میآورند او را و مشتری گمان
خیال میکند که البته شیر این حیوان بسیار است **سیزدهم** خیار شرکت و این بر سه قسم است **اول**
آنکه شخصی مثلا خانه میخرد به مبلغی بعد از آن ظاهر میشود که نصف آن مال دیگری است **دوم** آنکه
گندم میخرد و پیش از آنکه قبض کند ممزوج میشود بگندم دیگری **سیم** آنکه دو کتاب میخرد
و ظاهر میشود که یک کتاب مال دیگری است در این سه صورت مشتری اختیار فسخ دارد
چهاردهم خیار تفلیس است چنانکه کسی متاعی میفروشد بشخصی که مفلس باشد پس صاحب
متاع متاع خود را بیابد در میان اموال او در وقتی که قسمت میکنند بر طلبکاران پس اگر خواهد فسخ
بیع میکند و متاع را بعوض طلب خود بر میدارد و اگر خواهد فسخ نمیکند و با سایر طلبکاران
مشترک میشود و هر چه موافق حصه او است میگیرد **باب دوم** در ذکر آیات و اخبار که مشتمل
است بر منع کم فروشی و کم کردن سنگ ترازو و پیمانه که بعبارت اخری کیل است و کم کردن
ذرع و در این دو فصل است **فصل اول** در ذکر آیات و **آیه الاولی** در سوره اعراف

باب دوم در ذکر کم فروشی

قال

قال الله و الی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم
من اله غیره قد جاءتکم بینة من ربکم فاوفوا الکیل و المیزان
و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها
ذلکم خیر لکم ان کنتم مؤمنین ظاهر آیه کریمه آنکه بتحقیق که فرستادیم بسوی شهر
مدین برادر ایشان شعیب را که گفت ای قوم من بندگی کنید خدا را بدرستیکه نیست مر شما را خدایی
غیر از او بتحقیق که آمده است شما را دلیل و بینه که ظاهر شده است بر حقیت نبوت من از طرف
پروردگار شما پس تمام بدهید پیمانه و ترازو را و کم مکنید از مردمان چیزهای ایشان را و فساد مکنید در زمین بعد
از آنکه بصلاح آورده شده است بسبب بعثت پیغمبران و حق این بهتر است از برای شما اگر هستید مؤمنان و چون
حضرت شعیب مکرر موعظه ایشان کرد ایشان نصیحت قبول نکردند تا عاقبت گرفت ایشان را لرزش زمین پس
صبح کردند در حالتی که هیچ حرکت نداشتند یعنی مرده بودند و بعذاب الهی گرفتار شدند فائده
بدانکه بیقین که صحیح و مستفیض شده جایز است که شامل چیزها و داخل است در مفهوم میزان
جمله انواع میزان آلات است بعضی که سنجیده شود پس بر قپان صادق است و همچنین ذرع و غیره که ذرع در مفهوم
کیل مندرج است و شاید که داخل در حیثیت باشد و لیکن مندرج هم باشد در قوله تعالی و لا تبخسوا
الناس اشیاءهم **آیه دوم** در سوره هود میفرماید و الی مدین اخاهم
شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره و لا تنقصوا

المکیال والمیزان انی اریکم بخیر وانی اخاف علیکم عذاب
یوم محیط ویا قوم اوفوا المکیال والمیزان بالقسط ولا تبخسوا
الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض مفسدین بقیة الله
خیر لکم ان کنتم مؤمنین وما انا علیکم بحفیظ [illegible]
خدا ابقه بعد از آنکه مال مردم را تمام داده باشند بهتر است از برای شما اگر باشید مؤمنان
بجهة آنکه معلوم است که هرگاه کسی سنگ و کیل و ذرع کم نام باشد خدا ابقه او برکت میدهد و مرد
مان بیشتر باو رغبت میکنند و بهمین سبب از سود ایشان بیشتر منتفع میشود و آنکه کم فروش
است کسی باو رغبت نمیکند و مردمان او را خفت و خواری میرسانند و در نزد خدا اثیم و خلق
خائن و خاسر است و بعد از اینها سیاست عالم و حریم ظالم لازم است و در میزان ما بر شما
نگهبان نیستم که نگذارم شما کم فروشی کنید بلکه همین کار من موعظه است و نصیحت و چون
موعظه حضرت را نشنیدند گرفت ایشان را عذاب عظیم که ایشان را هلاک کرد آیه سیم در سوره
شعرا میفرماید اوفوا الکیل ولا تکونوا من المخسرین وزنوا بالقسطاس
المستقیم ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثوا فی الارض
مفسدین ظاهر آیه کریمه آنکه تمام پیمانه بدهید و مباشید از جماعت کم کنندگان و بکشید
با ترازوی راست و درست و کم مکنید از مردمان چیزهای ایشان را و فساد مکنید در زمین

درحالی

درحالیکه تباه کاران باشید گفته اند که انجا عشاره میزدند و دزدی میکردند و از راه عبث
مردم را خراب میکردند و چون لعنت شنیدند در میان ایشان واقع شد میفرماید جل شانه
فکذبوه فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان عذاب یوم عظیم
پس نسبت دروغ دادند بحضرت شعیب پس گرفت ایشان را عذاب روز صاحب ابر سیاه
بدرستیکه او بود عذاب روز بزرگ و آنچنان بود که گرم و کرفت تب ایشان را بنهایت بسیار حق عز
شانه حرارت و گرمی سخت بر ایشان گماشت بر تنگ که آب چاه و چشمه بجوش آمد و باد محبوس شد
و نفسهای ایشان بتنگ گرفته هیچ نه از سایه و نه از آب و نه از سرداب منتفع میشدند
ناچار بیرون آمده بصحرا پس ابری بلند کردند که سایه آن خنک و با نسیم بود جمیع در سایه آن ابر
جمع شدند پس آن ابر آتش بارید بر ایشان و جمیع را بسوخت و آن اعظم عذاب دنیا بود و مراد از ظلة
آن ابر بود و شعیب بر دو امت مبعوث بود یکی اهل مدین و ایشان بصیحه جبرئیل هلاک شدند دوم
ایکه و ایشان بعذاب یوم الظلة مبتلا شدند آیه چهارم در سوره عنکبوت میفرماید
والی مدین اخاهم شعیبا فقال یا قوم اعبدوا الله وارجوا الیوم
الآخر ولا تعثوا فی الارض مفسدین فکذبوه فاخذتهم الرجفة
فاصبحوا فی دارهم جاثمین و فرستادیم بسوی مردم مدین برادر ایشان شعیب را پس گفت
ای قوم من بندگی خدا کنید و امیدوار باشید و اعتقاد کنید روز آخرة را و فساد مکنید

در زمین در حالتی که تباه کاران باشید پس دروغگو نبودند اشند او را پس گرفت ایشانرا لرزش
زمین بسبب صیحهٔ جبرئیل پس صبح کردند در حالتیکه همه مردگان و بی‌حرکت بودند **آیات پنجم**
در سوره الرحمن میفرماید والسماء رفعها ووضع المیزان الا تطغوا فی
المیزان واقیموا الوزن بالقسط ولا تخسروا المیزان و آسمان را بلند کرد
و نهاده است در زمین ترازو را که با و حق و باطل از هم جدا شود و حق بصاحب حق برسد
و فرمود که زیادتی و نافرمانی مکنید در ترازو و فرمود بپا دارید سنجیدن را براستی و درستی
و کم مکنید ترازو را **آیات ششم** در سوره حدید میفرماید لقد ارسلنا رسلنا
بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس با
لقسط وانزلنا الحدید فیه بأس شدید ومنافع للناس ولیعلم
الله من ینصره ورسله بالغیب ان الله لقوی عزیز ظاهر آیه کریمه اینکه
بتحقیق فرستادیم پیغمبران خود را با معجزات واضحه روشن که دلالت بر صدق ایشان میکرد
و فرو فرستادیم با ایشان کتاب و ترازو را تا بایستند مردمان براستی و فرستادیم آهن را که
در او کارها سخت است و منفعتهاست از برای مردمان تا آنکه بداند خدا تعالی که کیست
یاری میکند خدا تعالی را و پیغمبران او را در غیب و در نهانی بدرستیکه خدا تعالی البته صاحب
قوت و غلبه و عزیز است **آیات هفتم** ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا هم

او وزنوا

و در و لا تخسروا المیزان [illegible]

او وزنوهم یخسرون الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم
یوم یقوم الناس لرب العالمین کلا ان کتاب الفجار لفی سجین
وما ادراک ما سجین ویل یومئذ للمکذبین تطفیف کم پیمانه
کردن و کم سنجیدن و اینجا مراد آنست که کم کنند کاسند در کیل کردن و سنجیدن ایشانرا ترازو را
و آنانکه چون پیمانه کنند بر مردمان متاع ایشانرا تمام بر دارند تمام و کامل و هرگاه پیمانه کنند
یا بسنجند متاعی را که بدیشان دهند کم کنند حق ایشانرا آیا گمان ندارند و نمیدانند ایشان
که برانگیخته شوند در روز بسیار عظیم بجهة حساب که آن روز قیامت است روزی که مردمان
از قبر سر بر دارند و بایستند از برای پروردگار عالمیان که چنین است براستی که کتاب و نامه
عمل بدکاران البته در سجین است و چه میدانی تو که سجین چیست کتابیست نوشته شده گفته اند
که سجین نام دیوان شرهاست که اعمال شیاطین و کافران و فاسقان جن و انس در آن نوشته شده
است بعضی گفته اند که کتاب مرقوم تفسیر سجین نیست بلکه تفسیر کتاب فجار است یعنی کتاب
فجار کتابیست نوشته شده و آن کتاب سجین است و گفته اند که سجین موضعی است در زیر هفت طبقه
زمین **و گفته اند که** روح کافران را چون میبرند آنرا با آسمان میبرند آسمان آنرا قبول
نمیکند پس بجانب زمین میاورند زمین او را قبول نمیکند پس بهفت طبقه زمین او را فرود
میبرند تا بسجین میرسد که مکانیست تاریک و حفرهٔ تاریک جای ابلیس و شیاطین است ایشان .

نزد او حاضر میشوند چنانکه مقربان کتاب ابرار را مشاهده میشوند **و بعضی** گفته‌اند که سجین
نام چاهیست در جهنم و گفته‌اند سجین را از سجن گرفته که بمعنی زندان و بند و تنگیست و ابرار در آخر
مردم نیکو باور دارند کاشفی **در وسیط** که چون رسول صلی الله علیه وسلم بمدینه نزول فرمود اهل مدینه بدترین
ترین مردمان بودند از جهة کیل و وزن مردی بود که او را ابو جهینه میگفتند دو کیل داشت
بیکی میپیمود و بمردمان میداد و بیکی میپیمود از مردم میگرفت پس این آیات نازل شد و ایشان
نیکو گردانیدند کیل را **و در وسیط** که چون این آیات نازل شد رسول بیرون آمد و بر ایشان
خواند بعد از آن فرمود پنج چیز بسبب پنج چیز است پرسیدند که چیست پنج چیز بسبب پنج چیز فرمود
که نقض نکنند هیچ قومی عهد را الا آنکه مسلط میگرداند خدا بر ایشان دشمن ایشان را و حکم نمیکنند
بغیر آنچه نازل کرده است الا آنکه فاش میشود در میان ایشان فقر و ظاهر نمیشود در میان ایشان
فاحشه الا آنکه فاش میشود در میان ایشان مرگ و کم نمیکنند کیل را الا آنکه ممنوع میشوند از رویانیدن نبات
و بقحط و تنگی مبتلا میشوند و منع نمیکنند زکوة را الا آنکه باران باز داشته میشود از ایشان
بدانکه در اینجا دو اشکال است یکی آنکه هرگاه کیل بکنند و حق خود را تمام بگیرند
چرا مستحق مطفف باشند و چرا مستحق مذمت و ویل بعجم باشند جواب گفته‌اند که استحقاق
مذمت و عذاب باعتبار آیه بعد است و این جواب بعید است یکی آنکه هرگاه آیه اولی
سبب استحقاق عذاب نباشد تقدیم او بر ثانیه وجهی ندارد و هرگاه استیفای حق خود نجا در

مفهوم

مفهوم تطفیف نداشته باشد معتبر و تالی مطفف شناخته شد پس معلوم میشود که بعد از آنست
که ترازو و کیل بدست بگیرد و الحال لابد باشد کسی که بدست بگیرد خوب نیست که اراده تمام
گرفتن داشته باشد بلکه اراده او بر گرفتن کمتر از حق خود باشد که در اینحال تمام گرفتن حلال نبود
چنانکه حضرت صادق علیه السلام فرموده که هر کس ترازو بدست میگیرد دیگر آنکه وزن کند و بگیرد
متاعی قصد او این باشد که تمام بگیرد نمیگیرد مگر راجح یعنی بیشتر و زیاده از آنچه باید بگیرد
و هر کس وزن میکند نا بهره و قصد او این است که مساوی بدهد نمیدهد مگر آنکه ناقص و کم
و در حدیث دیگر است که تمام نداده است مگر آنکه زبانه ترازو میل کند و در حدیث
دیگر که وفا نمیکنند بوزن مگر راجح نباشد و از این است که فقها قایل باستحباب گرفتن
ناقص و دادن راجح شده‌اند **مؤلف** گوید که ظاهر آیه مزبوره و احادیث مذکوره وجوب
اینمعنی است بر آنکسیکه ترازو در دست اوست یعنی آنکه بخل سرشته‌اند در اثر نقص گرفتن مردم
پس میدانم که لازم نباشد بر زیاده دادن تمام بخواهد بدهد ما دام که عازم نباشد بر کم گرفتن قناعت بتمام حق
خود نمیکنند پس هرگاه عازم بر گرفتن تمام باشد البته زیاد خواهد گرفت هر چند اندک باشد لیکن گناه او عظیم
است و مؤید این معنی است آنکه میگویند عملی که مقدم واجب است واجب است از این حیثیت و نیز بعلم
شده که گیتی مادام که اراده دادن بالم نداشته باشد تمام نمیدهد و در وقت گرفتن مادام
که نخواهد بگیرد تمام را حق نمیشود پس این معنی واجب و لازم باشد تا داخل در وعید آیه مزبوره نباشد

در مذمت کم فروشی و کم کیل

هرچند که اینمعنی خلاف مشهور است **فصل دویم** در ذکر احادیثی که
در مذمت کم کردن کیل و ترازو وارد شده است **بدانکه** سنگ کم فروختن و کیل کم
کردن و کیل کم فروختن خیانتی عظیم است و از اعظم کبایر است حتی که حق سبحانه و تعالی
قوم شعیب را بسبب کم فروختن هلاک کرد و ایشان دو طایفه عظیم بودند یکی در شهر مدین
که چون مخالفت پیغمبر خدا کردند و ترک کم فروشی نکردند بصدای مهیبی که موجب زلزله گردید
هلاک گردانید ایشان را و دوم اهل بیشه که ایشان نیز بسبب کم فروشی بگرما و حرارت شدیده
و ابر صاعقه بار هلاک گردانید **و بسند معتبر** از حضرت امام زین العابدین منقول است که
اول کسی که کیل و ترازو ساخت شعیب پیغمبر بود که بدست خود ساخت پس قوم او کیل
میکردند و حق مردم را تمام میدادند پس بعد از آن شروع کردند در کم کردن و ترازو دزدی
پس ایشان را زلزله گرفت و بآن معذب گردیدند تا هلاک شدند **و ابن بابویه** و قطب راوندی
بسند معتبر از ابن عباس و وهب ابن منبه روایت کرده اند که شعیب و ایوب و بلعم ابن
باعورا از فرزندان گروهی بودند که ایمان آوردند بابراهیم در روزی که از آتش نجات
یافت و با او هجرت کردند بشام پس دختران لوط را با ایشان تزویج کرد پس هر پیغمبری که
پیش از فرزندان یعقوب و بعد از ابراهیم بود از نسل این جماعت بودند و حقتعالی شعیب را بسوی اهل
مدین فرستاد به پیغمبری و آنها از قبیله شعیب نبودند و پادشاه جباری بر ایشان حاکم بود که هیچیک

از پادشاهان

از پادشاهان عصر او تاب مقاومت او نداشتند و آن گروه با کفر بخدا و تکذیب پیغمبر خدا
کم میکردند وزن را هرگاه از برای دیگری کیل و وزن میکردند و چون از برای خود
کیل و وزن میکردند تمام میگرفتند و پادشاه ایشان را امر میکرد بحبس کردن طعام
و کم کردن کیل و وزن و شعیب ایشان را چندانکه موعظه میکرد سود نمی بخشید تا آنکه آن
پادشاه شعیب را و آنهایی که ایمان آورده بودند از آن شهر بیرون کرد پس خدا ایشان را
گرما و ابر سوزنده بر ایشان فرستاد تا ایشان را زیر ابر بر کرد و نه روز در آن عذاب بودند
که آب ایشان بمرتبه گرم شد که نمیتوانستند آشامید پس رفتند بسوی بیشه که در نزدیک
ایشان بود پس حقتعالی ابر سیاهی بر ایشان بلند کرد و چون همه در سایه آن ابر جمع شدند
آتشی از آن ابر بر ایشان فرستاد که همه را سوخت و احدی از ایشان نجات نیافت و هرگاه
نزد رسول خدا صلم شعیب ذکر میشد میفرمود که او خطیب پیغمبران خواهد بود در روز قیامت
و چون قوم شعیب هلاک شدند او با جمعی که باو ایمان آورده بودند رفتند بسوی مکه و در آنجا ماندند
تا برحمت الهی واصل شدند **باب سیم** از جمله ضروریاتی که باید در این کتاب مذکور
شود زکوة است که تالی مرتبه صلوة است و ضروری اسلام است که اگر واجب نداند کسی دادن
زکوة را کافر میشود و حاکم شرع او را باید بکشد **مرتد است** از ائمه که نماز کسی که زکوة نمیدهد
قبول نیست و همچنانکه نماز در هر روز مکرر میشود باید که زکوة اقلا در هر سال مکرر شود

در بیان وجوب زکوة

لهذا در آیات بسیار زکوة مقرون بصلوة گردانیده است چنانکه مکرر میفرماید اقیموا الصلوة
واتوا الزکوة **و روایت است** که چون حضرت صاحب الزمان علیه السلام ظاهر شود اول کاری که میکند
دو چیز است یکی آنکه مانع الزکوة را گردن میزند دوم آنکه سقف مسجدها را خراب میکند و در
این زمان بسبب اهمال علما و بیدیانتی اغنیا و حب دنیا دادن زکوة بالکلیه نسیاً منسیاً شده است
بلکه در هیچ زمانی و مکانی مذکور و معلوم نمیشود آری در جائی تلاوت قرآن گاهی مذکور میشود
و در هنگام رحلت با آنجهان گاهی معمول میشود که وصیت بدادن فقرای زکوة میکنند و بندهای
مرده را آزاد میکنند و همیشه فقرا و مساکین در شدت گرسنگی مغمور و در عسرت و دست
تنگی مقهور و سربسر تنگ اغنیا راحم نمیشوند بلکه اگر از ایشان [illegible] رسد در بردن حق فقرا ابا
و اگر ستم کرده باشند مزد عمل ایشان را کم میدهند و اگر بعد از سال حاجت بسیار قلیلی دادند
آنچه زبون ترین مال باشد بایشان میدهند که منتفع نشوند [illegible] و حق تعالی زکوة را
در اموال اغنیا واجب گردانیده که قوت فقرا باشد **و در حدیث** وارد شده است که حق تعالی در برابر
هر هزار غنی بیست و پنج فقیر آفریده است که اگر اغنیا حق ایشان را بدهند [illegible]
ایشان [illegible] در [illegible] زکوة نمیدهد اگر فقیری از گرسنگی و برهنگی فوت شود خونش
در گردن اغنیا خواهد بود و اغنیا مؤاخذ خواهند بود **و در حدیث معتبر** منقول است که زکوة در نه
چیز مقرر شده و در غیر آنها بخشیده اند طلا [1] و نقره [2] و گندم [3] و جو [4] و خرما [5] و مویز [6] و شتر [7] و گاو [8] و گوسفند [9] پس

بدانحال آنکه که بخشیده در مالی که خدا بفضل و کرم خود باو داده است و در حدیث است که چهل
درهم مسکوک که ده یک از علامات مستحق [illegible] و دو [illegible] فرموده که [illegible] را در دینار یا بر
[illegible] در آخرت [illegible] عالیه بهشت رساند و هر که بخل کند و از این قدر قلیل [illegible] در دنیا مالش تلف
شود و در راه باطل صرف شود و در آخرت با کفار محشور شود خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین
و از جمله چیزهائی که اهم و ضروری است که در این کتاب ذکر شود وجوب زکوة تجارت است **بدانکه** در زکوة تجارت چند شرط
معتبر است **اول** آنکه رأس المال بقدر نصاب نقدین باشد [illegible] زکوة طلا بیست اشرفی و از نقره [illegible] هزار و سیصد دینار
[illegible] **دوم** آنکه بمجرد [illegible] تجارت [illegible] **سیم**
آنکه یکسال تمام [illegible] **چهارم** در [illegible] سال
رأس المال [illegible] **پنجم** آنکه [illegible]
تجارت نقد نشده باشد زکوة واجب نیست [illegible] ربع عشر رأس المال را بمستحق زکوة باید داد
و آیات و احادیث صحیحه معتبره بسیار دلالت بر وجوب زکوة تجارت میکند **و شیخ** صدوق ابو جعفر محمد بن علی بن
موسی بن بابویه القمی [illegible] از اکابر محدثین و علمای شیعه است و جمعی کثیر از علما [illegible] مستحب شده اند
[illegible] شیخ جلیل القدر ابو جعفر طوسی که استدلال کرده است در کتاب تهذیب [illegible] زکوة تجارت
بچهار حدیث [illegible] و جوابهای [illegible] و بعد از آن چهار از احادیث [illegible] دلالت
بر وجوب زکوة تجارت [illegible]

در بیان زکوة تجارت

مراد از ربع عشر چهل یک است

باشند بجهة آنكه چون استحباب مشهور شده و اكثر اخبار از اين قبيل مجمل و مشتبه است منظور است كه اهل انصاف خطا ببطع كم ديده

حق اين دو نظر ذكر سنتى احتمال دارد كه ظن نمايند و اخبار آحاد ظاهر شود عمل بايد و از جاده جدل و عناد و تقليد بيرون نهاده ام

كه حقيقت اصطلاحي معلوم بايد كرد تا شنيده باشد متصدى قبول و رد و ترجيح و ترتيب نشوند و بر خدا و بر رسول و ائمه

هر افترا گويند **حديث اول** حديث علي بن يقطين است از حضرت امام موسى كاظم قال قلت له يجمع عندي الشيء

الكثير قيمته نحو من سنة أ زكيه قال لا كلما لم يحل عليك الحول عليه حول فليس عليك

فيه زكوة وكلما لم يكن ركازا فليس عليك فيه شيء قلت وما الركاز قال

الصامت المنقوش حاصل معنى آنكه علي بن يقطين ميگويد كه گفتم بحضرت امام موسى كه جمع ميشود

نزد من چيزى كه بسيار است قيمت آن نزديك بقدر يك سال آيا زكوة او بدهم فرمود هر چه نگذرد در آن

تو يك سال پس نيست بر تو در او زكوة و هر چه نبوده باشد ركاز پس نيست لازم بر تو در او چيزى گفتم چه چيز است

ركاز فرمود طلا كه داشته باشد و سكه بر او نقش شده باشد پس دلالت ميكند كه زكوة در ركاز واجب ميشود

و مال التجارت ركاز نيست پس زكوة در آن واجب نباشد **جواب** آنكه مفاد حديث عدم وجوب زكوة است در

مالي كه داشته باشد و دادوستد نشود و وجوب زكوة در مالى كه صامت منقوش باشد و كلما لم يكن ركازا

حصر اضافي نسبت بمالي كه دادوستد كرده باشد يعني زكوة واجب نميشود در مالي كه متاع داشته باشد و واجب زكوة

در مال صامت منقوش يعني درهم و دينار كه نقش و سكه داشته باشد پس يك قسم ديگر ماند كه آن البته متاع نداشته باشد

و صامت منقوش هم نباشد كه مالي است كه تجارت داده باشد و حكم اين مال مسكوت عنه است در اين حديث و

حكم وجوب زكوة در چنين مالي ثابت شود چنانكه بعد از اين است و بيان كنيم مساعي اين حديث مشهور است و از تيسير كنيم كه مراد از مال

مجتمع مال التجارت نباشد كه مراد است كه زكوة در مال التجارت بر او واجب نيست بجهة آنكه داد و ستد نام نشود و فروخته

نگذارد درهم و دينار زكوة واجب است پس دلالت ميكند بر وجوب زكوة در مال تجارت بشرط حول و لهذا بعد از كلام بيان كرد

نقد و حال عليه الحول بعد از تجارت يك سال و نقد شدن متاع كه اشتراط حول شرط نسبت با اين باشد كه مادام كه اموال تجارت

را نقد نشده باشد يعني صامت منقوش نگرديده باشد زكوة واجب نشد و كان بمعنى صار خواهد بود **حديث ثاني** حديث ضعيف است

كه مروي از حضرت صادق ع است كه ميفرمايد ليس في المال المضطرب به الزكوة يعني نيست در مالي كه داد و ستد شود زكوة و مالي كه داد و ستد شود

تجارت است پس زكوة در آن واجب نباشد **جواب** آنكه مالي كه داد و ستد شود اعم است از مال التجارت و غير تجارت كه بعنوان قرض و دين و غير آن صحيح

و امثال آن داد و ستد شود و عام دلالت بر خاص نميكند و هرگاه احاديث بسيار كه دلالت بر وجوب زكوة تجارت ميكند موجود باشد جمع بينهما

واجب است كه مراد حضرت غير مال التجارت باشد و اگر فرضا مراد مال التجاره باشد احتمال دارد كه مراد راس المال باشد يا كم باشد

در عرض سال و محتمل است كه نقد نشده باشد پس دلالت كند بر سقوط زكوة از مال التجارت كه حول نشده و نقد نشده و بقدر راس المال

و در همه متجر به باشد و مع هذا قرينه قايم است بر آنكه مراد حضرت مال التجارت نيست لكن آنكه شيخ نيست كه زكوة تجارت اگر واجب نباشد

مستحب است نفي حقيقت زكوة در آن كه مثل نفقه استحباب بقصور است **حديث سيم** در صحيح سليمان ابن خالد است ميگويد سئل

ابو عبد الله عن رجل كان له مال كثير فاشترى به متاعا ثم وضعه فقال هذا متاع موضوع فاذا احببت

بعته فيرجع اليه راس ماله وافضل منه هل عليه فيه صدقة وهو متاع قال لا حتى تبيعه قال

فهل يؤدي عنه اذا كان متاعا قال لا سليمان ابن خالد ميگويد كه پرسيد كسي از حضرت امام جعفر صادق ع از مردي كه

داشته باشد پس چون بر او مستحب اوست و گفت این صاحب غیبت که اشتباه هرگاه که نفع هم نشود و شخص سرمایه المال خود را نگاه دارد
ابا بر این شخص صدقه یعنی زکوة است و حال آنکه سنت فرمود نه آنکه بود آنرا لفظ آیا سبب زکوة آنرا قسمت بنده بر شما
که متاع بهم رسد نه جواب عجیب که شیخ به حدیث که صحیح است دلالت دارد بر آنکه صاحب مال ذخیره داشته و قصد تجارت ندارد مستحب است
بر مطلوب جهت آنکه در عدم وجوب زکوة در مال تجارت است و علما تصریح کرده اند که هرگاه مال تجارت به قصد قنیه یعنی ذخیره و نگاه داشتن
زکوة در آن نیست پس آنچه به قصد تجارت خریده باشد ثمن فروخته به قصد تجارت خریده است
که تا نقره و طلا باشد متاع زکوة تجارة واجب شود موافق اصلاحات دیگر که مقید بمطلق است و نفی زکوة لازم شده که از کلام حضرت
مقصود نفی زکوة سالانه است که متاع بهم است نفی زکوة ابتدائیه که فروخته است تمام شد از قول حضرت
نمی شود زکوة پس آنکه سرمایه از کمتر شده زکوة نیست مراد آنکه متاع بوده و نقره فروخته بوده است
که زکوة آن مال هم تجارت است و به قصد تجارت نقد و فروخته نشود ...
زکوة به او واجب نیست **حدیث چهارم** بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر روایت است که مسوله بر زراره ابا ذر و عثمان

تنازعا على عهد رسول الله فقال عثمان كل مال من ذهب او فضة يدار و يعمل به و يتجر به
ففيه الزكوة اذا حال عليه الحول و قال ابو ذر اما ما اتجر به او دير و عمل به فليس
فيه زكوة انما الزكوة فيه اذا كان ركازا او كنزا موضوعا فاذا حال عليه الحول ففيه الزكوة
فاختصما في ذلك الى رسول الله صلعم فقال القول ما قال ابو ذر **ای زراره** بدرستی که ابو ذر و عثمان نزاع
کردند در زمان رسول خدا صلعم پس گفت عثمان هر مالی که از طلا یا نقره باشد که بگردد و معامله شود و تجارت شود پس بر او زکوة است

هرگاه

هرگاه بگذرد بر او سال پس گفت ابوذر اما آنچه تجارت شود و بگردد و معامله شود پس نیست در او زکوة بدرستی که همین
زکوة در مالی است که کنز یا گنج باشد پس هرگاه سال بر او بگذرد پس در آن زکوة است پس نزاع کردند
نزد حضرت رسول خدا صلعم پس حضرت فرمود قول قول ابوذر است **جواب** آنکه حدیث ظاهر
دلیل شما نیست لیکن احادیث صحیحه و معتبره بسیار مخالف ظاهر این حدیث صحیح در وجوب زکوة تجارت و بعد از تأمل ظاهر
میشود که این حدیث نیز دلالت بر مطلوب ما دارد به چند وجه **اول** اطلاق صحیح مقتضی آنست که مراد عثمان این باشد
که هر مالیکه گردانیده شود و تجارت شود زکوة او واجب است هر چند فروخته و نقد نشده باشد و مراد ابوذر این باشد که هرگاه
تجارت شود و متاع شده باشد زکوة او واجب نباشد و فیما که فروخته و نقد شود در آن وقت زکوة تجارت باید داد
مراد از کنز صامت منقول است که مراد نقره و طلا مسکوک است بدلیل حدیث ابن یقطین و همچنین زکوة واجب شود کنز و گنج
گذاشته باشد در این **دوم** آنکه مراد عثمان این باشد که هر مال طلا و نقره که گردانیده شود و تجارت کنند زکوة آنرا باید داد خواه زر راس
المال کم شده باشد و مراد ابوذر نفی این کلیه باشد که بود یعنی زکوة آن باید داد بعد از نقد شدن مال به قدر راس
المال یا زیاده باشد و اینکه معنی کنز است که زر در وقت حضور ثابت باشد در این و دلیل
بر صحیح قول ابوذر است که میفرماید انما الزكوة فيه يعني فيما اتجر او دير و عمل به اذا كان ركازا او كنزا
صریح خواهد بود در وجوب زکوة تجارت و حاصل کلام آنکه عثمان در کلیه کلام خود که كل مال من ذهب او فضة
يدار و يعمل به و يتجر ففيه الزكوة گفته هر چند بطلا و نقره تجارت شود ولیکن در سر سال زر راس المال
کم شده باشد زکوة نه واجب باشد و نه مستحب و همچنین هرگاه از راس المال کم شده باشد ولیکن در سر سال هیچ نقد نشده باشد

و تمام جنس باشد زکوة او واجب نیست و قیمته نقد نشود و مراد ابو ذر رد قول عثمان باشد در اصد و جهین یا کلاهها و مراد

از کار نقاء راس المال باشد بر نقد بر اول یا نقد شدن متاع باشد بر تقدیر ثانی چنانکه در حدیث عتاب بن قیس طی کرد گذشت

و حاصل کلام ابو ذر این است که دادن زکوة نقدین در دو صورت واجب است **اول** مال تجارت بشرط نقاء

راس المال هرگاه طلا و نقره مسکوک خرید شود بشرط یک سال گذشته باشد **دویم** طلا و نقره مسکوک که گذاشته باشد

تا یک سال و هیچ داد و ستد نشده باشد پس مراد بکنز در موضع اول نیست و مراد برکات التجارت مذکور است **تنبیه**

اگر کوئید که احادیث بسیار وارد شده است که زکوة در نه چیز واجب است طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند

و گندم و جو و خرما و مویز پس اگر در تجارت زکوة واجب بود حضرت سید معصوم نه در ده چیز واجب است **جواب**

گوئیم که زکوة تجارت که حاصل است در طلا و نقره و تجارت فرع طلا و نقره است بجهة آنکه راس المال تجاره دینار و درهم است

و اینها فرع طلا و نقره اند **و ایضاً** دانسته که نقد شدن متاع و دینار و درهم شدن زکوة او واده نشود

و قدر زکوة اخراج از تجارت بیز مثل قدر اخراج زکوة از دینار و درهم است **و** دلیل بر وجوب زکوة تجارت

دو آیت و احادیث بسیار است از جمله حدیث مذکور شیعه **اما ایه اولی** یا ایها الذین

آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض ظاهر معنی آنکه ای کسانیکه

ایمان آورده اید در راه خدا بدهید پاره از پاکیزهائی از آنچه کسب کرده اید و آنچه بیرون آوردیم از برای شما از

زمین **الایه الثانیه** یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی

یوم لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة و الکافرون هم الظالمون ظاهر معنی آنکه

ایکسانیکه ایمان آورده اید بدهید از آنچه روزی کرده ایم شما را پیش از آنکه بیاید روزی که نباشد

خرید و فروش و نباشد دوستی در حرارت و النفس و کافران هم ایشانند ستمکاران **بدانکه** هر چیکی

که اهتمام بکتاب او است و از جانب شارع لازم الاتباع است مصدر بندا یا ایها الذین آمنوا میشود که آنکه

اشعار شد بانکه عمل بمضمون آنکه از لوازم ایمان است و اخلال بآن رخنه در ارکان ایمان است و تقصیر در آن

دخول در جمله کافران و سلوک سبیل شیطان است و امر در آیه خصوصاً در ضمن موضع اظهار در وجوب زکوة تجارة

در عموم الکسب داخل است و هرگاه سایر مکاسب بدلیل خارج باشد از وجوب زکوة تجارت باقی خواهد بود و همچنین

از آیه ثانیه مستفاد میشود بعموم اسباب روزی خدا سبحانه منزل در دنیا غالباً در سه چیز است **یکی** خرید و فروش **دویم** دوستی و بهره

که یکدیگر را بهره میرسانند و شاید که مراد بعض اقارب از یکدیگر باشد و از این جمله باشد **سیم** شفاعت است که بجواز طلب

و سؤال بیکدیگر چیزی میرسانند و ظاهر آیه مقتضی امر بانفاق و وجوب انفاق و دادن بعض از سه چیز است که خرید

و فروش باشد که عبارة از تجارت است بجهة آنکه اول مذکور شده و هرگاه بدلیل خارج معلوم شد عدم انفاق در این دو چیز وجوب

متعین خواهد بود وجوب در اول که تجارة است و اینکه بر وجوب محمول بر استحباب نخواهد بود بجهة **اول** آنکه

امر در آیه حقیقت در وجوب است نزد اکثر علماء **دویم** ندا بیا ایها الذین آمنوا که دلالت بر اهتمام تمام میکند در

مامور به **سیم** آنکه در آخر میفرماید که و الکافرون هم الظالمون که صریح است در آنکه هرکه عمل و اعتقاد بکند

بانچه مذکور شد هم کافر و هم ظالم است و تارک این که واجب نباشد کافر و ظالم نمیشود و در احادیث بسیار وارد شده است

که تارک زکوة کافر است **و اما احادیث اول** در کافی مرویست از امام علیه السلام قال سألته عن الرجل

یعنی سرما ... خرید و فروش ... بر دوستی ...
که از ... و در ... که دو بعضی ...
در حل ... و ... جمیع ... کنز ...
حقیقت ... عمل ...
که ... و در احادیث ...

يكون عنده المتاع موضوعا فيمكث عنده السنة والسنتين واكثر من ذلك قال ليس
عليه زكوة حتى يبيعه الا ان يكون اعطى به ماله فيمنعه من ذلك التماس الفضل
فاذا هو فعل ذلك وجبت فيه الزكوة وان لم يكن اعطى به راس ماله فليس
عليه زكوة حتى يبيعه وان حبسه بما حبسه فاذا هو باعه فانما عليه
زكوة سنة واحدة قال وسالته عن الرجل يكون معه المال مضاربة
عليه في ذلك المال زكوة اذا كان يتجر به فقال له ينبغي ان يقول لا
صحاب المال زكوه فان قالوا انا نزكيه فليس له غير ذلك وان هم امروه
بان يزكيه فليفعل قلت ارايت لو قالوا انا نزكيه والرجل يعلم انهم لا
يزكونه فقال اذا هم اقروا بانهم يزكونه فليس عليه غير ذلك وان قالوا
انا لا نزكيه فلا ينبغي له ان يقبل ذلك المال ولا يعمل به حتى يزكوه وفي
رواية اخرى عنه الا ان تطيب نفسك ان تزكيه من ربحك قال وسالته
عن الرجل يربح من سنة خمسمائة وستمائة وسبعمائة هي نفقته واصل المال مضاربة
قال ليس عليه في الربح زكوة گفت راوی پرسیدم از حضرت از مردی که بعضی باشد نزد او متاعی گذاشته شده پس
بماند نزد او یکسال یا دو سال و بیشتر از این فرمود که نیست بر او زکوة تا بفروشد مگر آنکه داده شود او را راس
المال خود پس نفروشد او را بجهت طلب زیادتی پس هرگاه چنین کند واجب شود در او زکوة و اگر نداده باشند او را راس

المال پس زکوة بر او نیست تا وقتی که بفروشد و هر چند نگاه دارد آن را پس هرگاه فروخته باشد پس هم بر او زکوة یک ساله
خواهد بود گفت دیگر پرسیدم از آنحضرت از مردی که با او مال مضاربه است آیا بر او زکوة هست هرگاه تجارت کند با آن مال فرمود باید بگوید
بصاحبان مال که زکوة بدهند پس اگر گفتند که ما میدهیم پس بر او غیر از این نیست و اگر ایشان امر کنند او را که بدهد زکوة را باید بدهد گفتم
که هرگاه گفتند که ما زکوة میدهیم و مرد داند که ایشان نمیدهند فرمود هرگاه ایشان اقرار کرده باشند که میدهند پس بر او
غیر از این نیست و اگر گفتند که ما زکوة نمیدهیم پس سزاوار نیست که قبول کند آن مال را و کار نکند با آن تا آنکه زکوة آن را بدهند **و در روایت**
دیگر چنین است مگر آنکه خوش باشد نفس تو که زکوة آن را از نفع خود بدهی و گفت پرسیدم از آنحضرت از مردی که
شریف وجه زکوة تجارت ... و عدم وجوب زکوة ... و گفت دیگر پرسیدم از آنحضرت از مردی که از نفع تجارت
در یکسال پانصد و ششصد و هفتصد بدست آورد که خرج سال اوست و اصل مال مضاربه است فرمود نیست بر او زکوة در نفع
تجارت ... در کتاب ... قطع بر عدم وجوب زکوة ... حول کردن ...
حدیث دوم در کافی روایت از حضرت امام جعفر صادق ع ليس على الرقيق شيء الا رقيق يبتغى فيه التجارة
فانه من المال الذي يزكى یعنی نیست بر غلامان چیزی از زکوة مگر بنده که طلب تجارت کنند در او پس زکوة
او را باید داد **حدیث سیم** در کافی روایت از حضرت صادق ع که كل شيء جر عليك المال فزكه وكل شيء
ورثته او وهب لك فاستقبل به یعنی هر چه بکشد بسوی تو مال پس زکوة او را بده و هر چه ارث
برده باشی یا بخشیده شود بسوی تو پس ... سال ... زکوة او را بده پس مال التجارة ...
و هرگاه حقیقة ... وجوب زکوة در ... مال ...

منع این جماعه بود وجوب زکوة در تجارت و در بیان احادیث دیگر که دلالت بر وجوب زکوة تجارت میکند و لیکن
باید بنا بر کلام در باب اموال چون املاک و مستغلات که سال بسال و ماه بماه و روز بروز منفعت ازو حاصل شود
هرگاه زیاده بر احتیاجات سال باشد ... پس مقتضی تجدید وجوب در هر سال ربع عشر حاصل آنها است
و شیخ هم که از علما قایل بوجوب نیست باشد **حدیث چهارم** حدیث ساعه که در فقیه و کافی از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که سألته عن الرجل یکون له دراهم یعمل بها و قد وجب
علیه فیها الزکوة و یکون فضله الذی یکسب بماله کفاف عیاله لطعامهم و کسوتهم
و لا یسعهم لأدمهم و انما هو ما یقوتهم فی الطعام و الکسوة قال فلینظر الی
زکوة ماله ذلک فلیخرج منها شیئا قل او کثر فیعطیه بعض من تحل له الزکوة و
لیعد بما بقی من الزکوة علی عیاله فلیشتر بذلک ادامهم و ما یصلحهم من طعامهم
فی غیر اسراف و لا یأکل هو منه یعنی پرسیدم از آنحضرت از مردی که از برای او چندی دراهم
هست که با آن کار میکند و واجب شده است برو زکوة در آن مال و زیاده منفعتی که کسب میکند بآن مال
بقدر کفاف عیالش میشود بجهت خوراک و پوشاک ایشان و کفایت نان خورش او نمیکند و بس بقدر قوت طعام عیاله
و جامه ایشان است حضرت فرمود که نگاه کند بزکوة مالش پس بیرون آرد از آن چیزی اندک یا بسیار و بدهد
آنرا ببعضی از مستحقین زکوة و برگرداند باقی مانده را بر عیال خود پس بخرد از برای ایشان نان خورش از طعام ایشان بدون
آنکه اسراف کند و خودش نخورد از آن پس اگر زکوة تجارت واجب نبود حضرت نمیفرمود که زکوة را بدهد و واجب نیست که

... اینها از عیال خود صرف کند و خود بخورد آن را گفته اند که مراد این است که لا صدقة و ذو رحم محتاج یعنی صدقه
نباشد و صاحب عیال محتاج ... خصوصا عیال واجب النفقه **حدیث پنجم** در احادیث بسیار وارد شده است
که هیچ مالی در باب ... و در باب ... نمیشود مگر بترک زکوة و هیچ ... [illegible]
باشد و معلوم است که مالی که در ... مشغول بتجارت نکردن زکوة او را ... **حدیث ششم** صدوق
در کتاب من لا یحضره الفقیه بسند صحیح روایت کرده است از اسحق بن عمار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
ما تقول فی رجل یهب لعبده الف درهم او اقل او اکثر فیقول حللنی من ضربی
ایاک او من کل ما کان منی الیک و مما اخفتک و ارهبتک فیحلله و یجعله
فی حل رغبة فیما اعطاه ثم ان المولی بعد اصاب الدراهم التی اعطاها فی موضع
قد وضعها فیه العبد فاخذها المولی احلال هی له فقال لا فقلت له الیس
العبد و ماله لمولاه قال لیس هذا ذاک ثم قال قل له فلیردها علیه فانه لا تحل فانه
افتدی بها نفسه من العبد مخافة العقوبة و یوم القیمة فقلت له فعلی العبد ان یزکیها
اذا حال علیه الحول قال لا الا ان یعمل له فیها و لا یعطی العبد من الزکوة شیئا
اسحق بن عمار گفته است که گفتم بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام چه میفرمائی در مردی که ببخشد بغلام خود هزار درهم یا کمتر یا بیشتر
را پس بگوید بحلال کن مرا از آنکه زده ام ترا و از هر چه آزار از من بتو رسیده است و از آنکه ترسانیده ام ترا پس آن غلام حلال
میکند او را ... بهمه آنچه باو داده ... [illegible]

در آنکه پس او را بر داشت آقا آیا حلال است این درهم از برای آقا فرمودند گفتم آیا نیست چنین که بنده
هر چه در دست او باشد از مولا است حضرت فرمودند که نیست این آنکه تو میگوئی بعد از آن فرمودند که بگو بآن مولا
که برگرداند آن دراهم را بآن غلام بجهت آنکه آن دراهم حلال نیست از برای مولا بجهت آنکه حلال کرده است از غلام
باین دراهم نفس خود را از ترس عقوبت و فضیحت در روز قیامت پس گفتم با حضرت که بر غلام لازم است
که زکوة این دراهم بدهد هرگاه یکسال برابر بگذرد فرمودند مگر آنکه کاری کرده شود از برای غلام بآن دراهم
مراد آنکه هرگاه کسی تجارت میکند با آن مال زکوة تجارت آن مال باید بدهد و نباید که غلام زکوة تجارت بدهد
پس مصنف شاید در اینجا سخن خفی مانده که وجوب زکوة بر کسی که تجارت میکند از مال غلام
هرگاه زکوة تجارت واجب باشد در مال غلام پس در مال دیگران بطریق اولی واجب خواهد بود
حدیث هفتم شیخ طوسی در تهذیب بسند صحیح روایت کرده است از ابی الربیع شامی
عن ابی عبد الله فی رجل اشتری متاعا فکسد علیه متاعه وقد کان زکی
قبله ان یشتری به هل علیه زکوة او حتی یبیعه فقال ان امسکه التماس
الفضل علی راس المال فعلیه الزکوة ابی الربیع شامی پرسیده است از حضرت صادق
از مردیکه خریداری کند متاعی را پس کاسد شود متاع او و زکوة ایمال را داده است قبل از آنکه این متاع را خریده است
آیا بر او زکوة لازم است یا وقتی لازم است که بفروشد او را پس فرمودند اگر نگاه داشته است متاع را
بجهت آنکه طلب زیادتی میکند بر راس المال پس بر او لازم است که زکوة او را بدهد **حدیث هشتم**

در تهذیب بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است قال سألت اباعبد الله ع
عن رجل اشتری متاعا وکسد علیه وقد زکی ماله قبل ان یشتری
المتاع متی یزکیه فقال ان کان امسک متاعه یبتغی به راس المال
فلیس علیه زکوة وان کان حبسه بعد ما یجد راس ماله فعلیه الزکوة
بعد ما امسکه بعد راس المال قال وسألته عن الرجل توضع عنده
الاموال یعمل بها فقال اذا حال علیها الحول فلیزکها محمد بن مسلم گفته است که پرسیدم
از حضرت امام جعفر صادق از مردیکه بخرد متاعی را پس کاسد شد بر او و حال آنکه پیشتر زکوة ایمال را
داده بود که زکوة ایمال باید بدهد فرمودند اگر نگاه داشته است بجهت آنکه میخواهد بفروشد برأس المال
خود که خریده پس نیست بر او زکوة و اگر نگاه داشته است بعد از آنکه رأس المال پیدا بکند یعنی با ربح زیاد
بر آن میخواهد بفروشد پس بر او زکوة لازم است بعد از آنکه نگاه دارد او را بعد از رأس المال باز
میگوید محمد بن مسلم که پرسیدم از آنحضرت از مردی که گذاشته میشود در نزد او مالها که کار کند با آنها
فرمودند هرگاه یکسال بگذرد بر او پس باید که زکوة او را بدهد **حدیث نهم** در تهذیب بسند صحیح
مرویست از اسمعیل بن عبد الخالق قال سأله سعید الاعرج وانا حاضر اسمع
فقال انا نکبس الزیت والسمن نطلب به التجارة فربما یمکث عندنا
السنة والسنتین هل علیه زکوة قال فقال ان کنت تربح فیه

شيئاً او تجد رأس مالك فعليك فيه زكوة فإن كنت انّما تربّص به لانّك
لا تجد الّا وضيعة فليس عليك زكوة حتّى يصير ذهباً او فضّةً فاذا
صار ذهباً او فضّةً فزكّه للسنة التي تتّجر فيها اسمعيل ابن عبد الخالق بسند
از آنحضرت سؤال کرد از وضعی که ما داریم و میشنویم پس گفت که جمع میکنیم روغن زیتون و روغن گوسفند
را بطلب منفعت و تجارت را این وقت باشد که بها زیاد کند یا کم پس آیا بر او زکوة هست یا نه پس فرمود
حضرت اگر طلب نفع منفعتی در فروختن آن مال بسر آید بهتر است تو بیابد پس بر تو لازم است که زکوة آن را بدهی
و اگر طلب نکاه میدارد که ببیند که بر بها کسر است کمتر از قیمت که خریده میخرد پس نیست بر تو زکوة تا
آنکه طلا شود یا نقره شود پس هرگاه طلا یا نقره شود پس زکوة او را بده که آنچه از همان سال که تجارت منفعتی از آن مال
حدیث دهم روایت از اسحق ابن عمار قال قلت لابي ابراهيم عليه السلام الرّجل
يشتري الوصيفة يثبتها عنده لتزيد وهو يريد بيعها اعلى ثمنها زكوة
قال لا حتّى يبيعها قلت فان باعها أيزكّي ثمنها قال لا حتّى يحول عليه الحول
وهو في يده اسحق ابن عمار گفت که گفتم بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام که مردی میخرد کنیزی را و نگاه میدارد که
قیمتش زیاد شود و او میخواهد بفروشد او را آیا بر قیمت آن زکوة هست فرمود نه تا وقتی که بفروشد
او را گفتم اگر بفروشد او را آیا زکوة میدهد قیمت او را فرمود که نه تا آنکه یکسال بگذرد در دست او و
او باشد مؤلف گوید که مراد آن باشد که مادام که مدت تجارت یکسال نگذشته باشد زکوة او را

از جهت شایع فروختن و نقد شده باشد حدیث یازدهم و دوازدهم در کافی و تهذیب مستفیضاً
روایت از سعید سمان که سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ليس في مال اليتيم زكوة الّا ان
يتّجر به فان اتّجر به فالرّبح لليتيم وان وضع فعلى الّذي يتّجر به و سکو در شبهه
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست در مال یتیم زکوة مگر آنکه تجارت شود بمال او پس اگر تجارت شود
بمال او پس نفع او از یتیم است و اگر کم شود بر کسی است که تجارت کرده باشد بمال یتیم بآنکه
تا جواز آن محقق است و بهمین مضمون از صحیح بسند حسن کالصحیح حدیث دیگر نیز روایت کرده است
و این در صورتیست که تاجر بمال یتیم ولی یتیم باشد و الّا غرامت میباید کرد و انما منفعت نکند حدیث
سیزدهم بسند صحیح مرویست که یونس ابن یعقوب گفت که ارسلت الى ابي عبد الله عليه السلام ان لي
اخوة صغاراً فمتى تجب على اموالهم الزّكوة قال اذا وجبت عليهم
الصّلوة وجبت عليهم الزّكوة قلت فما لم تجب عليهم الصّلوة قال اذا
اتّجر به فزكّه یعنی فرستادم بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام که مرا چند برادر نابالغ
اند که وقت واجب میشود در اموال ایشان زکوة فرمود هرگاه واجب میشود بر ایشان نماز پس واجب میشود
بر ایشان زکوة گفتم مادام که بر ایشان واجب نشده باشد نماز چیزی واجب نیست حضرت فرمود هرگاه تجارت شود بمال
او بدهید زکوة او را حدیث چهاردهم بسند معتبر مرویست از محمد ابن الفضل که گفت سألت ابا
الحسن عليه السلام عن صبية صغار لهم مال بيد ابيهم او اخيهم هل يجب على مالهم

زکوة قال لا تجب في مالهم زکوة حتی يعمل به فاذا عمل به وجبت
الزکوة فاما اذا کان موقوفا فلا زکوة عليه يعني پرسيدم از حضرت امام رضا ع
از فرزندان يتيمي که طفلند و مالي دارند که بدست برادرشان يا برادرشان است آيا واجب است بر مال
ايشان زکوة حضرت فرمود که واجب نيست در مال ايشان زکوة تا آنکه عمل کنند بآن پس هرگاه عمل کنند
بآن يعني تجارت کنند واجب ميشود زکوة اما هرگاه مال ايشان موقوف باشد يعني گذاشته باشند
و کار نکنند پس زکوة براو نيست **حديث شانزدهم** بسند معتبر ديگر از ابي العطارد روايت است
که قلت لابي عبد الله ع مال اليتيم يکون عندي فاتجر به قال اذا حرکته
فعليک زکوته قلت فاني احرکه ثمانية اشهر وادعه اربعة اشهر
قال عليک زکوته يعني گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع که مال يتيمي نزد من ميباشد پس تجارت بمال
حضرت فرمود که هرگاه حرکت دادي او را يعني بکار فرمودي پس بر تست که زکوة او را بدهي گفتم که من
حرکت ميدهم او را هشت ماه و ميگذارم او را چهار ماه حضرت فرمود که بايد زکوة او را بدهي **حديث**
شانزدهم و هفدهم حديث صحيح عبد الرحمن ابن الحجاج که ميگويد قلت لابي عبد الله ع امرأة
من اهلنا مختلطة عليها زکوة فقال ان کان عمل به فعليها زکوة
وان لم يعمل به فلا يعني گفتم بحضرت امام جعفر صادق ع که زني از مردمان مختلطه است يعني ديوانه
است براو زکوة است فرمود که اگر معامله بمال او شود پس براو زکوة است و اگر معامله نشود بمال او پس نيست

براو زکوة

براو زکوة و همچنين موسي ابن بکر روايت کرده است که قلت لابي الحسن ع عن امرأة مصابة
ولها مال في يد اخيها فهل عليه زکوة فقال ان کان اخوها يتجر به فعليه
زکوة يعني گفتم بحضرت امام موسي کاظم ع که زني مصيبت ديوانگي باو رسيده است و او را مالي است در دست
برادرش پس آيا براو زکوة است حضرت فرمود اگر برادرش تجارت ميکند پس براو زکوة است و هرگاه
ثبوت زکوة تجارت در مال ديوانه ميباشد ثابت شود که در مال يتيم نيز ميباشد زيرا که کسي قائل نشده است
بوجوب در ديوانه دون يتيم و شيخ طوسي و جمعي از متاخرين اين احاديث را باستحباب حمل کرده اند و بر هر کسي
که تامل کند مخفي نيست که حمل اين احاديث بر استحباب بمعني نيست بجهة آنکه ميپرسيم که مخاطب و مکلف
باين فعل مستحب يا يتيم است يا ولي يتيم و اول باطل است بجهة آنکه يتيم مخاطب و مکلف بهيچيک از حکم
شرعي نيست بلکه اگر فرضا مجوز زکوتي بيتيم برسد صحيح نيست و بايد بر گردانند او را بالضبط ولي شرعي
او و استحباب اداي زکوة فرع تکليف است و ثاني نيز باطل است بجهة آنکه تصرف ولي در مال يتيم منوط
بمصلحت و مشروط بوجود غبطه است و معلوم است که غبطه نيست در دادن ولي زکوة مستحب
را از مال يتيم با وجود آنکه اجري حاصل نميشود نه از براي يتيم و نه از براي ولي اما اول بجهة آنکه
مذکور شد که مي طلب تکليف نيست و اجر مترتب بر تکليف ميباشد و اما ثاني بجهة آنکه حصول
اجر و ثواب از براي ولي بسبب دادن مال يتيم که نفع دنيوي و اخروي به يتيم نرسد بمعني نيست
بلکه حصول وزر و شغل ذمه از براي او انسب و اولي است و اگر دعواي اجر از براي يتيم

کسنند مرفوعست آنکه بدیهی است که ثواب و اجر مترتب بر عبادتی میشود که مطلوب شارع شده از
بنده مکلف و تکلیف و طلب از یتیم ممتنع است و اگر فرضا تسلیم کنیم حصول اجر از برای
یتیم لیکن تسلیم نمیکنیم که ولی مأذون باشد شرعا در تحصیل اجر و ثواب از برای یتیم باتفاق ال
یتیم بجهة آنکه نصیب ولی بجهة ضبط و حفظ مال یتیم است نه بجهة تحصیل ثواب از برای او بلکه
اگر یتیم بعد از بلوغ بر ولی اعتراض کند که چرا مالی که خدا تعالی بر من واجب نکرده بود داده و مطالبه
مثل کند از او مسموع خواهد بود بجهة آنکه مال او تلف کرده است و اگر ولی بر ادای مال یتیم تحصیل اجر
از برای خود کند آن نیز باطل است و مخالف قول خدا تعالی است که میفرماید و لا تقربوا ما
ل الیتیم الا بالتی هی احسن و منافی غرض از ولایت او است پس مادام که در مال یتیم حق
طعام زکوة تعلق نگرفته باشد وجوبا بخطاب الوضع مثل تعلق دین بمال المیت که بر باشد تصرف
ولی در مال یتیم باداء زکوة چنانکه جایز نیست ولی را التصرف در آن بعتق و وقف و صدقه
مندوبه و مؤید وجوب زکوة تجارت نیست وجوب زکوة غلات اربع از مال یتیم چنانکه شیخ
و اتباع او بر قبول دارند بموجب حدیث صحیح زراره و محمد ابن مسلم از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق ع که فرموده نیست بر یتیم در مال عینی یعنی مالیکه موجود و گذاشته باشد و شغل از او بهم رسد
زکوة واجب نیست **و اما غلات** پس بر رسیدگی بر او است صدقه واجبه بعد از آن میفرماید
شیخ و اما خبر ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لیس فی مال الیتیم زکوة و لیس

علیه

علیه صلوة و لیس علی جمیع غلاته من نخل او زرع او غلة زکوة و ان بلغ الیتیم
فلیس علیه لما مضی زکوة و لا علیه لما یستقبل حتی یدرک فاذا ادرک
کانت علیه زکوة واحدة و کان علیه مثل ما علی غیره من الناس یعنی
اما خبر ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع که فرموده نیست در مال یتیم زکوة و نیست بر او نماز و نیست
بر جمیع غلات یتیم از درخت خرما و زراعت و غله زکوة و اگر بالغ شود یتیم نیست بر او بجهة آنچه گذشته
است زکوة و نه بجهة آینده تا وقتیکه بالغ شود خواهد بود بر او زکوة و خواهد بود بر او آنچه بر دیگر مردما
ن است بعد از آن شیخ میفرماید فالوجه فی قوله علی جمیع غلاته زکوة ان یکون
المراد نفی الزکوة عن جمیع ما یخرج من الارض من الغلات و ان کان
یجب الزکوة فی الاجناس التی هی التمر و الزبیب و الحنطة و الشعیر و
انما خص الیتامی بهذا الحکم لان غیرهم مندوبون الی اخراج الزکوة
عن سایر الحبوب و لیس ذلک فی اموال الایتام فلاجل ذلک خصوا
بالذکر یا فقیر مسکین که احتجاج شیخ باین تکلف بعید در حدیث مزبور نیست بلکه مراد والله تعالی
است که نیست بر جمیع غلات اربع یتیم زکوة بر یتیم بلکه آنچه نصیب یتیم میشود از غلات زکوة او واجب
خواهد بود بر ولی یتیم که بدهد و آنچه نصیب عامل است زکوة او واجب است بر عامل چه معلوم نیست که یتیم قادر
بر زرع املاک خود نمیباشد که زکوة جمیع آنچه از زمین بر درون بیاید واجب باشد بلکه آنچه نصیب او است

[illegible]

زکوة او بر زارع خواهد بود واحتمال دارد که مراد این باشد که در حصهٔ یتیم زکوة مطلق واجب نباشد و بر زارع

زکوة حصهٔ خویش واجب باشد واحتمال دارد که زکوة مجموع غله باید که زارع بدهد چنانکه اکثر جمع رعیت را

عمل او در دست و بنا بر آنکه در حین عقد مزارعه شرط کنند که زکوة مجموع زرع در عهدهٔ زارع باشد **تنبیه**

بدانکه ظاهر اخبار و آثار بسیار که مذکور شد در غلات یتیم و دیوانه و در تجارت مال یتیم و دیوانه عمل است

در آنکه اخراج زکوة از مجموع نصیب یتیم و دیوانه و عامل است از نصیب عامل است بعد از آنکه حکم مطلق شده است

اخراج زکوة و امر مطلق شده است باداء آن و همچنین شرط بلوغ نصاب شده یا آنکه مجموع هرگاه بقدر نصاب برسد کافی است

در تعلق وجوب و آنچه بر ابن جعفر ظاهر میشود از اخبارات که اولا اخراج سلطان و آنچه عمال میگیرند از مالک عقب این

باید در رو از علت وضع باید کرد و باقی اگر بقدر نصاب باشد باده یک آنرا وضع کنند اگر آن آب از رود خانه و کاریز

باشد و اگر آب از چاه کشیده باشند نصف ده یک وضع کنند و اگر آب او از رودخانه و کاریز باشد و باقی بحسب شرط تقسیم

نمایند و مالک خواه یتیم و خواه غیر یتیم بر عامل است و همچنین عامل مضاربهٔ مال یتیم اگر وصی یا ولی باشد و مال بقدر نصاب باشد

اولا مال اصل آنرا وضع کنند آنچه زکوة و باقی تجارت از راس المال اضافه باشد تقسیم میشود میان مالک و عامل بحسب شرط

و شیخ زین الدین در شرح لمعه میفرماید که هرگاه مال بقدر نصاب برسد زکوة او را باید داد و آنچه تقسیم

اولی واقوی و احوط است و معلوم است که سخن در آن است که عامل بعنوان مزارعه و یا مضاربه عمل کرده باشد

اما اگر مالک مزارع از اجاره و مال الاجاره و با یتیم بقرض برداشته باشد پس شبهه نیست در اینکه زکوة بر یتیم نیست

بلکه همین زکوة بر عامل واجب است **تعجیب** عجب است از اینکه اکثر علما متأخرین حکم

با تجار

مستحبات دادن زکوة تجارت کرده اند و تصریح بعدم وجوب آن کرده اند با وجود آنکه این احادیث

صریح در وجوب دادن زکوة است و یک حدیث هست که متضمن مستحب بودن باشد و اقوی

ادلهٔ ایشان مناظرهٔ عثمان و ابوذر رضوان الله علیه است و با وجود آنکه بحسب ظاهر مخالف احادیث

صحیحهٔ بسیار است صریح در مقصود ایشان نیست و با وجود آنکه احتمالات متعدده دارد چنانکه در ضمن

جوابها مذکور شد هیچ در او مذکور نشده که زکوة تجارت مستحب است چنانکه در حدیثی دیگر

مذکور شده است پس اگر نظر به آیات و صریح روایات عمل میکنند باید که قایل بوجوب زکوة

تجارت شوند و اگر نظر باحادیث معارضهٔ مزبوره عمل مینمایند پس باید که بمستحب بودن قایل

شوند **فصل** از جملهٔ اموری که در این عصر شایع شده آنکه مبالغ کثیره را میدهند که

کافر حربی است قرض میدهند و مبلغ کلی از ایشان نفع میگیرند و گمان میکنند که زکوة او ساقط

است و این خلاف جمعی از علماء است از آنجمله شیخ مفید در کتاب مقنعه و موجب است بر طبق او

شیخ جلیل القدر شیخ ابو جعفر طوسی سه حدیث روایت کرده است **اوّل** شیخ طوسی در تهذیب

روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در باره مردی که مال او غایب باشد که قدرت

ندارد در آنکه بگیرد و تصرف کند حضرت فرمود که زکوة نیست بر او تا آنکه بیرون آید آن مال

پس هرگاه بیرون آید زکوة یکساله او را بدهد و اگر بگذارد او را و اشتغال او و حال آنکه قدرت

بر گرفتن او دارد پس بر او زکوة لازم است از جهة هر سال که بگذارد از سالهای گذشته **دوّم** روایت

کرده است ای ذریست از حضرت امام جعفر صادق ع که فرمودند در مالیکه دین باشد زکوة نیست مگر آنکه
صاحب دین خودش تاخیر کند پس هرگاه قدرت بر گرفتن داشته باشد پس زکوة بر اوست
تا آنکه بگیرد آنرا **مؤلف** گوید که صریح حدیث اول و مفهوم حدیث ثانی آنستکه اگر صاحب
دین تاخیر کند از گرفتن مال خودش زکوة او را باید بدهد **سیم** روایت کرده است عبد العزیز
که پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق ع از مردیکه بلند شد او را طلب از شخصی آیا زکوة او را باید
بدهد حضرت فرمود که هر کس طلبی دارد که میگذارد او را پیش خودش در نزد قرض دار هرگاه اراده
کند که بگیرد میتواند گرفت پس بر او لازم استکه زکوة آنرا بدهد و آنچه را قدرت بر گرفتن
آن ندارد پس نیست بر او زکوة و چند وجه دیگر بخاطر این حقیر میرسد که دلالت بر وجوب دادن این
زکوة است **اول** آنکه مرویست از حضرت امام جعفر صادق ع که هر چیزیکه ممکن باشد بسوی تو مال را پس زکوة
آنرا بده و هر چیزیکه بسبب رسیدنش بتو نمیرسد یا بخشیده میشود پس آنرا بنده صاحب که گرفت پس
بتو و زکوة او را بده بیکد در صحبت زکوة تجارت مذکور شد پس چون گرفتن ربوا از هنود جایز
و حلال است ایشان و از آن مال نفع میرسد پس دادن زکوة آن واجب باشد **وجه دویم** از احادیث
ثابت شده که مشرکین در حکم عبید اهل اسلامند و مالیکه مولی بعبید داده باشد خود میپردازد زکوة
او ساقط نمیشود **وجه سیم** خلافی نیست که هرگاه بقدر نصاب طلا و نقره مسکوک داشته باشیم
دادن زکوة آن واجب است و هنود بمنزله صندوق اهل اسلامند و چنانکه مالک متمکن التصرف

باشد در صندوق

در آنچه

در آنچه در صندوق مضبوط داشته باشد همچنان متمکن التصرف در آنچه بهنود میدهد بلکه زیاده
تمکن دارد بجهة آنکه آنچه دارد در خانه احتمال تلف شدن دارد و همچنین ممکن است که غاصب
بازور ببرد یا صرف نفقه خود و عیال خود کند یا نا پیدا شود و آنچه نزد هنود میباشد این احتمالات
کمتر با او راه مییابد و اگر تلف شود عوض میدهد پس بطریق اولی زکوة بر مالک واجب میشود
وجه چهارم آنکه اینمال هرگاه بتصرف مسلم باشد زکوة او دادنی خواهد بود خواه نگاه دارد
و خواه بآن تجارت کند چنانکه مذکور شد که زکوة تجارة واجب است و معلوم است که هنود
زکوة نمیدهند پس اگر بر مالک نیز زکوة واجب نباشد تقویت حقوق فقرا میشود **و مؤید**
همین معنی است آنکه شیخ در تهذیب بسند صحیح روایت کرده است از منصور ابن حازم از حضرت امام جعفر
صادق ع درباره مردیکه قرض کرده است مالیرا و یکسال بر او گذشت و همین مال در نزد او است
و نداده است حضرت فرمود اگر آن مردیکه قرض داده است میدهد زکوة او را پس
نیست زیرا دلالت میکند بر اینکه واجب نیست بر آنکه قرض گرفته است زکوة بدهد جناب شیخ
بسند صحیح در تهذیب روایت کرده است که یعقوب ابن شعیب گفت که پرسیدم از حضرت
امام جعفر صادق ع از مردیکه قرض میدهد بمردی مالیرا یکسال یا دو سال و سه سال یا آنچه خدا خواهد
بر کیست زکوة اینمال بر مقرض است یا بر مستقرض حضرت فرمود که بر مستقرض است بجهة
آنکه از برای اوست نفع اینمال پس بر او خواهد بود زکوة آن **و ایضا** بسند صحیح از حسن ابن

عطیه روایت کرده است که گفتم هشام ابن احمر که میخواهم که بپرسی از حضرت ابی الحسن ع
که بدرستیکه تو میگوئی قرض بمن داده اند و طلب نمیکنند از من آیا بر من لازم است که زکوة آنرا بدهم
پس حضرت فرمود که نمیدهی مال ایشان را و زکوة آنرا البته زکوة آنرا بده مؤلف گوید که
آنچه از وجه جمع میان این اخبار ظاهر میشود اینستکه اینکه که کرده شد بقرض و صاحب طلب میخواهد
و قرض دار ندارد و که بر هر زکوة بر هیچیک واجب نیست و اگر قرض دار مال دارد و میتواند داد
و نمیدهد زکوة آنمال را باید بدهد و اگر مال را نمیدهد و صاحب طلب نمیگیرد زکوة او بر صاحب طلب است
و در جمیع این صورتها شرط است که مال بقدر نصاب بعینه یکسال گذشته باشد و بر اهل بصیرت
مخفی نیست که بسیار نادر است کسی قرض کند با بر او یکسال تمام را در دادوستد نکند و بعد از آن
زکوة آنرا باید بدهد و هرچه زکوة داده بر او میفزاید و قرض خود را ادا کند بلکه اگر صاحب طلب اگر
نفع نکرده که کمتر از آنچه داده است گاهی اگر میشود بلکه اکثر اینستکه قرض دار که در این اخبار وارد شده
آنستکه برای تجارت قرض کرده است و تمام سال دادوستد و معامله با آنمال کرده است لهذا
حضرت فرموده است که زکوة او را بدهد چنانکه تصریح باین شده است و در حدیث یعقوب ابن
شعیب در بیان انکه جواز زکوة بر مستقرض است میفرماید از برای او است نفع آنمال پس
بر او خواهد بود زکوة او پس این احادیث نیز دلالت میکنند بر وجوب دادن زکوة تجارة
و بسند حسن کالصحیح در تهذیب از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که هیچ مردی نیست که نداد

بلکه درهم

بلکه ده درهم در جائیکه باید بدهد مگر آنکه خرج میکند دو درهم در جائیکه داده نباشد حاصل آنکه
ما نعین زکوة هر یک درهم که صرف نمیکنند و بمستحق نمیدهند دو درهم در راه باطل از ایشان
خرج میشود و هم از آنحضرت روایتست که هر که منع کند قیراطی از زکوة پس آن نه مؤمن است و نه مسلم
چنانکه میفرماید خدا تعالی رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت و در روایت
دیگر میفرماید که قبول نمیشود نماز او و در احادیث بسیار وارد شده است که هر چه تصدق میکند ده برابر
عوض باو میدهند و این اقل مراتب است آنچه از حضرت امام محمد باقر ع در تفسیر قول خدا تعالی فاما
فَاَمّا مَنْ اَعْطی وَاتَّقی وَصَدَّقَ بِالْحُسْنی ○ فَسَنُیَسِّرُهُ لِلْیُسْری میفرماید
که خدا تعالی میدهد بعوض یک درهم ده درهم و زیاده و تا صد هزار درهم میدهد و زیاده بر آن
نیز شاید بدهد و اراده نمیکند هیچ کار خیری را مگر آنکه خدا تعالی میسر میکند از برای او و بسند صحیح
از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست که از تمامی روزه است دادن زکوة چنانکه صلوات بر پیغمبر
از تمامی نماز است و کسیکه روزه بگیرد و زکوة ندهد عمداً برابر او روزه نیست اگر ترک عمداً کند همچنین
هر که نماز کند و صلوات نفرستد بر پیغمبر ص و ترک کند او را عمداً پس نماز از برای او نیست بدرستیکه
خدای عز و جل ابتدا بزکوة کرده است پیش از نماز چنانکه میفرماید قَدْ اَفْلَحَ مَنْ تَزَکّی
وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّی ظاهر معنی آنکه بتحقیق که رستگار شد کسیکه زکوة داد و بیاد
اسم پروردگار خود پس نماز کرد پس جماعت مدعیان که مقصود ایشان انتفاع و تحصیل مال

وزیر این مثال است اگر قول ائمه طاهرین را تصدیق بکنند و ایشان را صادق میدانند
تجارتی و معامله بهتر از تجارت با خدا تعالی نخواهد شد که یکی بدهند و اقلاً ده برابر بگیرند و ایشان
از مستحقات طلبه محفوظ شوند و در قیمت اشیا و قمار و عملیات غیر ضروری در درد و دوا و طبیب
و امثال آن صرف نشود پس در رساله از داده ایم که ... مضایقه نکنند مثل اینکه کسیکه جهل ...
داشته باشد نمیتوان آن مستحق خواهند داد و اگر ائمه طاهرین را صادق نمیدانند و این احادیث را
باطل دانند پس باید که دعوای اسلام و ایمان نکنند و خود را در سلسلهٔ کفار و اهل نار داخل گردانند
و این کار ناقص ایشان ترک کنند **خاتمه** باید دانست که پدر و برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله
و جمیع اقربا میتوان داد هرگاه مستحق باشند و شارب الخمر و قمارباز و مسرف نباشند و دوستدار ائمه
طاهرین باشند و نمازگذار باشند و زکوة و فطره واجب را میتوان داد به پدر و مادر و جد پدری و جد
مادری و فرزند و نواده و زن خود و غلام و کنیز خود نمیتوان داد و همچنین به غلام و کنیز دیگری و زنی
که شوهر واجب النفقه داشته باشد و اما اگر شوهر ایشان داشته باشد بهتر است که زکوة را به شوهران ایشان
بدهند که صرف نفقهٔ آن کنند و همچنین زکوة حرام است بر بنی هاشم که در این زمان مسکه سادات رفیع الدرجات
پس غیر سید زکوة خود را به ایشان نمیتوانند داد و اما سادات زکوة مال خود را به سادات دیگر
میتوانند داد و مستحقین زکوة هشت طایفه اند **اول** فقرا یعنی جماعتیکه قوت سال خود ندارند و
تحصیل ندارند که وفا به معیشت خود و عیال ایشان بکنند و روی طلب ندارند که از مردم درخواست کنند و کسی که ایشان را

بلکه

نمیشناسند نمیدارند که ایشان توانگرند **طایفهٔ دویم** مساکین اند و ایشان نیز قوت
سال خود ندارند و شکسته و وامانده اند و داخل است در ایشان زنان
و اطفال نابالغ **طایفهٔ سیم** عاملین علیها یعنی جماعتیکه سعی میکنند و جمع میکنند
زکوة را و نگاه میدارند و قسمت میکنند بر جماعتی که باید داد و ایشان را امام
تعیین میکند اگر حاضر باشند و اگر غایب باشند فقیه که حاکم شرع است تعیین میکند
طایفهٔ چهارم جماعتی بودند در زمان پیغمبر صلعم که خدا تعالی را یگانه نمیدانستند
و عبادهٔ غیر خدا تعالی میکردند و لیکن شک داشتند در پیغمبری محمد صلعم حضرت قدری زکوة
بایشان میداد تا دل ایشان مایل به مذهب حق شوند و رغبت باسلام بکنند **طایفهٔ
پنجم** جمعی از مؤمنان که بر ایشان لازم شده کفارهٔ قتل خطا و کفارهٔ قسم
و امثال اینها و چیزی ندارند که کفاره بدهند و همچنین غلام و کنیزی که مسلمان باشند
و در شدت و سختی باشند بخرند و آزاد کنند **طایفهٔ ششم** جماعتی اند که قرض بسیار
احاطه کرده است بر ایشان بسبب اخراجات ضروری نه آنکه اسراف و معصیت کرده
باشند و نمیتوانند که بدهند طلب مردمان را و کسی از ایشان طلب داشته باشد و نداشته
باشند که طلب او را بدهند میتوانند صاحب طلب که به تنخواه زکوة خود حساب کند و دیگر
از او طلب نکند و اگر سندی داشته باشد بدست او دهد که بعد زکوة او حساب میشود

طایفه هفتم جماعتیکه بجهاد میروند که با دشمنان دین جنگ کنند و اسب و یراق
و خرج ندارند یا جماعتی که بحج میخواهند بروند و مستطیع نیستند یا در جمیع راههای خیر و ثواب صرف
کنند طایفه هشتم ابناء سبیل اند که در سفرها دزد بر ایشان زده باشد و خواهند
که بوطن خود رسند پس اگر این هشت طایفه بهم رسند بهتر این است که در سر سال زکوة
خود را هشت حصه کنند و هر حصه را بهر یک از این طایفها برسانند و اگر همه بهم نرسند
هر طایفه که بهم رسند خصوصاً فقرا و مساکین و قرض داران که از اداء دین خود عاجز
شده باشند باید برسانند و اگر شخصی مستحق زکوة باشد
و شرم کند زکوة گرفتن اولی آنست که بعنوان هدیه باو بدهند
و اظهار نکنند که این زکوة است والحمد لله علی
نعمائه العظام تمت هذا الرسالة
الشریفة مسمی بتحریم الربوا

تمام شد این نسخه شریفه در یوم چهارشنبه بیست و ششم شهر ذی القعدة الحرام سنه توشقان
ئیل ترکیه بدست اقل السادات کمترین سید محمد مشهور بمیر محمد رضا خلف مرحمت و غفران
پناه جنت و رضوان آرامگاه حاجی سید ابراهیم تاجر کاشانی هر که بخواند بدعای خیر این حقیر را
یاد کند و خداوند پدرش را بیامرزد که بعد از این حقیر هر که این نسخه را بخواند کاتب را یاد کند

سنه ۱۲۱۸

مجلس